

متعینه صوبہ و جماعہ داران نو کز خود تکلیف نمودم بچکس از خوف
 فساد را جو تانہ کہ در انوقت اجبت سبکہ والد را جہ صیونت
 سبکہ زبیدار متوفی علی الخصوص کہ در ان بین در کرد اس
 بالفاق اوسر سورشس برداشتمہ بود قبول نمیکرد کاطلم یک
 از روی انہور و جلالت نیابت را پذیرفتہ ماند شجاعت خان
 بجہت تجویز منصب مناسب نمود ہمدین سال ادانت خان
 دیوان صوبہ کہ بتقدیریم خدمت و حسن نردود را امور مالی و ما
 بلیغ وجہی پرداخت از فراء اطف حضرت شہنشاہی باضافہ
 منصب کہ از اصل و اضافہ دوزاری ذات و خطاب معتمد خان
 باشد مفتخر و مباہی گشت و ضمیمہ دیوان صوبہ احمد آباد و مقصدی
 کرمی بندر سورت از تیز مختار خان تفویض یافت و سید محسن
 برادر زادہ اوریس خان او باشد بہ نیابت دیوانی مقرر گردید

تمت بالحق العافیہ

که اینجور کجرات و جود پور چه افوای وجه از گفتن مردم بقیاس
 شهرت یافت از آنجا که تمامی سپاه و همراهانش از سکنه
 بلخ احمد آبا بود و از استماع این خبر اسبیه شدند و شت از نوکری
 کشیدار و با احمد آبا آوردند چینی بعضی از شاکر و پیشه طریق اموا
 بآنها پرداخته شت شرح حقیقت حال سپاه خود را بقاضی القضاات
 قاضی عبدالرزاق واسطی عرض معروض او بود و نوشت بعرض
 مقدس محلی رسید از آنجا در کاب بطور انتساب بابر تمثیل بمهم
 و کمن فوج و سرداران مطلوب بود و تعیین شدند و دیگری که
 و مهمام دیگر اقتضای داشت و ازین دولت و ظلم و فسق صوبه احمد
 و نقش کاروانی و شجاعت کار طلب خان و در پیشگاه خلافت
 و جهان بینی درست نشسته بود و در اینجا از اینان افتضا کرد
 که فوج داری جود پور بضمیمه صوبه داری احمد آبا متعلق باشد
 مراجع پادشاهانه از مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند شامحال
 او شده صوبه کجرات اصالة از افر کلائی باوشا هزاره عالیجاه و
 فوج داری جود پور بضمیمه آن باضافه منصب از اصل واحد اف

که این بزرگوار است و وجود سپور چه افروای وجه از گفتن مردم بقیاس
 شهرت یافت از آنجا که تمامی سپاه و همراهانش از سکنه
 بلخ اجراء آباد بودند از استماع این خبر اسبیه شد و شت از نوکری
 کشید و با احمد آباد آوردند یعنی بعضی از شت کرد و پیشه طریقه موا
 بآنها پرداخته شرح حقیقت حال سپاه خود را بقاضی القضاة
 قاضی عبداللہ کہ واسطی عرض معروض او بود و از نوشتن بعرض
 مقدس معلی رسید از آنجا آورده کتاب بظفر انتساب بابر تمثیل بم
 و کمن فوج و سرداران مطلوب بودند تعیین شدند و دیگری الیهم
 و مهمام دیگر اقتضای داشت و از نیز و بست و نظم و نسق صوبه احمد
 و نقش کاروانی و شجاعت کار طلب خان و در پیشگاه خلافت
 و جهانپانی درست نشسته بود و در اینجا آن آرا چنان اقتضا کرد
 که فوجداری وجود سپور بضمیر صوبه داری احمد آباد معلقه باشد
 مراحم پاوشمانه از مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند شامحال
 او شده صوبه کجرات اصمالة از نوکر کلای باوشا براده عالیجاه و
 فوج را بر وجود سپور بضمیر آن باضای منصب از اصل وادافه

15.

[illegible]

خاص و بنابر مرست، ممر آب جاری از منبع آب ریز فرات بمسجد
 ملک شعبان کجراتی متصل دروازه سلاح فروشش و بر ایندن
 دوزار رو پیه ملا قصور از خزانه بموجب التماس قاضی القضاات
 فواجه عبدالله بسیار است پناه سید محمد سجاد و نشین حضرت
 شاه عالم قدس سره در معتاد و مرسته شده بانصرام آن مهتم
 بدیوان صوبه احکام قدسی نزول کرامت مشمول فرموده
 اهدر ان ایام از مروضه معتقد خان منصفه می بندر سورت بلوچ
 اقدس رسید که محمد اکبر از فرات ناکامی برانده به بندر مسقطا
 و نیز از التماس یعقوب خان قلدرار و نندار اچپوری بعرض
 معلی رسید که محمد اکبر یا چندی غراب جنگی باراده رفتن ایران
 و بار بدان بندر پوست و حاکم آنجا که امام میگویند با سمالت
 و دلجویی پرداخت بعد چندی از مروضه اخبار فوبان بندر
 سورت بندر ده عرض پایه سر بر خلافت ممبر رسید که محمد اکبر
 تاسه ماه در بندر مسقطا بمرده و از آنجا به ترسیل رسل رسالت
 واستیلا و نه حدود اعانت از سلیمانی شاه والی ایران شوه

جو نہ کڈہ از غیر شیر افکن خان معین کشت حسب حکم والا
 بعوض در پوست کہ ناطم صوبہ بالفاق میر بہاء الدین خان
 بخشی صوبہ بکیر اسوار انتخاب از حوالی ملک احمد آباد فرام
 آورد و ہمراہی محرز رفیع منصب و از کہ برای آوردن آبجاء
 از حضور تعین در سرکار نوکری بکیرند و علفہ و داسپہ اسپہ
 از شصت روپیہ و یک اسپہ سی روپیہ ہزار سراسری و ماہانہ
 جماعتی پنجہ سوار یکہ صدر و پیہ بلا فوری وصول مغرمانستہ
 باشند زیرا کہ از باب وضع موافق معمول وضع باید
 کرد بر سواران فرو دہ چہرہ نمایند و داغ بر اسپاہان کردہ از
 تارین داغ عجیب کنند نیز لاکوشتی خاصنی معجزہ دو ماہ علی
 حساب از خزانہ عامرہ دادہ روانہ حضور پر تور کردانند بعضی از
 آہا کہ قابل منصب باشند نظر بر همان موجب منصب مترسانند
 چنانچہ بموجب حکم اقدس بعضی آورد و نیز بدلو الفونہ بخت
 زیم ہزار بلکہ پٹن حکم اشرف شرف صدر یافت
 و از معروضہ دیوان صوبہ بعضی اقدس رسید کہ چون

بأنه قد نزلت في هذا

الكتاب

منه

الكتاب

منه

الكتاب

منه

الكتاب

منه

الكتاب

منه

الكتاب

منه

الكتاب

منه

تهنانه دار پنهان پوشیده و در ابتدا بخطاب محمد یک خان و از آن بعد
 که حسن کار و الی او چالفتانی بفرموده و اسیر و خطا
 کار طلب و فوجدار کی گزید و اجزان عامل و سوله شده تا آنکه از آنجا
 غیبت الیر محمد خان از آنجا بگریه و سورت و از آنجا بیاید
 صوبه دار کی بیاید باضواله بوالار تبه ادارت و ادارت کامیاب
 کشته و از آنجا الی او پادشاه برادره عابیه محمد اعظم شاه بصوبه دار کی
 رونق افزا شدند از اصل بود و در شقه خاص مضمون آنرا مخفی و
 بلا توقف داخل خیمه گردیده شروع بی نگار داشته سپاه نموده
 روانه احمد آباد شدند و در آنک فرصت رسید رسید بهار دوم
 شهر رجب الحریب موافق سال هزار و نود و شش داخل بار
 فافره از نیت اهلاد احمد آباد و شقه خاص راجع این خان
 خلف مختار خان از این حاکم اطلاع می برداشته نموده و خیل کار
 گشت و قمر الدبر خان بعد چهره و زبوج کرم اندکس بالوه
 شتافت و محمد ظاهر دیوان صوبه و قاضی ابوالفرح و غیره
 منصوبان متعینه صوبه و اعیان و اشرف بلیک آمده ملاقی شدند

عنوان واحکام موافق ضابطه حواله و گنبدی خواهد شد فاصدا انکار
 طلب خان که بجز و کاری طالع بیشتر از فرستاده های فریدین خان رسید
 بودند و علاوه آن کامیالی مدعا مسارعیت را آباد استوار نمود
 و برآه آورد و در چنانچه بر وقت هنگام موافقت برسی کرد و ای لشکر
 فروزی اثر فرستاده های فریدین خان را دریافت مذکور که عاظم حضور
 اندک و نیز که در تفریق و کلاهی با و شاهزاده احمد آباد اکثری از اربابان
 را نظر براتب ظاهری کار طلب خان بخاطر گذشت که از تغیر او کدام است
 قوت قبول اینکار کند و خواهد کرد و نظم عیبی است عظیم بر کس
 خود را نه از چلم خلق بر کس بدین خود را نه از مرد و کس شمشیر بیاورد
 و بر بدین همه کس را بدین خود را نه از یک در کار خانه عیبی و
 مثبت لاری عیبی ترفیات او با علی مراتب مقدر بود اسباب
 آن سرانجام عیافت که بهار پنج نیکو خدمت های و حسن معاشرت
 با علما و کاتبه برآید و دست ملک از نیابت پاوشاهزاده باضا
 های مناسب منصب و از راه تفضلات روز افزون خسروانی بوالا
 رتبه نیز از ری ذات و چه از هزار و دواست چه از سه و از شش و از هفت

و کاسبان که بنصب منصبی داشت و نه سوار و اسب
سه اسب پلاش را و فوج داری و قصد گیری بندرسورت و نیز علی بشای
او و صدی داشت و سجد سوار مفتخر با ثمانه منصب و سوار بنیاست
باوش هزاره عالیجاه رنر رش و متصرفی اگر و فوج داری بندرسورت
بصلابت و انحرست کشید از فقر و است و اگر است که بجز و اثر
پیوسته مجموع کشید که فراد بر خان و اوقیه ناکزیر بدش را بدرگاه
آسمان به مصوب میر علی اسرار الی غیره راشت نموده و چون
رایاست فخر ایاست در مملکت و گمن و بایام از راه بندرسورت
باب است و اندران بد آنجا رسیدن مالی بجهت بایان حاج عالم بشریت
درنگی نموده بودند که فی الفور خبر حال خود آرخان و بر و اعضدات
از اطراف با سوال اسیر کار طلب خان میر یکد و قاهر را از آنز خود
طلب و داشته است که او را با برانموده یقین حاصل کرده و ظاهر
آنچه که باعث توقیف بود از سر کار خود زیاده از خود و نشان
و اینده مشغول ساخت و در باطن تهای شرع و در کوشش و مختار
را بر رگانه کیتی پناه خود داشت نموده و محو کسان خود و اعمی العام

شد و از نیز او میر ابو سعید اقصی القضاة گشته و در ازک دست
استغفای نموده آن کار بخیر و بگیری در میان آمد باو شاه زاده والا تبار
بموقف عرض رسانید که خواجه عبد الله لایقی منصب والا است و مرادوار
نقدیم خدمت حضور فیضی کنجو که هم فاضلی و هم سچایی است حکم شد
که پس فاضلی معسر شما بکدام کس خواهد شد عرض کردند که خواجه
عبد الله طاعت او و نزول او علم منقح است چنانچه عرض باد و شاهزاده
در چه پذیرائی یافتند هر دو بخلاص عافیه شرف امتیاز یافتند و بدرج
از نیکو خدمتی پیش آمد خواجه عبد الله بدرجه اعلی رسیده اکثر عرض
و معروض صوبه کجرات بنده او میشد و بنابر صلاح ششم هزار دی لال
مختار خان نام صوبه باجل الی و در کثرت و در مرز شاه علی جی کام
و منی واقع علیه لایق امانت بانجا که پرده بعد چندی بر کان نقل
نموده بر در نظم و درین راه خواه سلطان خواه و دولتش با آخر
حقیر مرگ آیدش پیش نهاد و درین فخر که بوی خرمی نیست
کیاسی بی بفانرا و می نیست با محمد ظاهر دیوان صوبه عمل و ظاهر بده
باو شده ای ضبط اموال و جاگیرات پرداخته نگاه داشت سوا پیاده

14 v 0

نالش کار باند سبک و کلون و فاشاک رسانیده چنانچه پاکلی سوار
شیخ مشکته و او خود را اتمان و خزان آنجا نرسانیده از راه حیدر
حقیقت برگزشت را با فاضل القضاة شیخ الاسلام بدرلو نوشت
و نسبت انخواهی مردم بخواجه عبد الله قاضی ابله که از آن بروه مسطور
ساخت نظم کرد و در بعضی زیاده کینته به او صاف بشتر
طبیعت در برین به حق که بگردن هیچ مردی نرسد به پاک بانگ و دست
از بنیاسینه به و فاضل القضاة با نیمغنی را بعضی اقدار اشرف
رسانید حکم محکم و الا صادر شد که فواجه عبد الله را سلسل و منقول
ساخته بر کاه معدلت پناه آرند که زبرد دار تعیین شدند و این فرخست
از پیش از راهی شدند که زبرد دار بخواجه عبد الله میرید چون الامامی
از هجوم الناس نداشتند پس آن عظیم کو یا بخت ابراه و نه خویش
از بردن که زبرد دار نفسی مامور شده بود از خود رفتن را ترجیح داده روان
شد از آنجا که گفته اند معصمه عدو شویمت فرکر هوا را به چون رایا
عالیات در این کام در دامن افاست و او شهنشاه سیدان با و همراه
والا است و ایاه محمد اعظم شاه بهادر که بموجب فرمان الملک

١١

[illegible]

عالم مطیع بفرمان یافت که از ابتدای فصل خریف سبحان سل
 رعایا هر قسم روپیه کم وزن و جنبش نبون بیارند و ز فوطا خاها بگیرند
 و دالپس بر بند بوجبی که در ضمن پروانه مندرج شده بعمل آرند و به
 دیوان صوبه حاکم رسد که معالان محالات خالصه و پای باقی تعلقه
 دیوانی خود مقرر کنند که یک روپیه یک سرخه یا دوسرخه تا سه سرخه را چه
 اعتماد کرده اگر روپیه تمام وزن که پانزده و نیم ماسته است کم باشد و به کمی
 و وزن تراز و اعمین نفوذ که از چه کمی وزن روپیه بعمل آمده و قنیه که بار ده
 و نیم ماسته برشند عوض آن روپیه تمام وزن پستانیز و سابق که روپیه یک
 سرخ تمام وزن اعتبار داشته از وجه تصور آن باز خواست می شد
 چون الحال باز خواست تصور بوزن تراز و مقرر شد کمی وزن آنرا بوزن
 تراز و بگیرند و دیگر از روپیه که از سرخ کمی وزن باشد آنرا نفوذ اعتبار نموده
 نرخ نفوذ نمی روپیه یک توپه مقرر داشته و ز فوطا خاها بگیرند و دیگر صرف
 سکه مبارک سوای کمی وزن بزرگ بر جنبش روپیه درای سکه مبارک
 نیم دام برستور سابق و در می آمده باشد چون بعضی از سکه بلیه احمد آباد
 بدرگاه عالم پناه رسیده بذریعہ متصدیان عدالت آرا بر عرض مقرر نمایند

و بدیوان صوبه بر لیغ شد که با سند صواب مختار نمان وجه یکماه آن دو
 هزار سوار از خزانه احمد ابا الفریخته و کماشته مشرف و تولیداری تنخواه
 آن وجه همراه دهد و بعد تنخواه حقیقت را بحضور نویسد که بزرگوار و طلب
 و کلای پادشاه را ده موضوع خواهد شد و بنابر مزید تاکید اینکار محمد صادق
 کزیر در تعیین شده که بد چون درین که فوجدار مستقل در سر کار سورشته نشنا
 بود و از روی انتخاب سوانح صوبه بعضی اعلیٰ اشرف رسید که میرالدین
 بخشی و قانع نگار مختار خان ظاهر نمود که ویسان سورشته نوشته اند که
 درین ایام بعضی مفسدان ملک سورشته را بفوجدار خالی داشته مواضع
 را تاخت و تاراج می نمایند اگر نار رسیدن فوجدار بنام کردوری تصدیق وجه
 بویه جمعیت قلیل از حال فاصله برسد که حراست نماید ناظم بجز طاهر دیوانه
 برای دادن تصدیق گفت دیوان صوبه ظاهر ساخت که بدون حکم
 جهانسلاط تصدیق نمی نوانم و او لهذا حکم و الا بنام دیوانه صوبه در و یا
 که درین قسم مقامات منتظر و در حکم تقدس نماید بود و بصدیق ناظم صوبه تنخواه
 بایست داد چون قبل ازین شاه در دینان یر لیغ زفته بود لهذا امر رسیدن
 او بسورشته وجه بویه را بصدیق ناظم صوبه تنخواه نمایند و حقیقت را بر نگارند

سع بیجائیل بر کشته مذکور در جاگیر اول حبسوت زمیندار آنجا تنگ کشته
 چون زمیندار مرقوم وجهه محصول حصه ایام بایسن و خاله و الا که مبلغ
 شصت و شش هزار شش صد و نود و نیم روپیہ میسود و پنجرانه عامره و
 اصل نکرده بنابر آن وجهه را از محصول فصل خلف نکلوزیل بلا توقف و اعمال
 بمعرض وصول رسانیده داخل بزانه عامره و همدین سال نیارت شصت
 نزول باران و طغیانی رود سار منی کتاسه در وازه واقع میدان بازار
 رسید بود و بر آن عمارت نموده اکثر جادووار حصار شهر پناه و قلعه اگر
 شکست و ریخت فاحش بهم رسانیده بود لهذا مختار خان ناظم صوبه
 بجست تعمیر آن پناه سر بر خلافت مصیر عرض داشت نمود که نرمیم حصارش
 از جمله ضروریات است در دیوانی مکرمت خان مرمت هر دو قلعه
 از سر کار دولت درار شده لهذا حکم افدس علی بنام دیوان
 صوبه شرف صدور یافت که در عهد حضرت بادشاه مخفرانی پناه
 رضوان جانشا علی بن مکانی که مرمت شده بود حقیقت سنوات ما
 فیات را تحقیق نموده مرودنداشت و چنانچه از روی سر رشته معلوم
 شد که در نه بست و دو بطوس و دوس آشنایی یک هزار و چهار اشرفی از قرانه

۲۰۰۰

[illegible]

فاعلمه شریفه و غیره مرکب گرفتن آن البواب نشود و نیز حکم والا بنام
 دیوان صوبه در و یافت که گسائیکه بود وضع جزیه پیش از ادای آن
 یکسال بر آنها گذاشته و سال دوم در آمد، باشد اگر بی نسیان متصدیان
 سال اول براده باشد موافق قول ابی حنیفه رحمته الله علیه و اصل را
 اعتبار نموده جزیه سال اول از آنها بگیرند و جزیه سال دوم بگیرند و اگر از راه
 ترم و جزیه سال اول و آن کرده باشد موافق صاحبین هر دو سال
 از آنها ستانند لهذا آن وزارت پناه در حلقه دیوانی خود موافق شرف
 عشرت بعمل آرند و چون پنجاه و نه راس اسب بابت اسوال محمد امین
 خان ایضاً سرکار والا در آمده بود و درین وزارت پناه محمد لطیف
 دیوان صوبه باستصواب مختار خان ناظم صوبه پیخته راس که پرو
 معسوت بود و در مع نموده بالقی را مصحوب میر محمد تقی روانه حضور
 کردند و هر یک سال بموجب استغاثه رعایای پراکنه بطن و لوحید الرحمن
 کردری نیز شد و حکم اشرف صدور یافت که سردار خان فوجدار
 سورخه از جلگه آنیکه در برائی و زرافانت او مقراند تعیین نماید چنانچه
 محمد سعید منصبدار بدین امر تجویز شد و در سال هزار و نود و چهار به

و نسق صوبه پرداز و دفتر الدین خان پسرش که منصب نزار بدست
 پانصد سوار مفتخر بود و بفرجی سرکار پشیمان محال شد و طی نامه من
 گشت مختار خان بعد و در زمان بوزنم صوبه کجاست برآید بکوی چای ستوان
 بنارس پنج چهارم شهر رمضان المبارک سال هجری هزار و نود و سه بلیغ رسید
 محمد علی خان و بوالصوبه و میرزا الدین بخشی و قانع لک و شیخ محمد
 محی الدین صدر و قاضی خواجہ عبد اللہ و غره متعبدیان و بزمای بادشاهی
 متعبد صوبه استقبال نموده ملاقاتی شدند و نام من صوبه متوجہ بند و نسبت
 و نسق شده بوزنم تحصیل پنکیش و گرفتن ناسن عدم نمود و غرض آن اذکو
 لیان برداشت و بعد بن سال روزانه صلی و فقر و فضل استحقاق
 و طلب علم که بموجب اسناد و رکامی و بخواه مقرر بود و بخواه بوسیله آنها
 بر جزانه عاری معین گشت و در بنامه الحکم علی بن محمد و الملک و خان
 بنام دیوان صوبه و در و فرمودن از الحکم که مفرد من معالی شرف
 صدر یافت که مامل طلاق فقره و غیره سکوک که بیو پاربان و غره
 برای فروختن و در دار الفرب یا مالک محروم بیاورند بضا یا چهل
 یک از مسلمین و چهل و دو از هندو بگیرند و متعبدیان و دار الفرب

٢٠

[illegible]

و صاحب مخفی محمد امین مرده تاریخ یافته بعد چندی لاشه را در آب زورده
 یکی از اماکن مستبر که نقل نمود نزد محمد لطیف دیوان صوبه باثانی از باب
 تحریر و بنده های پادشاهی بصیغه اموال از مالکین و حاکمات پرواخت کیفیت
 رویداد را بدرگاه کسیتی پناه معروض داشت و بعرض رسید که حسب کلمه علی بنام
 دیوان صوبه لشرف در رو یافت که از خارج بعرض رسید که از فوت
 محمد امین خان متصدیان خانگی چند روز این واقعه را مخفی داشته تندی
 و تصرف بسیار کرده اند لهذا نوشته می شود که در ضبط کار خانجات
 مواظم اصیاط جزو رسمی بکار برده اگر احسانات فوت و فرو گذاشته
 ظاهر خواهد شد بارخواست محظوم میمان خواهد و نیز حکم شد که تا رسیدن
 ناظم صوبه مردم نهاده و سه بندی را که محمد امین خان جهت بند و بست صوبه
 نگذاشته از تاریخ قتلش تا رسیدن ناظم صوبه بدستور سابق مقرر داشته
 مواجب از سرکار والا نخواهد و نیز که نظم و نسق برآل نماند و هم از بند و بست
 فرودار باشد و خوراک و ادب را تا رسیدن بحضور یا بموجب عمل
 بدستور بیکه در خانه محمد امین خان مقرر بود و نیزه و آسوده نگذاشته و با
 دیوان و میرسانان و منشی و ملا یوسف و علی بیک و دیگر اهل کاران و خدمت

کرانی و ضیق معاش زبان بفریاد و فغان کشاوند ابو بکر نامی بفتنه
انگیزی که خود را باسم با سحر برای خدای یحیی پور و معروف
کرد یکا بود و در انجمن حاضر شد که سر محب و تحریک بنکامه عوام الناس برداشته
اغوای مردم نوعی نمود که آنها به یقین و آموزی او که محصل حصول رضای خدا
می پنداشتند کار از مایش زبانی و فغان و زاری می گذرانید و باید از فتن
سنگ و کلوخ و فاشاک بر مالکی سواری محمد ابن خان دست تپاول و
جرات کشاوند و نعلیم زیبک گفتش جمله شورید کاره بسی فتنه بر خاست
از هر کجاء جهان آتش فتنه گردید و نیزه نو کفتی در آن شهر شد رستخیز
کرده سپاه همراهانش از مشایخی اعتدالی تاب مقاومت نیاورده دست
با استعمال آلات حربی برده بدافعه پیش آمده بهر قسم محمد ابن خان اصلاح
وقت که بلوای عام است بالغ آمده خود را در قلعه بهر رسانید و در پیرا این
واقع از مردوخه او اعتبار نوبان در معدود و الایام لغیر سر بر خلافت مصیر
سیر مزاج اندکس نهایت بهم برآمد از آنکه غضب لطانی نمونه تهرانی
به محمد ابن خان نقیب و سیر بنکامه بردازان صادر شد چون مقدمه عالم
بجوم بود محمد ابن خان بیست اندام قصر عمر برای خدای که این کل

اگر مسلمی مال مرد کند و بگوید که بر مال من سال نکذ شسته یا بر زمین
 آفتور دین است که بعد ادای آن از مال من بقدر مضایب باقی نمی ماند
 یا بگوید که زکوة این متاع را پیش از بر آوردن از شهر بفرار داده ام
 یا بگوید که زکوة این مال بعاشر دیگر داده ام و در آن عاشره گیر باشد
 یا بگوید این مال من برای تجارت نیست یا دین مال زکوة نیست اگر چه
 آن بیان نکند یا بگوید که این مال ملک من است و بدست من بطریق
 مضارت ما و ولایت یا بضاعت است یا من ابر اصحاب مال یا وصی
 او یم یا من مکاتب یا عیدم قول مسلم مذکور را معین نصیحت باید نمود
 و بعد از خلف متعوض بیاید شد و دیگر اگر مسلمی با مال تجارت کند و بگوید
 که من زکوة این مال را بعد از بر آوردن از شهر بفقرا داده یا زکوة این
 مال بعاشر دیگر داده ام و در آن سال عاشره دیگر باشد قول او
 معتبر نیست و زکوة از او باید گرفت و گیر اگر تا جر بگوید که مال من فلان
 جنس متاع است و عاشرگان برد که جنس دیگر است و خواهد که
 مال را او مسخوده ببیند باید وید اگر و اگر دل آخال ضرر باشد نکند و قول
 او را پس بگو کنند قبول نماید و موافق آن زکوة از او بگیرند و اگر در کشودن آن

14

[illegible]

معانی مسامع رسید که جمعی از مسلمین باین عظام ذنبوی مال
 کفار را برای معافی زکوة باموال خود مخلوط میکرد و آنرا مال
 دانوده اخذ زکوة و امیر مانند از نیت تغلب بسیار بوفور میآید
 نقصان اموال بیت المال که حقوق مسلمین بآن متعلق است
 راه می آید معذرا اکثری از مسلمین زکوة مال خود را که بر آنها فرض
 است او را نمیکنند و به آنها مشغول باین حق می نمایند بدین
 سبب اخذ زکوة مال آنها اصرار و موجب برات ذم آنهاست
 حکم جهان شایع واجب الاینهاج شرف صد دریافت که
 متصدیان مهمات و مباشران ^{مملکت} ممالک محروسه
 بعد مراعات شروط اخذ زکوة که مفصلا در ضمن مرقوم گشته اتفاق
 اشای زکوة بحساب چهل و یک از مسلمین میگیرند باشند و
 احتیاط و اهتمام تمام بکار برند که سوای زکوة واجب فی قلیل و کثیر
 از فقیر و غنی از آنها نهند و اگر در مقدمه رجوع بعلما بکند قضاء
 و مضیان آنها عمل نماید که آن وزارت پناه در صوبه کجرات موافق
 حکم محکم بمرم نصف توام بعمل آرند

جانی

[illegible]

بقیہ ایہ کو بیجا بنی

بہارِ شریعت میں جو کچھ مذکور ہے اس میں جو کچھ مذکور ہے اس میں جو کچھ مذکور ہے

[illegible]

نباید گرفت اینها بندگان حضرت قدر قدرت عنایت الهی
خان را به تشریف ابکار تفویض فرمودند حکم اشراف صدور
یافت که ملازمان سرکار دولت مدار موافقه بکنند و سوای آن از

جمع و نیان مطابق شرع شریف بکیر و عنایت الهی خان را
الحکم حکم انفس امنای دین پژوه و در تمام صونجات ممالک
محدوده مضمون یافت و اخذ جزیه جاری و فریب بخلک روپیه سال
به سال از میان صوبه کجرات و فرزینه بزمه معوض وصول در میآید
همدران سال منصب علیل القدر دیوانی صوبه ازلیفر محمد شریف
بوزارت پناه محمد لطیف و مظفر خان بفرجاری سرکار کوهره ازلیفر
سید انور خان مقرر شد و حکم محبوب میرافضی القضاة الاسلام
شرف شود و کور آنها را ناب شدن فتنه و انانثا القضاة می آید
از فرزینه بیت المال بالتفاق قاضی اینجا و آنکه عالمگیری یومیه و لویه
شد قضیه و القضاة می آید بکدرست باریه از خزانه مذکور میداد و باشند
و حکم جهان نظام عالم مطیع بجهت آرد و شش ماه فلعه چنانچه بموجب
التماس تالیم صوبه نیز و دریافت و همدین سال فی ملک تمام صد و پیه

۱۰۰

[illegible]

و بحیثیت پرست جری و نه مرتبه و بالغ وزن و مملوک
مانده و دست و پاییک و تا بنیال مجنون و محتوی و فقر غر مغفل و اویم
در هر سال دو از ده در هم از فقیر و بست چهار در هم از متوسط و چهل
و هشت در هم از غنی باید گرفت چون بالفعل در هم را سبع نیست فقره
بوزن سه نوچه و یک ماشه و سه سرخ و ربع ماشه باشد و بستم حصه
ماشه از فقیر و ضعیف آن از غنی در هر سال بگیرند و تکلیف اگر کسی را یک
پیمه بدین معنی مقدار وزن نموده بگیرند سیوتم و در فقیر غنی و متوسط
و فقیر اختلاف است باید که موافق این تفسیر عمل نماید غنی آنست
که در ملک او ده هزار در هم باز نماند از آن باشد و متوسط آنست که در
ملک او زیاده از دو صد در هم باشد و فقیر آنست که در ملک او از دو
صد در هم کم باشد را آنجا باید گرفت و اگر در ملک چیزی نباشد
و قنی جزیه گرفته کسب او زیاده از قوت او و عیال او باشد و اگر کسب
او از قوت عیال او زیاده نباشد از چیزی نگیرد چهارم باید که اخذ
جزیه از وی باین وضع بگیرند که ذی جزیه را خود گرفته مبار و دو و سپاده
آید و احد ششمنه باشد و ذی اسناده و اخذ دست خود بالای دست

بکوشش میجو پیش نغمس دریافت که راهی همین است سر او را
 برده و آنچه از پرابه در کلو دستش بود بیرون کرده سر و محمد بهلول آورد
 چون او را بنابر تحقیق نوزدهای او که از دیانت و محاسن شهر
 خود با خبری نداشتند فرستاد آنها بجز و دیدن ششماخته شیون
 دراری کردند و بر اسم نام و سوگواری برداشتند محمد بهلول را
 تیغ حاصل شد سر او را با گرفتاران مصحوبان خود بار ویداد
 گذشته با محمد آبا نزد محرابین فان فرستاد و مورد تحسین
 و آفرین ساخته حقیقت حال حسن نزد محمد بهلول شیرالی را
 بدرگاه معلی معروض داشت و نیز از معروض داشت و نیز از معروض
 اخبار نویان صوبه بعرض اقدس رسید از پیشگاه خلافت
 و جهانبانی محمد بهلول شیرالی باضافه منصب و تفضلات بکیران
 شاهنشاهی و فوجباری ایند رسد فرزای یافت و بهمدان او آن
 از روی فرد پیرد انکی به مهر قاضی القضاات قاضی شیخ الاسلام
 معروض معلی گشته که سوداگران اسپان را از بیرون آورده
 میفروشند و متصدیان نخاس از فریداران که اسپان را برای

جی

[illegible]

رانا از غایت خوف و هراس با جمعی کثیر از تنگنای کوه پراکنده
 در ملک کجرات او را گشته از کوه اندیشی قصبه بدنگر و بیلنگر زایا
 جمعی دیهات دیگر تا ختم لغارت برده رفت زمینداراندر که آواره
 میگشت نابو کرده جمعی از راجپوتان واقع طلب سرام آورده مقرر
 گشت از زبان بعضی از نیاکان خود سماع دانستند شنیدند
 و الهی علی الروای اگر چه بین العوام نیز مشهور است که بعد از
 زمینداراندر محمد ابن خان و محمد بملول سیرانی را کلبان صوبه
 بودند بخت اخراج زمیندار مقرر نموده بملول بیستم نساء و او محمد
 بملول که جوهر ذاتی و سیاهی بالنفس بود جمعی از خویشان و هموطنان
 و اعتمادی خود و بغیره جوانان کار آمدنی را سرانجام است و سلمه نمود
 و برقی را که تدارک اسپ برای شان نتواند شد بسواری مل کرایه
 برداشته روانه ایذر شدند چون ب قصبه پراشتی رسید گروهی از فضاپیان
 آنجا را که واقف کار آن ضلع بودند نوکر نموده روانه پیش کردیدند و
 ایذر با سماع رسیدن فوج یال استعداد از راه غرد و روپن دار
 که زراعت و نخوت در کالج و در دماغش آشیانه است با ستمدار

سال حکم اقدس بدیوان صوبه فرود و فرود که برگزیده بی نکر مصاف
 صوبه کجرات برسول نکر موسوم باشد داخل نسیم دیوان برونی
 برینغ والا برسول نکر موسوم دارند و همدین سال محمد مصطفی
 عطرش از حضور پر نور بهجت استعمال عطر کلاب باغات بادشا
 مقرر شده بود آمد و در ارسال هزار و هشتاد و نه درویش حکم اقدس
 بنام دیوان صوبه شرف صد دریافت که در بنو لا حکم جهان طاع
 به شینیت صد و پست که چون تقریر عالمان جائز نیست
 به دیوانیان و انسانی محال خالصه شریفه نوشته که از آینده ای
 کس از عمالان در بنداران و دیگر سکنه آن محال مصدر تقیر
 او را در فور کردار یکس و غزل خدمت و افراج و اشال
 آن به بنیدات تبیه نمایند و تغذیر بر مال بکنند و در سال
 هزار و نود و چون در آن هنگام بادشاه زاده محمد اعظم شاه
 بهیم و کهن اشتغال داشتند حکم اشرف اعلی بدیوان صوبه
 ورود یافت که هر خزانه در احمد آباد موجود باشد همراه
 جمعیت ناظم صوبه بسورت بفرستند که محمد بیگ مقصدی

سر کرم امور مشلقه گردید شیخ مذکور بدیوانی صوبه مالوا معین گشت
 چون سابقا میرخان الحاکم اشتهاد علی بموجب التماس عمده
 ملک اسد خان در احمدآباد توقف و رزیک بود و درینو لا امرا یا
 عظام شفیع جراثم او شدند بنزد کان حضرت قدر قدرت از روی
 تفصیلات خبر دانه بدستور سابق بوظایف و خطاب فراز فرموده
 فرمان مرحمت عنوان لایحه اشتهاد صدر یافت محمد امین خان
 بنابر بند و بست صوبه واحد پیشکش برآمده بصوب متهمدان کا
 کرج معموله سرکار پیش رفته ناچار ماه به تنبیه و تادیب آنجا پرداخت
 چون مروض بارگاه معدلت پناه شده بود که بصوب احمدآباد وجود
 هریان و مقدمان پرکنات و مواضع در اجاره خود با میگزید
 انواع تعدی و ستم بحال رعایا عاید میکرد و حکم جهانمطلع بنام
 دیوان صوبه صادر شد که در خالصه و تیولداران صوبه احدی
 عمل اجاره داری نکند و از رعایا زیاده طلبی و ابواب بلیه بگیرند
 بسید اعظم این برکنه و هولفه و غیره اسامی محالات را بر مضمون
 این برین مطلع گردانید که موافق آن بعمل آرند چون در آن

[illegible]

طلب نمایند و متعرض حال او نشوند در میناب حسب حکم معالی بنام
 دیوان صوبه شرف صدور یافت و بعد از الملک فرمان که پیاده
 به همراه محمد شریف قاضی و محتسب ملک بهجت اجرای احکام شرعی
 مقرر نمایند و چون بعضی فدرسی اعلی رسید که در حاصل باره و غیره
 بابت محال سائر ملک احمد آباد که دار و غلی محال دامنای آن به شیخ محی الدین
 تعلق دارد نسبت بسنوات ماضیه امسال اضافه آورد و التماس
 دارد که بخواه نفر برای اتمام ضبط محصول سائر تعلق شوند و بدیوان صوبه
 حکم شد که مقرر دارد و همدرین اوان بموجب التماس ملا حسن کجرات
 بست و یک موضع ازینجا پور کثری و پٹن در تحت قصبه بلینگر حکم شد
 ازان روز پیر کنه علیی کرید و مبلغ پنصد و نود و در و پیه بموجب
 برآور و بهجت ترمیم مسجد بنام خود بهیت خان واقع ملک از خزان
 عامه صوبه مرمت گشت و نیز تعمیر قلعه جون کڈه که شکست و ریخت
 بهم رسانیده بود و از روی اقبال استجا که معروض اقدس گردید :
 فرمان رفت و بهمدان متصدی کوری بندر کنیاست و فوجدارای
 چوراسکی و هتانه و هووان از تغیر برادر معز الملک به محمد هاشم

و بولداری اندر دهنانه معموله برکنه پس رسید هاشم ولد سید
 سنجان به نهانه داری با پنجه معموله بیجا پور و سید محمود خان ولد
 سید خاں بمنصب هفتصدی ذات هشتصد سوار و داسه را بشرط
 و مشروط و فوجداری بزروده و دیو می و نادات و بلیبار معمول نیلاد که در
 صوبه داری بهادرا داشت یافته و نهانه کاجنه معموله ندرکنیاب که در عمل
 هباب خان مقرر شده بود و شاه وردی بیک بمنصب هفتصدی ذات
 و دوهزار و سه صد سوار بلا مشروط و لا مفتخر بود و بفقج داری اعظم آبا معموله
 کیر مع و سوار آبا مضاف برکنه پس دهنانه اسلام آبا عرف پونا دره
 معموله نهانه می برداختند و محمد جعفر ولد قلی بیک بمنصب هفتصدی ذات
 چهار صد سوار برادر وی داشت و بفقج داری جرکال معموله برکنه سرنال
 و نهانه کشور دار معموله برکنه تریا و از نیز دریا و عبد اللطیف برادر مرزا الملک
 بالنص می و دوهصد و پنجاه سوار متصدی بندر کنیاب رسید کمال ولد سید
 کامل چهار صد بذات چهار صد سوار بلا مشروط و فوجدار و جایگر
 برآینتی و اسلام آبا عرف سناره و بلیکر و نهانه ولد می کشر و و چپوره
 باسنه دار لوه و محمد مظفر ولد شیر علی بمنصب چهار صد ذات

ضابطه بیکرفته باشند و عوض نقصان ممنوعه التماس متخواه نکنند
 لهذا حکم معلی بنام دیوان صوبه برسد که مزاحمت بمحال جاگیر
 مهاراجه نکنند از اینجا که حکم علی العوام اشرف اقدس
 بنام دیوانیان ممالک محروسه صادر گشته بود که اراضی و وظیفه
 مدد و معاشش در دزیانه ترقیه بنود بکار و الا ضبط شود چون
 موضع راموازی من اعمال بپرکنه نیلاد و در وجه العام بر ساوچین چو
 موضع کمارنمان بوجوب فرمان عالیشان بادشاه غفران پناه
 فلد آرامگاه علیین مکانی بشرط محافظت و خبرداری راه و رفع
 فاشتمردان آن نواحی مقرر است ضبط شده بود و قریب دو صد
 کس از آن جماعه نزد مهاراجه آمده احوال خود را نمودند و چون
 غرض داشت مهاراجه بعض اقدس رسید به ستور سابق در وجه العام
 آنها بشرط مذکور مرحت گشت و همدین سال فرمان طلب مهاراجه
 صادر گشت و صوبه بعهده الملك محمد اسین خان مقرر شد
 صوبه داری عهده الملك محمد امین خان دیوان شیخ نظام الدین

احمد و محمد شریف و عبداللطیف

[illegible]

باغات فلیل و کثیره و دیگر اجناس بطرح بیوپاریان و اهل حرفه
 در عایا فرید غلّت و غیره از نرخ زیاده و فرقی از نرخ کمتر از
 نذاف و عصار و غیره از جانبی آمده و وکان نو کنند بعضی حکام
 و چوپرانی میگیرند پیشکش که عمال نواز غلّه فروشان و غیره از بعضی
 مکان در بعضی جا از نیجار با و غیره میگیرند جرمانه شکرانه فرو عیاش
 و هر چه تولد آنه فرزند نگاهانه چو نهای فرض و مال سر و قه و غیره حکام
 بعد و هانیدن مال بار باب حقوق میگیرند بهر بیت تنها بار سوم
 و نینه ها از چونکی و غیره دار و خانه تراز و کشتی بعضی جا و لهرن و نذبه
 داری میگویند و سنور مهر اکی مندوی سیزی و لقمان فرمایش
 میوه و غیره رسوم کو تو الی چونکی گوشت در جیوتره کو تو الی میگیرند
 مقرری که از ارباب مد و معاش میگیرند چون بعضی اندکی
 رسیده بود که میوه های ذاک چو کی از صادر و دار و مردم مواضع
 سراه و نو اهی آن اخذ و جری نمایند و مترو دین تعدی میکنند
 حکم اندیس بنام دیوانان مالک محرد شرف صدور یافت که
 بمیورهای که بحسب ابلاغ احکام قدسی میباشند تاکید نماید

جلوس میمنت بالنوس نخریر یافت آنکه کفایت شعار نظام الدین
 احمد بهر صفت پادشاهی امیدوار بوده بدانند که حکم جهات مطاع لازم
 لالتقیاد و الاستیاع صادر می شود که بعد از ورود این فرمان
 عالی نشان سعادت عنوان مقرر سازند که جاگیرداران محال مصفا
 صوبه کجرات وصول اجناس از نهود بدستوریکه در سینه بستم پادشاه
 غفران پناه خلد آرام گاه علیین مکان شاهجهان پادشاه جعل الجنته
 مشواه میگردنند بکیرند بسلیس بهم صفت معاف شتاستند بعلت
 ابواب ممنوعه درگاه والا که تفصیل آن در ضمن ترقیم یافته مزاجم احدی
 نشوند اول راداری که سابق جاگیرداران از بهوپاریان و نیجاریا
 که متاع خود برای سودا بجائی می برند مبلغی بر عرابه و شتر و گاو در اثنا
 راه میگردنند بکیرند و یکسر حاصل ماهی و غیره که ابواب ممنوعه بارگاه جلال
 مطلقا از نو نکردن بابت ماهی که با یکران شکار نموده آورده بفرودشند
 بابت ترکاری که مزارعان از زراعت خود آورده بفرودشند از گاه
 و حس و همه که از جنکلی آورده بفرودشند برک و پاک و پالیه
 و پوست نمبول و غیره که از جنکلی آورده بفرودشند از شیر و جغرات حاصل

صوبه بحضور سلطان مذکور حاضری مانند لهذا منصب چهار هزار بذات
و چهار هزار و چهار هزار پیاده در صوبه بحضور سلطان مذکور حاضری مانند
لذا منصب چهار هزار بذات و غیره در صوبه تجویر نموده زمینداری
نواکمر را بالکل بر او سلم داشته مبلغ سه لک محمودی و یک صد
راس اسب پیشکش گرفت لکنایت صوبداری بآدم شاهزاده محمد
مراد بخش بهمان نمط و پیش ناظران رجوع نوکری بجای آورد
تا صوبداری مهابت خان و فوجدار قطب الدین خان چنانچه در ضمن
صوبداری مذکور سمت گذارش یافته زمیندار گشته شد و ملک
تبصره اولیای دولت قاهره و رایده در بنو لا بموجب التماس
بهاراجه چنانچه مرقوم شد مقرر گردید و تا حین ارتحال حضرت خلد کمال
سرکار اسلام نکر بجای گیر امرایان متعینه صوبه احمد آباد تنخواه میشد و جام
زمیندار در موضع کنایه اقامت داشته بقصدیم مهابم بادشاهی
خدمت بنمود و فوجدار و بنول دارد و غنمندی و کجولیدار در اسلام نکر
فایم بود و موافق ضابطه باخذ بحصول پیرداختند بعد از حال آنحضرت
جام اسلام نکر متصرف شده و حصار محکم بنا نهاده و مردارید که در

افعال نگویید تا دم و پشیمان گشته و تعهد نامه سپرده که همواره
 بر جاده و در تنخواهی و بندگی درگاه آسمانجاہ را سحر و ثابت باشد اسند
 نمود و اگر از پیشگاه والا خدمت بند و لبست و لایست اسلام نکرده ^{فطرت} مخا
 و محارست طرق و شوارع آنجا باد مقرر گشت منصبی که سابقین و لیرضا
 در هنگام فوجداری خویش بدو برادرانش تجویز نموده بود عنایت
 شود و لیر فوروش بر منصب فراری یابد و رالع تصحیح بنیان معاف
 کرد و لبست و پنج موضع ولایت مسطور موطن بعضی راجبوتان قوم
 چارچیم که همراه او باشند بطریق انعام مرحمت کرد و ولایت مذکوره
 را ظم و نسق پسندیده نمایم چون نماجی از فرقه راجبوت چارچیم که درین
 فریق عمده میگویند بوده بهار اجه التماس او را بذریعہ عمدہ الملک اسد خان
 بموقف عرض رسانید درجه پذیرائی یافته قلم عفو بر جریده اعمال نگوییده
 کشیده شد خصت ضبط و ربط اسلام نکراد و مقرر داد منصب فراری
 به قصد سوار و بیول منصب صدی و پنجاه سوار و صد و پنجاه
 سوار و مهران و امان و دصد یکصد سوار سرفرازی یافتند و لا کما
 بزرگان او که در کاس سعادت بمنصب و مسمی شست سوار سربلندی

را در آب غرق کرده با درجه انگنדה یا از بالا یا از بام انداخته
 کشته باشند و ثبوت شرعی برسد و التذیر مجبوس و دینیت
 معمول که شرعاً لازم آید بدینند و اگر این فعل زیاده بر یکبار از و
 بغیر آمده باشد سیاست کند لبت و پنجم اگر قاضی در خانه
 مردم بختیه و در آید بر تقدیر ثبوت التذیر بلیغ نموده مجبوس سازند
 تا جمیع خاطر شود که باز مرگب این امر نخواهد شد لبت و ششم شخصی
 که پیش حکم سعادت مردم باقی نموده اتلاف اموال نماید بر تقدیر
 ثبوت اگر آن فعل همیشه او باشد و سیاست کنند و الا التذیر
 نمایند و در جس و دارند تا اثر توبه ظاهر شود و مال کسی که تلف نموده
 باشد بر تقدیر ثبوت شرعی تاوان او را با و بد باشند لبت و هفتم
 زنی نامیده اگر مسلم با سلمه را به بزدکی بگیرد یا دمی با سلمه زبیه غیر
 کتابی را بزد جیت نکهدار و پیش قاضی راجع سازند که موافق
 شریعت عزای بعضی آرند لبت و ششم اعلان میان و زانیان و لوطیان
 و شادیان خمر و سایر مکررات و دسائیل و مزیدان و شتر بانان از
 حکم قاضی دوره و غلام که از خانه خاوند برآمده باشند و بدینان

و حبیب خاطر با آنها پیش دهند چهارم کسی که از قلب سازد و بعد
 از ثبوت مرتبه آنها تحسین تعذیر و مندر نموده خلاص نمایند و اگر قلت
 سازی پیشه او باشد بعد ثبوت شرعی او را تعذیر نموده جس مؤد نمایند
 باز دهم شخصی که قلب از قلب زنان خریده بجای سده میفروخته باشد
 بر تعذیر ثبوت تعذیر نمایند و اگر به تعذیر نمایند و اگر به تعذیر باز نیاید
 مجبوس کنند تا اثر توبه ظاهر گردد و شانزدهم شخصی که از قلب پیش
 او ظاهر شود بعد از نفیش احوال بطهوی پیوندد که نه قالب ساز است
 و نه قلب فروش از قلب گسته او را را کند و اگر از تحقیق ظن قلب
 شود که مزک قلب از با قلب فروشی میگرد و او را تعذیر نموده خلاص
 نمایند هفدهم شخصی که عیس کیاگری مال مردم گرفته باشد بعد
 از ثبوت او را تعذیر نمایند اگر جاو باشد و اگر نباشد و بیت المال
 نکاهدارد و هجدهم شخصی کسی را بغیب بر بخوراند و او بمبرد بعد از
 ثبوت او را تعذیر نموده مجبوس کنند تا اثر توبه ظاهر شود نوزدهم
 شخصی که زن تاجبی یا جیهی کسی را بخیار و فریب بعد ثبوت او را
 مجبوس زن زنانه تی که زن بشوهر و لطف بولی تسلیم نماید ما در

آن مال ثابت کند بوی نهند و الا مال گذارند هشتم مفسدان
مفری که بطریق ذاکه بر خانها مردم زیر و مالی و جان بمرم میسر
بعد ثبوت آنها را سیاست رسانند نهم کراسیه ها و زمیندار
که مفسد و غیر مقرر باشند و در کشتن چنین مفسدان نفع عالم
باشد و تقدیر ثبوت آنها را سیاست کنند دهم خفانی که خنق
او ثبوت برسد او را تعذیر نمود و در حبس دارند تا اثر توبه ظاهر گردد
و اگر معتاد باین فعل باشد و این معنی به ثبوت شرعی برسد اما در آن
تعذیر نموده در حبس دارند سیاست کنند یازدهم میان مردم و معلوم
ناظم صوبه باشد و یا آثار خفانی و متاع مردم نزد او ظاهر گردد و
ناظم صوبه و متصدیان عدالت را از ظن غالب لصید و این فعل
از وی حاصل شود او را سیاست نکند یازدهم شخصی که متهم
بسرقت یا قلع الطریق یا صیقل با قتل یا ضرر مردم باشد گرفتار
آید و یا آثار و علامات ظن غالب ناظم صوبه و متصدیان عدالت
شود که او را اکثر اوقات مرکب این امر شود حبس نمایند تا اثر توبه ظاهر
گردد و اگر شخصی با او دعوی سرقت و مانند آن داشته باشد بقاضی

دویم اگر فردی انتشار باید در آن وقت بدست آید بعد از
 ثبوت او را بکشد و بر دار نکشند شاید که بکمرنبه وزی کرده باشد
 سوم اگر شخصی بکمرنبه کم از نصاب یا بقدر نصاب توجه که حد لازم
 نیاید وزی نکشند دل ثبوت شرعی برسد او را تعذیر نمایند و اگر
 مکرر یا بفعل از وی بوقوع آید بعد از تعذیر در حبس نکاهد و تا اکثر توبه
 ظاهر نشود و اگر به تعذیر و حبس منتهی نگردد و بار مرتکب این فعل شود
 حبس مؤبد نمایند یا سیاست تقبیل رسانند و مال را بعد از ثبوت شرعی
 با کشتن بردارند اگر چه حاضر باشند و الا نه و بیت المال نکاهد و اگر چه
 اگر شخصی دو مرتبه وزی کرده با حرای حد و بین هر دو مرتبه شده باشد
 و باز وزی بکند به ثبوت شرعی برسد و او چکه بوده و مکرر آن فعل از
 بوقوع آمده بعد تعذیر و نکاهد و تا اکثر توبه از وی ظاهر نشود و اگر این
 هم منتهی نگردد و مرتکب این امر شود حبس مؤبد نمایند پنجم پناشی
 که بفرکنسی راننش کرده باشد و گرفتار آید بعد از ثبوت تعذیر نموده
 خلاص و اگر این تنبیه را گرفته باشد اخراج یا بقطع بد سیاست
 رسانند هر چه غالب رای شرع و ما ظم صوبه تفاضا کنند با اتفاق

۵۲۴
عاده و محصول سائر میافتند در پیشگاه علییه و جلال التماس

نمودند که پیش ازین در طلب روزیانه آنها که فلوس
سابقی که بوزن ببت و یک ماسته بود موافق نرخ از تخواه
میشده است الحال که دام سکه بوزن چهارده ماسته مقرر شده
متصدیان مهمات سزد میخواهند حکم اشرف صد دریافت
که موافق خابطه اسباب ده پانزده یعنی بجای دو دام سکه
سابق سه دام سکه میداده باشند و در سینه هزار و هشتاد
و دو فرمان عدالت عنوان در باب خضوع و فصل معالاه
جمع که بقهریات در قید می آیند شرف صد دریافت و
حسب حکم بنام محمد باشم و بوزن صوبه رسیده چنانچه نقل
آنها رقم زده کلاب بیان میکرد و

نقل فرمان عدالت عنوان مشخبر سی و فصل
از قرار بنایخ ببت و نهم شهر صفر سینه پانزده جلوس
اقبال مالوس سمت تحریر یافت آنکه متصدیان مهمات
صوبه احمد آباد بنامیت بادشاهی امیدوار بوده بدانند

و قبول داری سورننه ممتاز و معین شد و در سال هزار و شصتا
 و یک بهادر خان بسرداری و کهن مامور گشت پناه پور واقع در
 یا پور که اکنون ویران و اثری از آن نمانده بهادر خان که محمد پناه
 نام داشت در صوبداری خود آباد کرده بود و عمارت ایوانی
 رو ب شمالی واقع قلعه بهادر که تا حال ناظم صوبه می نشیند
 از ساخته اوست و بقطب الدین خان بر لیغ شد که مامور
 شدن در رسیدن ناظم صوبه پر داز و محال سائر بلده احمد آباد
 که در جاکر ناظران نتخواه میشد بخالصه والا معین گشت و حکم
 ضبط نمودن محال مذکور بنام دیوان صوبه رسید
 صوبه داری مهارا راجه جسونت سیکه بدفعه ثانی و دیوانی
 خواجه محمد هاشم و شیخ نظام الدین
 و همدین سال مهارا راجه جسونت سیکه که بموجب حکم افندس
 از یاق و کهن بدار السر و برهان پور راقامت داشت
 بر صاحب صوبه کی کجرات از تغیر بهادر خان بدفعه ثانی سرفرازی
 یافت مهارا راجه صوب فرمان واجب الاذعان متوجه کجرات

[illegible]

روز تعطیل میکند رانند بنا بر حکم^{۵۲۳} والا صادر شد که هرگاه و حضور
پرنور جمیع صوبجات و این ضابطه نمی باشد در اینجا چنین چرا
بعضی بآید باید که خواجه محمد هاشم و دیوانه صوبه قدغن نماید که
ارباب عدالت روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه و شنبه و
پنجشنبه و یکشنبه بآید در روز چهارشنبه نزد ناظم صوبه حاضر شوند
و روز جمعه تعطیل قرار دهد و از دو کمری روز برآمده ناز و الی افتا
در محکمه بوده قطع و فصل فضا یا مطابق احکام شریعت غرامت و
وقت ظهر بنازل خود بامیرفته باشند و در سال هزار و هشتاد
در باب محصول پنبه تحاسس یابد درست واقعه در گاهی رسید
که در قلاب بشراط لصاب و عقل بلوغ و عدم بلک بقدر
معتبر شرعی از سلم چهل یک و از نه و چهل و دو و از حولی
چهل و چهار تمام سال قمری یکشنبه از یک مکان میگذرند باشند
و نیز مقرر شد که هرگاه سوار و پیاده را اعمال بجهت تحصیل از مال
واجب غلات باید مقرر تفرقات بدیهات بفرستند جماعه
مربوره که برای سرانجام امور بطور مبواضع بپردازند سوای

✓✓✓

[illegible]

و نهو ^{آید} روزگار است و تعیینان مهم و کهن در رکاب بادشاهزاده
 والا بنار محمد معظم بهادر شاه بهمراهی مهاراجه سونت سیکه بود
 بنابر امور چند که ذکر آن مناسب نیست بی ملازمت و خدمت
 بادشاهزاده برآمده بدارالفتح اوجین و یک چند در انجا لعب و رنج
 راه آسایش بدل ساخته نشسته بود اتفاقاً در آن ضمن بهادر
 خان ناظم صوبه احمد آباد باینصوب منصوب شده می آید با جماع
 خبر برآیدن و لیر خان بادجین رسیده رفته همراه خود با احمد آباد
 آورد و حقیقت در راستی عقیدت و لیر خان داعی بادشاهزاده
 باغوائی بعضی اهل غرض بموجب عرضداشت ^{نیت} بیایه سریر خلافت
 ممبر نموده و بهم تجویز خدمت فوجدار ی و تیولدار ی سرکار سورت
 از لیر سردار خان بحضور انور فرستاده اورار و انه سورت
 و در پیشکاشانهای معروضه بهادر خان ناظم صوبه و تجویز فوجدار
 درجه پذیرای و استعنان یافت و سردار خان بفوجدار ی و
 تیولدار ی برگشته اند از لیر سیکه سر فراز که دیده در آن
 سال سید حیدر آبا و نهانده دار احمد آبا و بعرض رسانیده بود

4

بہر آں آواں ویران کن ویران آواں بخیر

از سینه رسیده اند و بر کسیر و بستر انحراف یافته اند.

متبرعہ اور مستحقین کے لئے

حکمت علی شکر توفیق و رحمت و کبریا انبیا و اولاد

[illegible]

میں نے جو بات فرمائی ہے اس پر غور فرمائیے اور اس پر عمل فرمائیے

بسم الله الرحمن الرحيم

فلیک انجیرو و بون اورو و کره و میوه های آغاج و برنج بنشیند

وہ متبرک کنہ ہر ایک پر حق تعالیٰ عجب عجب ہے

درمان و جراحی های سر و گردن از شیوه های نوین

بہارِ شریعت، جلد اول، صفحہ ۱۰۰

محرران و نشر کنندگان این مجله در خدمت شماست

ان جو خدا پرست بنانا چاہیے

[illegible]

بنی کرمه و بنی انار از قبیل بنو خزیمه بودند

جهازات را به تصرف خود آورده باین راه باطل بر قلع مذکور
 شتافت یا قوت حبشی که از قبل دالی بیجا پور بحر است
 قلع مقید بود بانداختن توپ و تفنگ پرداخته مفسدان
 را نزدیک رسیدن پراسون گردیدن آن قلع نمیداد و کنشیانی
 چون از دست از تفکر تسخیر آن کوتاه یافتند مقابل قلع
 کوبک کرده و بیک در آب شور و در مه بغایت استحکام بنهاده
 برقراران توپها برده بانداختن مقید گشتن تا دو سال این معامله
 بطول انجامید آخر کار متحصنان تنگ شد و کاریجان رسید در
 ظهور این صورت با قوت خان پیام مصالحت بمرزا راجا که
 بهمم و کهن از پیشگاه خلافت و جهانبانی مامور داده انداد و
 معاونت خواست و عهد و پیمان را موکد بشرا بلا چند نمود که
 من از امر دزد بندگی والا قبول نموده در سلک ملازمان آستان
 ملائیکشان منتظم گشتم اما جهت دیدن صاحب صوبه کهن
 تکلیف نشو و میسوخ یک لک و پنجاه هزار روپیه و وجهه
 خرج سه بندی توپخانه متعینه قلع هر سال از خزانة

و در سنجاب و مستعیر و ران زراعت کند و طیفه آن از مالک
 زمین بگیرند و اگر آنها باغ نمایند خراج از سنجاب و مستعیر
 بگیرد و اگر زمین خراجی را کسی فیض نموده منکر باشد مالک آن
 کو ایا آن داشته باشد اگر خاصیت زراعت کرده باشد
 خراج از غاصب بگیرند و اگر زراعت ننکرده باشد از منعی
 نمانند اگر عاصف بر باشد و مالک کو ایا آن داشته باشد
 خراج از محالک نمانند و در صورت این موافق حکم عصب
 بعضی آردند اگر مرتبه ای اذن را این در آن زراعت کرده
 شود سیزدهم در خراج موقوف اگر شخصی زمین خراجی
 خود را در آن زراعت می شود و در میان سال بفروشد
 اگر آن یک فصل است و مشتری آنرا فیض نموده از تقیه سال
 مدتی دریافته است اگر تواند در آن سال زراعت کرد که
 مانع زراعت نیست خراج آن از مشتری و الا از باطل
 در ستانند و اگر دو فصل است یک فصل را از باطل دریافته
 و یکی مشتری خراج مقرر می برد و قسمت نمایند اگر در آن

که بیش ازین تعلقه اوست متعلق دانند بکبریا و دلی
 رانند ششم در جائیکه بر مزر و عات غیر با خراج مقرر
 نمایند آنچه موافق شرع مفسر باید نمود نمایند و در صورت
 خراج القدر وضع کنند که از زمین آن رعایا از یا بقیه و به
 هیچ وجه از نصف نذرند هر چند توانائی زیاده آن باشد و در
 جائیکه مفسر باشد مقرری نکرند و بشتر بلکه در صورت خراج
 زیاده از نصف نمایند از گرفتن رعایا از پانصد و الا سابق را
 کم کرده هر چه موافق طاقت دانند مفسر نمایند اگر در آن =
 کنجایش زیاده از مقرری زیاده بگیرند هفتم بدل خراج موقوف
 و مقاسمه موقوف اگر رعایایان رضامند باشند بکنند و الا
 نه بکنند هفتم وقت طلب خراج موقوف رسیدن جنس
 غله بحد و است پس هر جنسی که در ویرسد حصه خراج
 که در پیرای آن جنس بود بگیرند هفتم اگر در موقوف بعضی زراعت
 آفت غیر عکته الا افراد پیرسد باید که نیک و ارسید از افراد
 حق و نفس الامر بر فرد و از آفت مجرا دهند و در اخذ محصول

جی

[illegible]

۵۱۱
زمین افتاده که برزراعت باز نمی آید مطلق نشوند و اگر از جمله
شوراج و طرقات است داخل بنیان شهر و قریه نمایند که کسی
آنرا مزروع سازد و اگر غیر آن زمین ملاحظه نمایند و اگر در آن
زمین مابقی از زراعت بود و ممتنع انفلاح باشد بعلت خسراج
آن مزاحم کسی نشوند اگر در آن مابقی ممکن انفلاح بود یا در
اصل بایر بود بر هر دو تقدیر اگر آن زمین مملوک است و مالک
حاضر و قادر بر زراعت باشد مالک را تا کید کنند چنانچه
مزروع سازد و اگر آن زمین مملوک است با مالکس مجهول
است آنرا یکس که قادر بر احیا باشد بدهند با احیا نماید پس
اگر اجاره گیر مسلمانان باشد و زمین مذکور قریب اراضی عجزی
بود و بر او مقرر نمایند اگر قریب اراضی فرا جی بود و کافس
باشد مطلقا بر او وضع نمایند و در صورتی که فراج نموده بنا
تقاضای وقت بر او چیزی بالقطع که آنرا فراج مقطعت
گویند وضع کند با حصه معین از محصول نصف آنرا خسراج
مقاسمه نمایند مقرر سازند اگر مالکس بود و لیکن بغنایت

درین ایام خجسته فرجام فرمان عدالت عنوان شرفت
 نفاذ یافت که متصدیان مهمات حال و استقبال ممالک بمردم
 هند و سمان از کمران خراج و غیره محال آن باندازه و طریقه
 که در شرع النور و ملت مغنیه از هر مقرر گردیده و در ضمن این
 منشور تفصیل آن از روایات صحیحه کمال معتمده منقاد میگردد و
 منظوم است بنحویں رسانند و هر سال بر لیغ مجدد و تطلبند و تخلعت
 و تجاوز را موجب اخراجات و نیا شمارند اول باید که بارها
 مراتب رفق مرعبد آرند و نفقدا حوال آنها نمایند و کس
 تدبیر و حکمت عملی سعی کنند که لطیف نفیس خود شری
 در نکش بر زراعت بشود و مزروع سازند و بهم از ابتدای
 سال براحوال هر یکی از ارباب زراعت بحسب مقدار
 اطلاع حاصل کنند که در پی زراعت اند یا دست از آن
 کشیده و قدرت بر زراعت بر غیب و دلاسا پیش
 آیند و اگر از بعضی امور رعایت خواهند رعایت نمایند
 اگر بعد تفحص ظاهر شود که با وجود قدرت است از زراعت

را صبح شدند و در آن عوض فلوس سابق که حال نمیکند

و میگویند که تفاوت دو پانزده دارد چون این یعنی بعرض مقدس

رسید بدیوان صوبه حکم شد که بقرار ده پانزده یومیه بجای
تنکه نخواه می داده باشند از آن روز و کجرات تنکه فلوس

مقرر شده بتاریخ روز پنجشنبه بیستم شهریور سال صد و سی و
خان تغیر شده روانه دربار جهان مدار گشت

صوبه داری بهادر طرف خانجهان کو که و دیوانی حاجی

شبیخ خان و خواجه محمد با ششم

بتاریخ پنجشنبه بیع الثانی سال هزار و هفتاد و هفت

بهادر خان عرف خانجهانجهان بهادر که بصوبه داری آله بادی
پرداخت از تغیر سبب خان بصوبه داری کجرات مقرر

و بر لیغ جهانمطالع با و صادر شد که بعد رسیدن الی در دیخان

عازم کجرات کرد و و چنانچه بتاریخ زو یکشنبه یازدهم شهریور

شوال آن سال به احمد آباد رسیده به بند و بست نظم و نسق

صوبه داری پرداخت و در سی و سه هزار و هفتاد و هشتاد و هشت

و هر کس جمعیت کمتر از مضابطه داشته باشد جایگزین کند و حقیقت
بر نگارند و نیز عرض داشت ناظم صوبه بعرض مقدس رسید که اعظم آباد
بر و رایام فراب کشته و ساقین و آن ضرورت بر روی الفوق حکم
شد که بر آورد آنرا نمود و بهر خود ارسال دارند و برنجیکه حکم شود
بعمل آن و چون اکثر مضوابط مفره حضرت خلد مکان تا حال استمرار
بعد مضوابط بنابر ارتفاع عام در هر وقت که معین شده بکارش
آن میبرد و از و

نقل یا داشت و قانع نگاری در باب مضابطه اموال منصفین
آنکه تاریخ روز شنبه است و یکم شهر صفر سنه نهم جلوس
مبارک مطابق یکم اردیبهشت و بجزی مطابق دوازدهم شهر
یورماه الهی رساله سیادت و نقابت پناه وزارت و معالی
دستگاه سزاوار عواطف و احسان مورد و مراحم بیکران افتخار
خان و بمحضت سیادت وزارت پناه کفایت دستگاه میر
علاء الدین و نوبت واقع نویسم کتر بنده پای درگاه ظالین پناه
کامران بیک قلمی میگرد که حکم جهان نظام اقتضای شجاع صاور

تا به این بنیان بنشیند و

بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و

گفت که اگر این در ورگاه عالم پناه منظوری افتد بهتر و الا بنده
 حاصل یک سال اینگزانه عامه عاید خواهد کرد چون حقیقه بهر روز
 روی وقایع بعرض آورده و هر یک که در میان مطاع عالم مطیع بنام
 و انصوبه کرده است صدور یافت که و امم بودند چهارده داشته
 مقرر شد و بکسب مبارک رسانیده رایج گردانند و حاصل یکسال
 معاف دانند

معاف شدن محصول چهل و یک سال مین
 از آنجا که همت ملت گزین و همت عدلت آئین حضرت خاندان
 مصروف بحال رفاه و جمیع مسلمین بود از پیشگاه فضل احسان
 و کرم اتقان فرمان واجب الافغان بنامه دیوان صوبه شریف
 صدور یافت که محصول چهل و یک سال را از مال تجارت مسلمانان
 که در سرکار و الامتیکروند از بسبب پنجم شصت و یک سال هزار
 و هفتاد و هفت مطلبی سال و هم دیوان معاف و موقوف
 القلم شایسته و بعلت آن مزاحم ایشان نشوند بر پنجست
 اصلا و مطلقا طمع و توقع نه نمایند و از قرعه بنویسند و باین سبب محمول

اینمنی قرار گرفتند محصول آنها کذاشته و بمحل مدخل آن در چ
 افرایب ضروری مجال کنده پاره و غیرات مستحقان مقرر نموده
 و آنچه از اجراجات مذکور افزود و میکشت قیمت مال که محصول
 باید گرفت قرار داده داخل سیاه و خزانه نمودند
 در تکرین محصول مال ذلکاد و اندیز و ریا محمد آباد و برآمد

معاملان

و نیز حسب حکم تقدس معلی بنام دیوالضوبه شریف ورود یافت
 که بجهت محصول فرزندان دو اندیز و راجه آباد از احسم نشویند گذارند
 که محصول را در بندرسورت ادا نمایند و همدرینال در باب
 بازخواست و رآمد عاملان حکم معلی رسید دیوالضوبه بصیفه و اب
 عامل باشد تمام در روزمه متعلقان بعد معافی چهارم حصه باز
 یافت و معامله گروهی از عمال که مدتی وقیمه و زندان باشند
 سلاطیه از آنها بوصول نمیرسد نظر بر حالات آنجائیه شخص نماید
 و همدرین ایام آوار کی مرید و کشتی و رونواری بندرسورت رو
 نمودلف و غارت اکثر آنکه و خرابی معاودت کرده رفت

۱۲۷

آه ای صفا این از زبان
خون و زهر، در سینه کیمیا
شده بود و در دوزخ
بوی گلستان

برائے شہرہ آفاق

[illegible]

سی و چهارم بسبب کرانی غده جمع بر جارسید به حال سیه
بعد از آن که غده از آن سته جاکیر دارد و متغیر میان نظیر
همان جمع داشته جمعندی چرا میکشند و اگر قرار به تپاها
نصفی می نمایند از جای صدمن غده و لبست و پنجاه من کمتر
کرده هر دوسه محمول میگزیند و در او ای لبست و مرج من
غده زیادتى تمام جاکیر تی نموده از وجه مردوری از اصل
میکنانند و در وقت زراعت لفریب با لقر زراعت میکنند
بقرار هشت و بود از قرار واقع عمل نموده نصف دیگر زسی و
پنجم بسبب کزنت تنیه کانو کویا از معاله بندر کفناست با آنجا
رسیده که اکثر پیو پار یا از بندر کور ترک نموده به بندر سورت
رفتن فرستند و مردم اطراف و جوانب بندر سورت را اختیار
ساخت بعیده نموده برای خرید و فروش با احمد آباد می آیند
قبل ازین حاکم اشرف اعلى مقر رسته که در هر یک رکنه دو چوب
و قانون کوی که باره انجیک سلوک و آبادان کار باشند
مقرر نمایند که مطابق حکم اشرف بعمل آرند سی و هشتم

انداخته بفروشد کو تو الی فیه سه هزار خشت که بیک
 روپیه بفروخت هر دو یکه میکرد ششم کاوی با کاو میشد
 بجبت مولود یا ضیافت و غیر آن که استیلاخ میباشند
 محصول فروردین و چوپتره کو تو الی میکرد سبالفا حسب حکم
 اشرف مقرر شده که بر قیمت حال چهل و دو دانه بود
 و چهل از سلیمین از فروشنده باریفت نمایند و بعلت
 دیگر از اسم نشوند باید که مطابق ارفع اعلا العمل آید و دیگر
 متاع که قیمت آن از پنجاه و دو و غیره کمتر باشد +
 حاصلش معاف دارند آنچه مقدور از آن بازده داده باشند
 محصول بضا الله شرح ایضا مقرر شد بابت دهم
 مروج غریب و رعایا از هر قسم و دواب که در احمد آباد و
 پورجات از برای فروختن بیاورند و مرصه چیزی آنها بگیرند
 اول بصیغه آمدنی و دوم و رفتن و اگر فروخته
 نشوند خواهد که باز برو بصیغه باز رفتنی چیزی بگیرند سی ام
 در بلده پهن سرخ را به معروضه شکر چهار پیچ روپیه میکردند

بیش از جلوس مبارک حشمت که بتخانه مندر ساخته
بودند باز درست نموده بت پرستها بنماستند مطابق فتوا
سنور فی العلل یعنی آند بیکم رسد و آنگاه در شهر
و پرگناست، احمد آباد و رسوم باطله و ارج و ادب شب
دبوانی چراغها و دریا سولی بزبان لغت کهنه و در
هر چکله و بازار سولی می سوزند و چوبه بر که که بدست
می آید بزدربانده می و آتش می آند از نزد و مقبره آند
که در بازار چراغها و دبوانی نفرین آرد و چوبه بر
بزدوی با پرده زبرده و آتش سولی نیست آند و
زبان بکف آتش نکش آند است بم اهل تصویر زنی
روح از کل راست میکند و در عید و شب پرست
و اعوان سپان و فیلان از کل - است کرده در
بازار میفرود شده مقرر نمایند که احدی تصویر زنی
روح از کل راست آند است و در احمد آباد
و پورچات، و پرگناست، صوبه مذکور خرید و فروش

بدر شکر، و در آن روز، لایق است که در آن روز
بدر و آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز، و در آن روز

می‌بند و مفسر سازند که همیشه و کاکین و اتموده سودای
 خرید و فروخت بنموده باشند و از دهم و ربلده پکنات
 صوبه احمدآباد بعلت بیکار سوئرو در اکثر اهل صرفه آزار
 کلی می‌بایند سیزدهم متصدیان و شیشها و ووبانیا
 و اکثر پره کنات صوبه مذکور و در وقت آمد غله تو مردم
 دیگر را خریدن نمیدهند و لایحه و میخرند از آن غله چیزی
 که بوسیده و ضالع میشود و بزرگ بیوپاریان میدهند و
 نرخ غله جزاً کم میکنند چهاردهم جمعی موسوم باد و ربه که
 روز کار کرایه عرابه دارند اگر گاو و دریران پوریا
 جای دیگر فریکه حاصل آنجا داده با محمدآباد بایر حاصل
 خریدی آن در احمدآباد بدهد و خود حاصل ندهد مجرم
 ساختن جریمه میکنند پانزدهم حکام و اهل دولت
 در معاونت خود و سرکار و الا هر قسم نرکاری و
 یوه میکارند و بترکاری فرشان ده است افزوده
 میدهند و زر بجز از یافتی نمایند شانزدهم

[illegible]

و قانون کویان و دلباس تریان و پیا های مزبور بعلت
 البواب بمنده اسبوجا پاریان و دیگر سکنه محال مذکور چندی
 نکردند و سلطان آنجا حرات بر ارتکاب امور نامشروع
 نه نمایند و بتجانه منهدمه را الحال مرمت نموده اند بنیداز
 و درین باب نهایت تاکید و قدغن دانستند

شرح ضمن فرمان والا شان

اول بابت فروغی بلده احمد آباد و پور جات قصبه
 و دیم شخصی که از سکنه بلده مزبور از خانه موروثی
 خود درختی داشته باشد و بواسطه نقصان عمارت
 و غیره آن اگر بنحوا باشد که آن درخت را به یزد و عاملان
 آنجا چیزی نگیرند نمیکز آرند که آن درخت را با شانی
 از آن بزرگد سویم از باب دخل و حکام در خرید و بیاید
 خوش خرید نمیکند چهارم متصدیان هر محال
 صوبه احمد آباد متصرفه میگردند قسم اگر کسی خواه
 که کسب باقی کری با کمره باقی باشد باقی یا سوزن

نشوند و در وقت برآمدن سوداگران با اسباب
 و امتعه از بلاد و وفصبات بصیغه برآرد که بمنزله راهدالیت
 چیزی طلب نباشد حاصل برده فروشی و کاسبی و حسن
 و غیره معاف داشته بهیچ دول کجاده و اسب و غیره
 از بار برداری و سواری عیال و اطفال منصب داران
 او سپاه و متروین و مسافران الا غله نگند و شتر
 و اسب و کاه و غیره بار بردار منصبدار سپاه و دیگر مردم
 روانه نمایند در نیاده یادداشت و رکاهی و احکام
 و الابن مکرمت و یوان صوبه رسید و فرمان و الابن
 عدالت بنیان در باب منع البواب ممنوعه بنام تنصیر
 حال و استقبال در و فرموده که نقل آن مکنه مرقوم

میکرد

فرمان عدالت بنیان در باب منع الارباب

ممنوعه

از قرار بنایخ لبست و دویم شهر جمادی الاول

[illegible]

و مسافت بعیده به پیماند و در میناب قدغن دانستند
 و انحرافات نور رند نخسه بر چهارم شهر جمادی الاول
 سنه هفتم جلوس مبارک نوشته شد و فرمان
 والا شان قدر تو امان و ریاب رفع البواب
 بدعت محل و مانت خان دیوان مراد بخش که صوبه
 داری آن پادشاهزاده هجدهم ساخته بود و بنام
 مکرمت خان دیوان صوبه حاضر شد چون حکم مقدر^س
 معلی در جمیع صوبجات ممالک محروسه شریف نفوذ
 یافت که در هر صوبه مدرس تعیین نمایند و طلب
 علم از سیزان ناکشای خوان باستصواب صدر
 صوبه موافق تصدیق بمهر مدرسان و به علوقه از تحویل
 خزانچی خزانة الصوبه بیداده باشند و ریولاسه تقریر
 مدرس و راجد آباد و پین و سورت و چهل و پنچ نفر
 طلبه علم اضافه در صوبه احمد آباد مقرر شدند
 تقریر یافتن نقد محصول بحساب و یک چهل و دو

بجسور رفته بودند فرمان عالیشان بنام خانم خاندکوار
 باتباع سنت سمنه و عدالت و ترقیه حال عایای
 سکنه چون کده و غیره صادر شد چنانچه نقل آن
 از وی اصل ثبت افتاده

نقل فرمان عالیشان
 حسیان
 شجاعت و شمه است و ستگاه خانه زاو لایق الا
 سردار خان بغایت پادشاهی امیدوار بداند که
 چون یکی توجیه خاطر حق شناسی و تمامی است
 عدالت اساس مصروف بر آنست که در زمان
 خلافت ابد مفرون و آوان سلطنت به دز افزون -
 عامه رعایا و کافه برابا و هر دامن دامن بوده بدعا
 بقای دولت ابد مدت مشغول باشد و بجهت -
 اجبای مراسم عدل و انصاف و بهر مبالغی جور و
 اعتنا خود بذات اقدس نفس مقدس توجیه
 بداد مظلومان و مظلومان مبنی و مسمی و ستم

خرابی بسیار و خسارت کلی بخواران و متوطنان آنجا
 راه یافتند و بتاخت و تاراج و در و نوارج پراخته
 برگشتند از بعضی ترانزا و تهاک علیهم در راه یافتند
 لهذا ناظم صوبه فوج کشی نموده برآورد و بعضی فوجداران
 با حقیقت زمینداران بنقدیم خدمت همراه بودند و حکما
 کراشته موضع ساند با فوجدار و دهوالت باد و صدرسوار
 سادیل زمینداران در باسیر بخواران فوجدار باد و چند
 سوار سید عابد و صدرسوار زمینداران را بهر دو و نکر پور
 با هزار سوار سید عابد و غیره زمینداران را بهر دو و نکر پور
 و غیره معموله چهارادار با الله سوار بعمل عملیان زمیندار
 فاندوه باد و صدرسوار زمیندار را باو می معموله برگشته
 نکر پور احمد آباد پنجاه سوار پرتی راج زمیندار همدار و اس
 با یکصد سوار زمیندار نواداره ماما الله سوار زمیندار
 بیاباد سه صد سوار الحال مهابت خان ناسه ماه در
 نواح بشدر افامست نموده قریب لک و پیمیشکیش

مـ آید
 و در او آخرین سال میر بزرگ باد صدارت صوبه احمد
 سر فرازی یافته رسید و در دویم هفتر المظفر استمزار
 و هفتاد و چهار تفویض خدمت و طویل القدر وزارت
 اعظم و در پیشگاه خلافت و جهان بینی بنام جعفر خان مقرر
 بیدار شدن شور یک بخت و نسرار و اودن خود را به
 دارالشکوه و بسنار رسیدن او —

از وقایع صوبه احمد آیاد بسامع حقایق مجامع رسید
 که شور یک بخت بمیر و پامی از قوم بلوچ در تاجست بر
 مکانم و جوان بوسه سوای باطل و اغوای دلویند
 خود را بی شکوه نام کرده بود و جمع از واقع طلبان فتنه
 جو و پاشش بی آبرو فراهم آورده بخبار فساد می بختند
 و طائفه کولیان پیوسته و هوا می نمود و سوای طغیان
 انگرده عصیان بنزده را در سر است آن فرومایه است
 او نیز فتنه ساخته شورشش افزای مبکر ویزماید خان
 ناظم صوبه بدفع او پرداخته سک جمعیت مفسدان

آورده چون با جوهری دلیری و جرات مکرر و خیررت
 فراهم درشت، مردم را از ورطه بنیاد خود دعوت
 نمود و بطائف تبریر است و چهل و قریب صبح و شش هزار
 و پیاده جمیع آورده را یات غلبه و استیلا برافراخت
 و کو بر دهن راهپوش را که جدا در سال و درار المهایم
 ریاست، او بود و تقبل رسانیده ستر سال را با فواصل
 نوکران و پیشکاران مامور شد مقید ساخت و زمیندار
 و لایش را متصرف شد بجای او نشست و تاجی
 زمیندار و لایت کجبه را نیز با خود متفق نموده معاونت
 و موافقت او مستطهر گشت از آنجا که قطب البرز بنیان
 فوجدار سوره ته چون بند و لبست و ضبط و نسق آن
 سرزمین در آنحد و توقف گزیده بود چون منیان
 خبر رسانیدند که تاجی زمیندار پسر را ایستاد و خارا
 در آن و خیم العاقبت سه هزار کس از سوار و پیاده
 فراهم آورده در ضلع بالار غبار انگیز فتنه انداختند

1687

[illegible]

کمان با ساز نقره و جل رز بفت سه بند گشت و دو هزار
 سوار از تابینانش و دواستپه اسب مفتخر گشته
 رخصت یافت بعد طی مراحل و قطع منازل بیاتخ روز
 یکشنبه هفدهم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و هشتاد
 و سه با احمد آباد رسید و بند و بست و بغیر و رباط صوبه
 پرداخت و بهمدین آوان سردار خان به نوبداری
 بهر درج مفسر شمع بود از آنجا انیر شیک و لغو بداری
 ایڈر از انیر شیکه که عملش در پرکنه مذکور کا منغی
 نبود و سردار خان از ویر بازار آرزو داشت
 لغیات صوبه احمد آباد بارش مقرر گشت و حکم شد
 که منمردان پرکنه ایڈر هر کس بمقتضای عاقبت اندیشه
 معدر بی اعتدالی در واهی ناہنجا کرد و بک باشند
 اورا بنجرائی کردار رسانند و از مفیدان اثری

در آن سرزمین ننگند و

تسیر گشتن نوانگر بسوی قطب الدین خان خولشکو

١٤

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بہارِ نبویؐ

[illegible]

اشرف بر سر سلطنت و اورنگ خلافت با ایسا
 عزلی بر پیشکش مصحوب اسم آقا باستان سپهر
 فساد و او به بند سورت رسید است بر لیغ مطاع
 کیتی بمصطفی خان منصدی انتخابی رایه تقاض یافت که چهار
 هزار روپیہ در وجه مدد خرج از خزانه انتخابی بقاسم
 آقا داده روانه در گاه معلی کرد اند و در شوال المکرم
 آن خلعت فاخره و اسب با ساز مطلقا بقطب الدین خان
 خوشکے فوجدار سورمیه مرحمت شد و به حاجی زمیندار
 کچھ خلعت ارسال یافت و سردار خان که از حکیمان
 صوبہ بود بحضور بموجب طلب رسیده ناصیه سامی
 آستان معلی کشت و یک زنجیر نیل و چند فلاوہ یوز
 کہ فرد کامل در بند یاری شود با و یکراست با پیشکش
 کذرائید بنو جدار سرکار بہ اہل معین کرد و بدو رسال
 ہزار و ہفتاد و دو روپیہ کیتی مطاع بنام مہاراجہ
 جسونت سنگھ کہ مامر نظامت صوبہ احمد آباد

بروج استمدادت و استمرار بخشیده لی در نیاب باشد
 جلیل و ناسخیر مطاعه موشح تا کید شدیر و قد غنم بلیغ بنام
 مقصدیان هر موبه و سرکار و فوجداران و کروبان اطرا
 و اقطار شرفت که من بعد دست از اخذ این و جوه حلا
 یخشمیک باشد کوه دارند کز برداران و اصدیان
 برای رسانیدن احکام مجیع صوبجات ولایت
 تعیین شده در چنانچه قبل ازین گذشت و در اندک نفایست
 نمایان شرح غلات بهر سه و در سال هزار و هفتاد
 رضوینان بخاری چون اراده گوشه نشین داشت
 بسالیانه و و از ده هزار و پیه کامیاب گشت و همدین
 سال چون جنونت سیکه که بایر و قورچ رلات موابق
 تفصیرات خطاب بهار اچکی سلوک شده یودورین
 ایام مورد لطف و تفصیل گشته و کرباره با آن خطاب و الا
 مامور کردید سعید جعفر ولد سعید جلال بخاری و سعید محمد
 خلف او و سعید حسن برادر سعید جلال مرحوم حلا

مرکب شرب کرات. و اکل سایر مجربات از قسم
 شراب و نیک و دوی بهره که باعث ازاله عقل و جمود
 معود و سحوری شود و تکرر و اوقات عزیز خود را صرف
 قمار که شعار زمره بی شعور ان و شغل طائفه لطالین
 است نه نماید و اگر غلام یا کثیر شخصی که نجسته باشد و یا
 کسی آنرا فریقته برده باشد متصدیان مهمات بادشاهی
 ان غلام و کثیر بیاوند و بجا ک شری آنها بدند و بان
 حلت اصلا و طعنا لسی از مالک آنها بکرو همچنین اگر
 قرض شخصی را از قرضدار او گرفته باشد شخص بدند
 و از الشخص اصلا طعنی نمایند و این احکام مطاع
 را در هر شهر و قریه و فیه و در هر پرکنه و ریل و شال
 سازند و ارتکاب خلاف آنکه در حقیقت خلاف
 حکم خداست محرز و مجنب باشند و اگر احدی
 بخلاف این احکام مطاعه عمل نماید او را در خور
 تقصیر نبیند کند تا و بیکر مرکب آن نشود و در بنیاب

17

در این اثر به سبب و قیله و کله و محله

[illegible]

مرکب شرب کرات. و اکل سائر مجرمات از قسم
 شراب و نیک و دویسره که باعث ازاله عقل و جمود
 معود و شعوری شود و نکرد و اوقات عزیز خود را صرف
 قمار که شعار زمره بی شعور ان و شغل طائفه لطالین
 است نه نماید و اگر غلام یا کثیر شخصی گرفته باشد و ما
 کسی آنرا فریقته برده باشد متصدیان مهمات باو شاهی
 انعام و کثیرک بیایند و بمالک شرعی آنها بدهند و بان
 علت اصلا و قطعاً سمری از مالک آنها بگیرد همچنین اگر
 قرض شخصی را از قرضدار او گرفته باشد شخص بدهند
 و از الشخص اصلاً طغنی نمایند و این احکام مطاع
 را در هر شهر و قریه و قصبه و در هر پرکنه و ریل و شال
 سازند و ارتکاب خلاف آنکه در حقیقت خلاف
 حکم خداست محرز و مجنب باشند و اگر احدی
 بخلاف این احکام مطاعه عمل نماید او را در خور
 تقصیر بنه کنند تا و بیکر مرکب آن نشود و در بنیاب

١٧

[illegible]

بود باین دست سه بلند فرمودند و جمعی از منصبداران
 و اعیان برای معاونت و دستگیری بر فاقست
 او تعین ساختند که اگر بعضی بیایگان و خودسران
 آرزوی نادانی و جهل و شقاوت و غیره کی و متع
 و نهی او گشتند و بجنگ و پرفاشن پیش آیند آن
 گروه ضلالتان پژوه را تنبیه و تادیب نمایند و بنا ظمان
 احکام جمیع صوایات و اطراف و اکناف ممالک
 محروسه یرلیغ کیتی مطاع صادر شد که یرین و سنور
 شد ابواب جنایت و سکرات و متع ارتکاب
 مجرمات و منتهات نموده کما حقہ بر اسم احتساب
 پرداخته چنانچه در اندک زمانی معالیم شرع بنوی
 و تاثر سنت مصطفوی که اختلال پذیرفته بود کمال
 رونق گرفت و فرمان والا شان در منع سکرات
 و غیره منتشر صد دریافت
 نقل فرمان والا شان

ابواب جمع کشته تخرانه عامه می رسید و در موضع
 به جهول و اقطاعات امر او منصبداران و صد و
 زنی در پناه و وجه تنخواه جاگیر داران محبوب بود و
 خزان موافق از وجود آن سرانجام نوشتی شد
 چنانچه باین جهت در سرکار خالصه شریفه مبلغ بابت
 و پنجاه و پیم جمع میگشت بخشیده شد از کل ممالک
 محروم لایق را بهاری معفو و کردید محاسب و هم
 مستوفی اندیشه از عهده ضبط و تعداد آن بیرون توان
 آمد در نیاب امثال جلیل و مناسبت شرح تا کید شدید
 و قدغن بلیغ بنام مقصدیان هر صوبه و سرکارات
 و فوجداران و کوریان اطراف و اقطار صادر شد
 که من بعد درست از خزان و وجه که بخشیده هست
 و الاست کشیده و کوتا دارند و کم و مر داران و لبس و لای
 واحدیان اقدس معلی برای رسانیدن این احکام
 بهمه صوبه جات مشور و معین شدند

سه فرازی داشت ازین معنی آگاهی یافته بعرض رسید
 که اگر ارشاد فیض بنیاد شود قاضی القضاات را بنخواندن
 خطبه بنام نمای آنحضرت قابل ساز و حکم شد
 که جای مجرب است بعد رو و بدل سائل فقهی و دلائل
 نقلی و براین عقلی شیخ معز الله ظاهر ساخت که اعلی
 حضرت خاقان را ایام ضعف بکمال رسید و مسح
 هوشن بر جا نموده و مدار کار سلطنت که عبارت
 از انتظام مهام و رفاهیت و اسایش خلایق و
 بدائع و دواعی حضرت آفریده کار انداز دست رفته
 و بنصورت خطبه بنام پسر او که قابل سلطنت و خلافت
 باشد خواندن در شرح شریف جائز و نافذ است
 درینماه روایات معتبره آورده بقاضی القضاة و علماء
 و بیکر که حاضر بودند نمود و همه را قابل ساخت از پیشگاه
 خلافت و جهان بانی بشیخ عبدالوهاب حکم شد که خطبه
 بنام مبارک معلی بنخواند و بوالا رتبه قاضی القضاات

شتر لیه و محال جاگیر داران تعلق دیوانی خود مقرر کنند
 که هر کدام از آنها بکافه رعایا و برایای پرکنه محل خویش
 قدغن تمام تمام نمایند که اصلاً و قطعاً نیک نگارند و عوض
 آن دیگر اجناس بکشت و کار در آورند و دیگر اجباناً
 احدی از آنها با وجود خلاف حکم رفع لعل آرند
 بلیغ نمایند تا دیگران بخت گرفته مرتکب این امر
 نشوند واجب آنکه اندر نیاب از پیشگاه سطنه قاهره
 قدغن تمام دانسته بموجب برلیخ معلی لعل آرند
 و نگذارند که احدی خلاف آن تواند کرد و هر کس
 که ور نیاده کونا های نماید خواهد نمود و تقصیر مند خواهد شد
 در نیاب زیاده چه نوشته شود و در غزه شهر رمضان
 سنه هزار و شصت و نه هجری مطابق سنه

احمد جلوس والا

جلوس و و بیم تعیین لقب حضرت خدیو کیهان
 و صد و حکم اشرف و در معافی باج خلعت

١٤

[illegible][illegible]

آمدن شیربابی و عابدیابی از محال جاگیر خود با حمد آباد
 بجهت تقدیم مرحمت اعلیٰ زینت و ضوح مقدس
 گرفت و در باره سیف النجاشی آنجا عرض ارفع در آورد
 بود از آن رو که خدمت نجاشی می اینصوبه از تفسیر
 ادبیات پناه رضویان مفوض گردانیده پس
 از وصول مومی الیه با آنجا اورا روانه حضور سرایانور
 نماید و رینیب تاکید و اند بتاریخ پنجم شعبان سنه
 یک هزار و شصت و نه هجری نوشته شد و مهاراجه جناب
 سیکه که لیسویداری می مقرر شده بود بتاریخ هفدهم ربیع ا
 لاول سال مذکور داخل احمد آباد شد بنظم و نسق صوبه
 پرداخت رحمت خان دیوان صوبه و محمد بیگ
 ترکمان و جمعی از ملکبان صوبه کجرات که داراشکوه
 جبراً همراه آورده بود بعد از نیمیت او سعادت اندوز
 ملازمت شده بودند مرحمت پادشاهانه شالصال
 آنها شده بنوازش خلعت درخت پستو تقدیم

[illegible]

ارسال داشته بود و از تلخیص اقداعلی گذشت معروض
 داشته که بی سکوه هزیمت پژوه که در آیه میر شکست
 فاحش یافت آورده صحرای ناکامی گشته از اجتماع
 خرنمکه اشنن جمیت و مستحکم کردن قلعه احمد آباد و
 قصد جنگ و جدل نمودن بنده سمت سرکام ششمانه
 و کمترین لوازم خرداری و هوشیاری بحال آورده
 و حفظ و مراست قلعه مذکور می برد و آرد این معنی
 رای عالم آرای گشت و موجب پیرای او در پیشگاه
 خلافت و جهاننداری گردید که بعد و راجهای و الایبار
 زبده شهبازان شهباست آثارش و ارا الطاف
 بیغیا راجه جسنوت سیکه که حکم فرمودند ایم که جمیت
 خوبی با احمد آباد رسیده بند و بست خط و ربط آبجا
 برداشتند و پیدا است که تا حال با بنجار رسیده باشند
 میباید که یرفافت آن محمده الاعیان خدمات سرکار
 و الا بتقدیم رسانیده که پس از ظهور نیکو خدمتی و

[illegible][illegible]

که ضحبت زده بود پیش از وقوع جنگ با محمد داراسکوه
 بواسطت مرزار اجه فرمان مرحمت عنوان می بر بخشایش
 و عفو سابق زلات و خطاییکاه عاقلست صا و کشت
 و با غلت خامه جهت او مرسل شده منصب این که هفت
 هزار می هفت هزار سوار از آنجمله پنجه از سوار و واسپه اسپه
 سرفراز گردید و انضال پادشاهانه چنان اقتضای نمود
 که یک چند از با ما قرب حضور و عده بوده از خلعت
 کرد از و تشویر و تقصیر بر آمده لهذا غره شهر رجب سال هزار
 شصت و نه صوبه داری کجرات با و تفویض یافت
 حکم علی صادر شد که این صوبه شتافته بنظم مهات
 امور آنجا پردازد و کنور پرتی سکه پسر خود روانه پیشگاه
 حضور سازد و القصه چون محمد داراسکوه در جنگ امیر
 شکست خورده راه عزیمت یافت بی پای مردی فرار
 در عرصه هشت روز بنواجی کجرات رسید امر او بعضی
 گلکان صوبه استماع خبر قطع علائق امتیاز نه کرده

نقد بر سر بنده را به دست رسیده
چنانچه بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده

نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده

نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده
نقد بر سر بنده را به دست رسیده

بشبه درآمده سه نموده می برداشت و دست آنرف
 و آنرف با سوال و استیاضی کار فاجات مراد بخش که مانده
 بود در از کرده فریب و هلاک و پیه از مال او متصرف شد
 ابواب اسراف و تندیر کشود و در صد و فراهیم آوردن
 لشکر و سپاه گردید و کملیان صوبه و غره و نصباتیان را بداد و
 ویش اسماالت و بخشش فرایند و اذن مناصب و خطا
 بهما پرداخت و طمع در بندر حاصل فرسورت کرده انبای
 کجانی را که در زمان حضرت اعلی یکپند حکومت آنجا نمود و آن
 در احمد آباد بود از جانب خود حاکم نین کرده صادق محمد
 خان ملازم سرکار و الا که متصدی آنجا بود بی کوششش
 و مدافعی خود معزول شده کنار و گرفت امینا حاکم دارا
 با سوال خالصه شریفه دست لطا دل کشود با بجله محمد دارا سکوه
 در احمد آباد و در مدت یکماه و هفت روز بسر برده فوج
 آراسته و لشکر شالسه و دویزار سوار بودند فراهیم و نوچانه
 خوبی سرانجام کرده غره شهر مجاوی الا فراهیم احمد آباد

سرایت و بواسطه قریب و ریای در بعضی مواضع
 آن سرزمین نوعی از کل است که در نه آب دارد و آب
 در آن فسر و سب و د که بزبان هندی دکل گویند
 و در جاده پیش از چند سوار پهلوی هم عبور نتوانند
 نمود طول آن بیابان هندی هندی شود بموضع لونه که داخل
 ولایت کجیه است و از آنجا یک راه بکیرات جدا
 می شود و راه دیگر بگونه کده القمه چون محمد داراشکوه
 ولایت کیرات را از وجود لشکر و سرداری که باو
 بمقاومت و مدافعت توان نمود عالی میدانست
 بغزیمت آتخذ و قدم در راه چول و بیابان گذاشته
 برنهای و آمد و بعضی زمینداران از راه کنار دریای
 شور که طریق غیر مسکوک در راه صوب و دشوار چون
 ولایت کجیه رسید مرزبان آنجا از بیانش با استقبال
 او شناخت و با او ملاقی شد و محمد داراشکوه از مردم
 فریبی که ملایمت و بخشش بسیار باو کرده و دختر

وامور مرجوعه عالی رویراد و عنایت کنند و مورد سازند که اهدی
 بموجب فراهم و تفرض احوال موی المیه و دیگر کنند آنچه اندر
 و در نیاب نالید و اندر از خذف حکم اقرار و در حساب است
 و بستم شهر و بقعه بستم هزار و شصت و بیست و هجری قمری
 رش یافت

صوبه داری مرزا شاه نواز خان صفوی و دیوانه بخت خان و آمدن
 محمد و الشکوه با احمد آباد و روانه شدن بدارالخلافه احمد نادر شاه
 حضرت محمد لویکیان و تفرغ نمودن مسجد احمدی و صوبه داری
 از طرف خود

روز ششم شهر محرم الحرام سال هزار و شصت و نه چون مرزا شاه نواز
 صفوی که بنابر بعضی امور و مصالح و ملکی و دیگر کام توجه ریاست
 حالیان از اوزبک آباد بصوبه تفرغ الحلافه البر آباد ماین
 حکام و رتبه بران پور بموجوب حکم اقدس محیوس بود و مورد
 فراهم الطاف کشته عافیت شایسته او را از خذف و محاب
 سویر بر آورده بعبادت و رسالت عافیت و عافیت حکم

[illegible]

خلعت و منصب و و هزاری و سه هزار سوار و دواست
 و استی و فوجدار می سرکار سوره و ولد دست خا
 ولد سر فر از خان خلعت و خطاب بر و از جایی و دلدار
 برادر خور و اول بنایت خلعت و خلعت و خطاب
 و ولد از خانی و فوجدار می سرکار بن و سید حسین ولد
 سید دلیر خان بن خطاب خانی و هر کدام با ضافه شالیته
 مورد عطف شدند و ستید اس ساهو جو هر
 لعلای خلعت سر امتیاز بر افراخت و مصحوب فرما
 سعادت بنیان و رما و استمالت و اطمینان خاطر
 رعایا و بر ایا و جمهور سکنه این پلا و که مهر آرزک بنابر
 نقر لقب که بر جلوس ثانی مقرر شده بمهر ایام شاه
 زاده کی مرمت گشت که بدالضوبه و غیره شفاقت
 نوید سرت جا وید امن و امان یکوشش متوطنان
 آنجا باز رساند چنانچه نقل قس همان مذکور از روی
 اصل ثبت می شود

که نامش همیشه در شرف بود اول وجهی و تملک داند او داده
بود بعد از آن دیر بی پاریان رساند ملک چند چهار سال
ولت دو هزار بابت ردد رس شریف ساخت و رس چهل هزار
بابت سامل و غره بنساخت و شش هزار

سلطنت حضرت خلد مکان ابوالمظفر محمد او زن

زیبا و در عالم کیر با و شاه

چون حضرت خلد مکان بداعیه والد ماجد و بادشاهزاده
محمد مراد بخش نخیال سلطنت بعد از ایزام بهار اجه جنوبی
وقاسم خان از دار الفتح او بین بصوب سقراط خلافت
اکبر آباد که حضرت اعلی رولق افزا بودند متوجه پیش شدند
بعد طی مراحل و قطع منازل شهر شعبان سال هزار و
شصت و هشت بهرمی ساخت سقراط خلافت مخم
سراوقات غرت گشت و محمد دارا شکوه
در میدان و بول پور مصاف داده هفتم شهر رمضان
سنه مذکور منبر هم کردید و در چهارم شهر سوال

[illegible]

کذاشته رفته بود فرمان دستور بهر اورک نام
خود نوشته وادچنان چه نقل آن آلفا فارزدی
اصل بدست آمدندرج ساخت

نقل مشورمهر از رک پاوشا مهر اوده محمد مراد بخش
در باب تنخواه مسلح پنجکک و پنجاه هزار روپيه
بنام معتمد خان آنکه

امارت و نظارت پناه رفته و عزت دستگاه محرم
و محترم اخلاص نشان معتمد خان بعنایات یلانهایت
اندر سفر از دهمتا زبوده بداند که سینه داس
از اوراک دولت ملاذمت سعادت مستعد کردین
از روی عنایاتی که شامل حال اوست حکم جهانمطاع آفتاب
شعاع و داجب الاطاعت بتفاوی پیوندد که مسلطی
که از مانک چند پیشرا الهی و برادران او در دار
الجلوس احمد آباد بطریق دستگیردان پسر عالمیان
مدار عابد کردین چنانچه تفصیل آن در ضمن آن

بسم

[illegible]

بدرگاه ملک اشتباه باشد آراسته خود متوجه حضور بودند
 محمد در انشویه از اطلاع قصد پادشاه زاده که از حضور فرمان بی دریا
 در سعادت برد و پادشاه زاده حاضر در یافت لیکن موثر نشد بنا
 بر آن لعل و ابید محمد در انشویه لب و دویم شهر ربيع الاول سال
 هزار و شصت و شصت بهار اجماع صورت سنگینه زمیاد وجود دیوار را موی
 دار مالو ساخته رفت کردند و همچنین ماسم خان را در سلیم
 حماد الاول سینه مذکور صوبه ارا احمد آباد ب ساخته مخصر نمودند
 و مقرر شد که بر دو صوبه داران در دار الفتح او حبس اقامت
 در زبده احتیاط نمایند و اگر او کشتن اطاعت نموده احمد آباد
 در اهالی نمایند بهر وادنه باتفاق بهار رجب با احمد آباد رفته
 بر آرند محمد که ادب بخش که بد اعیان سلطنت میل نامی خطیر از
 زبانی بعضی مردم که حرکت استماع افساد به پنجاه لک روپیه
 از پاسبان احمد آباد گرفته تهیه نمود و رانموده و حیرت خان
 دیوان صوبه و منصب داران و فوج داران منفعه صوبه را همراه
 روانه شده بود و پادشاه زاده محمد اوزن زب بهادر که بعد از

که صوبه دار کجاست بودند بمجرّد استماع خبر ناخوشی
 مزاج اقدس بلی تحقیق و اندیشه نیک طرّقی را کار
 فرموده رایات استقلال بر افراشته بر تخت نشست
 و خود را ایمرواح الدین ملقب بخت اسم سلطنت بخویش
 بست و سکه و خطبه را بنام خود کرد و فوجی بی بند و سوت
 که در آنوقت باقطاع پرده آرای سورج قدسی التّقا
 بیکم صاحب تعلق داشت فسرّاده قلعه آنرا بقهر و
استیلا یا موال و اسباب که از سر کار خالصه شریفه
نواب علیه در آنجا بود متصرف گشت و دست تعدی
و تعرض یا موال و ائمه مردم در از ساخت کارهای
ناشائسته پیش گرفت چنانچه عبد اللطیف پسر اسلام خان
را که از خانزادان شائسته و رگانه خلایق پناه و تصدی
مهمات بندر سورت مدیور و بموجب امر اشرف اعلی
بشغل مهمات آنجا اشتغال داشت با ویکر تصدی آنجا را
کمرانیده مجبور ساخت و انواع امانت و ارزش

متضمن عنایب نه کور و خفت فامه و در سه عرخی از طوبی خاص
بازین طاهر عاری و دنیا کاری مصحوب سید علی و سید ملک محمد صالح
بیک گزیر در رحمت شد سحر چونه لهر و المص این
افاضه بخواه کردید هیا که یادش ازاده و الا تیار لبر و و عطای
شرائط استعمال و لغتیم آرد ب اصاله معنی برد
گرفت و چون شمش الدین و قطب الدین خورشیدی تباران
نی سرفراز کردید و شمس الدین حکم رسید که بدین نزد پادشاه زاده
محمد اوزنگ زیب میار و در و فرحم و صفایانی خدمت بخشید
و واقعه کو لیس صوبه از افریضوان خان و رحمت خفت و در
سرافراز شد و سید منصور سید حاجان محمود الکسان
پادشاه زاده بخشید بر از می چهار صد سوار و اهل متفصایان صوبه
گجرات کردید و در سال هزار و هفت و هفت و هجوه و هفت و هفت
و بت و هفت سرحری و کجی و پیاده را اس کا و کرات
و دیگران بسیار که پادشاه زاده بطریق پیشکش کرد و در سال
بود خط اشرف رسید

[illegible]

بطریق نخستین فرستاد از آنجا آب کویر طبع مبارک افاض
 نظر مبارک موسوم گشت و از ریشه گاه نفوس بوطای ضل فوق
 مباحثات برافروخت و در عین سال مسیوب یک رویه پیاپی
 زاده عالمی تبار از خزان احمد آباد بطریق انعام از ریشه خلد
 و جبهانی عطا شد و در آب از طوبیه خاص ملی عربی و دیگر عراق
 باریش طلایی منیا ماری حمت گشت و در شهر هزار و شصت و
 شش چون خدمت بندر سورت و بندر کنبات از حافظ نام
 صر خوب بتقدیم عمر رسید خدمت بندر کنبات عبداللطیف برادر
 خور و مفر الملک و حضور نفوذ فی لب و پنجم شهر ربیع الاول
 سال مذکور لغز و منصب برافروزی یافته دلوانی سورت و
 فوجدار می و خدمت آن بندر از تعمیر حافظ نام مقرر گشت و در حال
 دیوان صوبه احمد آباد فرونی مالکدی ذات بمنصب نزار و لهر
 چهار سوار سرافراز شد و پیاپی زاده یک رویه از خزان
 بندر سورت انعام حمت گشت و چون تعین و حیات
 و نام استی محمدرهینی مقصد می بندر سورت لغرض آمد سرتیبه

سید بنی بوجاری میبود و سادسره فوق عرت برافراخت و
نیز دروزه در سارپ عربی و کجی بادشاه ده لغزان پیش
ارسال حضور نموده بود و از نظر التور گذشت و بعد از سال دروز
روشن وزن مهری که گنبدستان بارگاه ضحلی زیفت مفرق مد
بنون باف لیل میل و سه درجه و عرض سده و دو درگاه احمد آباد
میل پنجاه هزار و دویست میباشده بود و افراشته شد رسیده در حاکم
لسوت رفته بود و از عربستان اسپینا شسته سوره می معالی نماید
درینوالد از بندرسوت لسته عیار سید و دراپ عربی که از ان
سفر خفت گذرانید و معروض داشت که عالم لهره در برابر متاع و رب
دوازده هزار و دویست لغت که مادر اسال داشته بود این دو اسب و نسلاده
از ان زود به خشت لشیلی سوره اسال داشت حدیو گرم لستر
اورا خلقت و اضافت مصعب بر لغت شده و هزار و دویست عطا موجودند
و سیمی داخل طویل خافه نزد اندر بنا زری موسوم فرمودند و دین
سال سید علی و کد سید حیدرل صدار الورد و در حرم لوطا خفت خافه
و فرودی با لغز می حد سوره عذیب و هزار و دویست و مال لهره سوره

[illegible]

فرمودند و مجاهد جالوری بفرموداری و تیول داری پُشن
 از نیز میر حسن و لد سید دلیر خان بفرموداری و تیول داری
 سرکار کو دره از سالتی و الا حقّه بمنصبه هزار و پانصدی
 هزار و پانصد سوار تارک برافراخت و چون بادشاه زاده
 بحالیه صف جهاوره رسید زیندار آنجا آمد ملازمت نمود
 مبلغ پانزده هزار روپیه نقد و هفت سبب شیکش نموده
 در رکاب بادشاه زاد که بناریخ هفدهم شهر شعبان العظم
 آنال داخل بدیده شدند و تا هفت روز اباد ماه موجب
 التماس قطب الدین یک نجبیر فیصل و ده شتران عام یافته
 رخصت شد و کمانچی زمیندار چنوال بمعرفت سید شیخین
 بر جوع شده خاصن معتر عدم نمود و پیشکش مبلغ ده هزار
 روپیه مقرر نموده در مکان خود اباد ماند چون در آن
 ایام بسامع عظمت و جلال قاتان جهان رسید که بنوایان
 مکه معظمه زاد الدشرفا و تعیما از فرس طاکرانی غلبه بخت
 میکردند از آنجا که همواره از رشحات غمام انعام بادشاه

جی

از این سخن می آید

[illegible]

گشتند

صوبه داری بادشاهزاده دلاکهر محمد مراد بخش
و دیوالی مرحمت خان

چون بادشاهزاده کرامی نسب محمد مراد بخش صاحب حکم
اعلی از صوبه مالوه بحضور آمد و در غره شهر ربیع الثانی

سال هزار و شصت و چهار دولت ملازمت حضرت
خاقان جهان اند و خسته هزار مهر نذر کردند و بیعت
قلبت خاصه و تفویض صاحب صوبه کی کجاست از تغیر
نشسته خان که به صوبه داری مالوه سرفراز شدند و

سه هزار دلت سیر منصب آغالی نزاو که بمنصب پانزده
هزار داری پانزده هزار سوار یک کمرور و ام بطریق الغام
مرحمت نموده که مجموعه شانزده کمرور و ام باشند و

یک لک روپیه از خزانه عامه رکاطفی نصاب و رای
یک لک روپیه که هنگام طلب از خزانه عامه مالوه
عفايت شده بود عطا فرمودند و حکم شد

[illegible]

۴۴۴
والا فستاده بود و بنظر اقدس در آمد از آنجمله سر خشک
عربی و کیت عراقی تراز و طبع و شوار پسند افتاد و نخستین
را سر بلند و دو و یکی را بشاه پسند موسوم فرموده
همت خان فوجدار و هو لقه باضافه پالصدی ذات
بمنصب هزار ی و پالصدی سر فر از کشت چون کولیان
پرکنه چنوال سر از بر داشته به بهات پرکنه حویلی
احمد آباد پرکنه و هو لقه و پرکنه کرمی و جهالآوار و غیره
خرابی می رسانیدند بنابران شاکسته خان بالصبوب
منوجه شده اخراج کما تخی سر کرده متعهدان زمیندار
آنجا بنام جلبال کراسیه رسانند و عمل پرکنه و هو لقه مقرر
نمود از عرض داشت حاقظ محمد ناصر متصدی بیدار
سورت بذروه عرض سریر خلافت مصیر رسید
که سلطان محمد خان فرمان رومی تو هم ذوالقدر
آقا را که برادرش صالح پادشاه وزیر اعظم سلطان
ابراهیم پدر او بود بعنوان سفارت روانه آستان

۴۴۴
رساند از غره فروردین سنه تفاوت یابو و تازی
مطابق مرسوم فی الذیل و در طلب احدی مدکور و منع
نمایند و سپ نازی را در غیر مو بجات و دکن و
احمد آباد و بنگاله و اذله و نهله و اع نکند انتهای تفضیل
فی الذیل چون سابق مرسوم شده مناسب محل نبود
بقلم نیا بدین شهر ربیع الثانی سال عاظم محمد ناصر
مصدقی بندرسورت بخد مت فوجداری آنجا از عمر ترین
سرفراز شد و برای خسر ح به بندی مقرر شد
که هر سال هشتاد هزار روپیه نقد نصف از سر کار
پادشاهی و نصف از سر کار ملکه دوران یکم صاجه
بیکم رفت با سمد و همت خان بخد مت فوجداری
و هولو قه و اضافیه منصب سرفراز کردید علی طلی
نام که شریف ملک مصحوب او عرضداشتی شتمل بر او
و عقیدت خود بالطلاق بیت اللہ و سپ عربی بدرکاء
کیوان جاه فرستاد و بود بعد از رسیدن او به بندر

۲۰
تعیینان دیگر صوبجات که داغ آنها بضابطه چهارم
حصه کم شد که سواری بشرح مسطورش کنند و اگر
زیر نقدیان مذکور از ابتدای غره فروردین ماه تا مدت
و بضابطه چهارم حصه داغ کرده است تا بنیان موافق پنجم
حصه موجود داشته باشند و تفاوت باین خمس و ربع
را از ابتدای مذکور از طلب تا بنیان او وضع نمایند
و زیاده آن اسبان و داسپه را منظور دارند و تنخواه نقدی
رکن السلطنت علی مردانخان و امیرالامرا بدستور پیشین
بضابطه ده ساله بحال دارد و چون سواران رسد جاگیر که
در تنخواه طلب دیگر نقدیان موضوع میگردد و در تنخواه
امیرالامرا وضع می شود و کشتان عظام سواران رسد
جاگیر نقدی امیرالامرا جمعیت موجود است اضافه حساب
نموده بر طبق آن دفتر ثبت کنند و مضابطه داغ
تا بنیان کل امر او متعبداران سوای تعیینان صوبه
کابل و قندهار از ابتدای غره فروردین سال بسبب و ششم

[illegible]

لائق العنايت السنية قابل المرام الجليله صاحب
 الكمالات صوبه جامع الفضائل المعنويه ناظم مناسطم ملک
 و مال ناهنج مناسج و دولت و اقبال کنجور اسرار بادشا
 و انامی ضمیمه سیر طرت طفل الهی کامل مصالح الجمهور
 و الاعیان مور و العواطف و الاحسان عمده الملکی مدارا
 لمهامی علامی فهای سعد الله خان بهادر و دولت واقعه
 نویسی کترین بندگان محمد با ستم قلی میکرو و که چون بفر
 اقدس معلی رسید که مرا و منصبداران که عوض جاکیر
 نقدی می یابند سراپ داغی بانبان آنها بعد وضع
 تفاوت هفت سوار رسید جاکیر داریشت مایه و هفت
 مایه و شش مایه سی رویه و پنج مایه و چهار مایه
 و شش رویه تنخواه می شود حکم جهانمطالع عالم مطیع
 یثروت حدود ریوست که هشت مایه و هفت مایه و
 شش مایه یک سال سراپسی رویه تنخواه نمودند
 در سح ماه و چهار ماه بشت و شش رویه تنخواه و حکم

تیسرا ایجنڈا: ۱۹۴۷ء، ۱۹۴۸ء اور ۱۹۴۹ء

بسم الله الرحمن الرحيم

وہاں سے آکر اپنے گھر پہنچا۔

نہیں ہے۔

سید احمد علی

”کہنہ سہیلہ جانِ احسن کہ تیرا آئینہ میرا ہے“

سید محمد تقی حسینی

اینجبه، ابراهیم، زکریا، یحییٰ، عیسیٰ و انانیه

۵. خجسته، غلام محمد، سرمد، سیمه، سنه ۱۳۱۰ هـ

مذہب و ملت و قوم و نسل و زبان و ملک و زمان و مکان و ہر شے کے لئے

مہدی اچا جی ورنہ دیر ہو

یہ، از اس وقت، کہ رجب نمہ ۱۲۹۱ ہجری قمریہ

و از روی خود ایشان را نیز فایده بخوانید

بنو خدیجه بنی هاشم

بسم الله الرحمن الرحيم

ہمراہ اردو رقمی اردو رلی ایران بنام مستحقان
 طرق و شوارع پدیتیمون کہ غلام رضا ملازم کہ درد
 سخاں پروی اوی پروکے مزاحمت نشود یا خود اورد
 نوشتہ را تبرعا عرضداشت خود بد رکاہ خلایق پناہ
 ارسال داشت و مظنہ آن شد کہ الہ دور و نیجان برنی
 از تنسوخا مکتوبات اقا سی والی ایران فرستادہ باشند
 کہ چنین رقمی حاصل نمودہ بنابر ذات نگاشتنہ مذکور
 از پیشگاہ خلافت عنایت شد کہ با و مخوف بگوید کہ
 فرستادن ہدیہ و مکتوب بیکانہ بدون اجازت اقدس
 بنیاد پستہ بود نفیر منصب و جاگیر نادید یافت
 وادانکار نمود کہ غلام رضا پیتر نوکر من بود اما اورا
 نفیر سناوہ ام بالچل بتصدریان ہماہمات بندر سورت
 بر لیغ رفت کہ اسپان و ہملی یا المعروف غلام رضا را کہ
 مصدر چنین جراتی کشتہ بسرکار ضبط نمایند و اورا
 سلسل و معلول بفرستند تا موافق کردار سزاوارہ دادہ شود

بر حمت خلعت و فزونی منصب و حضور مقرر شده
 آمد محمد صالح ولد سرزاد عیسی آثر خان بنظم سرکار سونته
 از تغیر پدر که فرمان طلب او بحضور صادر گشت شش هزار
 گردید و غیرت خان باضافه پانصد ری سوار بمنصب هزار
 و دویست سوار سریر افراخت و سید محی الدین سبقر
 فیض دوم بعد ملازمت که از حضور انور رخصت معاودت
 یافت همراهی حاجی سعید احمد که بنابر تاهی شدن چهار
 بر گشته بنیدر سورت آمده بود بجهت رسانیدن قندیل
 مرصع جنسیرین مذکور مامور گشت و بمقتصد بان بنیدر سورت
 میرایغ رفت که متاع یک لک روپیه باب عرب
 خریجه بدو حواله نمایند تا باین سابق بمستحقین
 حرمین الشریفین قسمت نیامد و رسال هزار شصت
 و دویست سید علی ولد سید جلال بخاری مرحوم از اصل
 و اضافت بمنصب و دویست و چهار صد سوار و حافظ ناصر
 بعنایت خلعت و تفویض مقصد بگیری بنیدر سورت

بارسال علم و تقاره پایه اختیار افسر و دو فرست
خان که سابقاً بتطارت شکوی جلالت قسرات یو و

چون التماس رخصت حسین النمر بفرین زاد همایان الله

شرفا و تعظیماً خدیو امر و شناس دین اساس

بطای خلعت و النعام پانصد مهر بر نو اخت و دستوری

داوود و مقصد بیان دفتر مہمات احمد آقا فرمان

رسید که تا رسیدن او مبلغ یک روپیہ و پنجاہ

ہزار رایا بت مستاع غری کہ غالباً در جہن مکرین

وہ بستی نیش و خیرہ آقا و دارند و مقدر فرمودند

کہ از پنجاہ مستاع پنجاہ ہزار روپیہ کہ با متاع یک لک

روپیہ باشد زین مکر ز بدن شریف محسن پیر

و اسباب پنجاہ ہزار روپیہ بادت و فضیلتی

و سادات شروین و علماء و صلی مکہ بکہ قسمت

نماید و استعہ پنجاہ ہزار روپیہ باقی بقدر اوس کین

و غریب مدینہ مشورہ بدہ و نہ را اس اسپ کیش

[illegible]

گردانید بمنصب سی هزار بذات و بیست هزار سوار تمام
 و داسپه اسب به ممتاز گشتند و با قریب یک راکه هزار
 ذات و چهار صد سوار منصب و داخلی آن بیدار بخت
 داشت و از قبل آن بلند مقدار بصوبه اعظم آباد سیر داشت
 حسب الطلب از صوبه مذکور آمدن تقییل سعادت
 آستان انداخته بود و بخلعت و نیابت صوبه کجرات
 از جانب اعلی قدر بمنصب و دوهزار بذات پانصد سوار
 از اکل و اضافیه و خطاب بخرت خان داسپ و قیل
 سر فر از ساخته رخصت فرمودند و ضبط صوبه مالوه
 از تغیر شاه نواز خان بشان خان مفوض گشت
 و حکم شد بعد از رسیدن بخرت خان بکیرات شائسته خان
 بدالفوبه بناید بخر خان بموجب حکم اقدس روانه گشته
 چون بسرحد صوبه رسید زمین را رسوایی آمد و لاقی
 شده مبلغ یکصد مهر و پانزده هزار روپیه بعنوان شیکش
 قبول نموده بنا بر بعضی مقدمات که موافقت او نکرد

و خدمت دیوانی صوبه احمد آباد مفتخر گردانید و در شهر
 محرم الحرام سال هزار و پنجاه و هشت قندیل از شمامه
 بخر که بوزن هفتصد توله و یک نخیر فیل بایراق نقره
 و ماده فیل مرسله ناظم از نظر اقدس کدشت و بلور چندی
 برنجی جواهر مرصع آلات و بجواهر سپین تر صیغ یافته بود
 از آنجمله یک دانه الماس که بقیمت یک لک روپیه از رس
 می شد بهین جهت مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه صرف
 آن قندیل شده بود و بجهت ارسال روضه متوره
 جناب ثوی صلی الله علیه و اله و اصحابه و سلم مرتب
 گشته پسید احمد سعید برای رسانیدن آنچاد در حضور حواله
 شد و حکم معالی صدور یافت که بدستور سابق متاع
 یک لک روپیه و شصت هزار تاریخ نظر بفرستین که ده بست
 شده بود و متصدیان بهما کجرات خریداری حواله
 نمایند که در مدینه متوره بمختایان و مستحقان قیمت
 نمایند و در بهین سال برای سفید کاری عمارات

اسپ و جواهر و قوت دارد و بحتم که خدمت بندر
 تاین سالتة تقدیم رساند بخلعت و مناصب پادشاهی
 و سه صد سوار سرفراز شده بضرط بندر داری سورت
 و کنایت رخصت یافت و از لعیناتیان صوبه کشت سید
 شخبین بمنصب هزار بذات و نه صد سوار از اصل
 و اضافه سرفراز شد و خدمت فوج داری برو و بطلان
 یار و اسفند یار پسران همت خالق کشت و منصب
 سلطان یار هزار بذات و هزار سوار و اصل و اضافه
 مفر شد و اسفند یار نیز با اضافه منصب مفتخر گردانید
 و در سال هزار و پنجاه و هفتم سیادت پناه سید
 جلال بخاری صدر الصدور و در دار السلطنة لاهور
 بر حمت اینزدی پوست سید موسی و سید علی
 پسر آن مرحوم را که همراه بودند بحراسم پادشاهی
 شامل حال کشته معین مقبر ساخت او بموجب
 رخصت روانه کجرات شدند که در آنجا با اتفاق

۴۰۴
چون پیرایه طلب نام بادشاهزاده عالی نسبت جاد شد
باشنده خان که بضبط صوبه مالوه سپرداخت غره شعبان
المعظم سال یک هزار و پنجاه و شش در حضور اقدس صوبه داری
کجرات تفویض یافت و دو هزار سوار از منصب او و دو اسپه
سه اسپه که بمنصب پنج هزار سی بذات پنج هزار سوار باشد
مقرر شد شاهنشاهی متوجه کجرات بنده بعد طی مراحل
قطع منازل تباریخ پنجشیر شوال المکرم شالغ کورد اخل
شد تمشیت امور نظامت پرداخت بحدران آوان
علی اکبر باز رکان بتقبیل آستان بوسی عرش مکان
تارک افتخار برافراخت شش اسپ عربی او نظر اکثر
اشرکذراتید و پسر حاجی کمال صفایانیت که در سال
بست و یکم جلوس حضرت مکانی العنوان تجارت به
هندوستان آمده در بندر کنهات باقامت نموده
جهازی چند ترتیب داده تجارت می پرداخت و چون
جهازات او به بهره و دیگر بناور آمد و شد داشتند

هفتاد و به زنجیر فیصل از سر و ماد و صید نمودار ایام صوبه
 داری آنوالا کبرادین پرور را بتجانه چنمان واقع به بلوی
 سرین نور که سبزی و اس جوهری ساخته بود آنها بکن
 را بموجب فرمود پادشاه از ده بر طرف ساخته عملیات
 سحر مرتب شد و بسجده فوت الاسلام موسوم گردید
 از نقل کهن سالان و العبدۃ علی الروای مسموع شد
 که قتل سید را چون اکنون بر احوال شهید سحر و معرفت
 در ایام صوبه داری بایر پادشاه زاده لعن آمد مفضل این
 مجمل آنکه سید را چو یا از رفقا دارد احمد آباد شده
 در ریپادشاه کمر گشت اگر چه در فساد
 و آنها که ممبری
 امید و به
 کار بین اکثری
 و در و بار و کهن
 ارشد چون

درین ایام بواسطه آمدن کثرت تجارت از اطراف و انکاف
و براری بچار و پنچلک و بیه که مجموع چهار کمره و دهم باشند
بالحاق میزند علیا بادشاه بنکیم مرمت شد

صوبه داری محمد اورنگ زیب بادشاه هزاره
بهاور و دیوانی معز الملک

بست و نهم شهر ذی حجه سال هزار و پنجاه و چهار و رختی
که توبه خاقان کیتی ستان بخت سیر و شکار صوبه کشمیر
جنت نظیر و مقام باله و صوبه داری لطمه و نسق کیمرات
از تفسیر زاعمسی ترخان با کلیل سلطنت و جهاد داری
بادشاه هزاره محمد اورنگ زیب بهاور تفویض یافت به
مرحمت خلعت خاصه بانادای و و دسپ از لویله خا
بازین طلای مینا کار و زین طلای ساده و فیل از طلعه
خاصه بایراق نقره و محمد سلطان و محمد معظم
پسر آن والا کوهر را یتیمیت و و فیل خور و سرفراز
ساخته مرخص کرد و انید چنانچه بادشاه هزاره توبه

ناطق صوبه قلمت و سبب از طویل خاصه یا سیراق طلا
 مرحمت گشت و همدین سال رحیم قلی متصدی بندر
 سورت باستان معالی رسید جناب عزلی و خراقی
 بالغتی از جواهر و دیگر نوادر که به بندر مذکور بجهت سرکار
 والاخریه بود بنظر انور و را آور و از آئینان یک سبب
 عزلی قبول طبع اشرف افتاد تمام عیار نامور که وید
 و در سال هزار و پنجاه و چهار نقاده و دومان و لایست
 سید جلال بخاری صدر الصدور بعرض اقدس رسانید
 که موسو بجان صد الصدور معزول جمعی غیر مستحق را لی
 آنکه احوال آنها بعرض مجاب یارگاه خلافت پیرسانند و
 معاش و وظیفه داده او بعضی بفرمان لباسی اراضی
 مد معاش و وظائف متصرف اند بنابر آن حکم معالی صدور
 پیوست که محصول یک فضل مد معاش ممالک عمریه
 را خواه در خالصه شریفه باشد و خواه در تیول امراء
 منصبداران مسوای شورشالات مردم و شناسی

2.

[illegible]

موافق مزاج او بنود فی الفور انگشت قبول پرویه نهاد
 همغا و اطفا کو بان صوبه را حواله نموده بعزم آستان
 بوسی برآمد متر اعیسی ترخان باشتغال امور صوبه
 باسماالت رعایا پرداخته و پرکنت محل خلجی
 که باصطلاح این ملک سنا که شاهی گویند قسار داد و در آن
 فرشتی ملک بجموری آورد و بعد از آن سال ستر اعیسی
 مصوب پیش محمد صالح که شرف اندوز حضور لامع النور
 بود فیل از طلق خاصه که رفت برساند و سید بلال بخاری
 پنجمه تری رویه العام یافت و درین سال سید
 مذکور که لباس نسب ایلیه از حسب طور است بر ضمیر
 صورت پذیر حضرت خاقانی چنانچه باید بر تو ظهور افکند
 که آن سید عالی حست را در ملک ملکز زمان محبته جلال
 که بر طرح انوار اقبال است فکاک کرد و تیر و کمر است
 قبول خاطر خورشید باثر پادشاه قدر دان از قرب
 بساط اقدس مقصد مقصود صاحب دلالت بهر سره

آنکه سیادت و نقابت پناه بجانت و صفوت و ستگاه
 رکن السلطنت القاهرة عضد الخانات الباهره فارس
 مضمار شجاعت و مسرد انکی سابق سیدان شهادت
 و فرزانکی مرید و سرشد پرست تمام اخلاص فدوی داشت
 اعتقاد با اختصاص قابل عنایت بادشاهی لا توجیهات
 شاهنشاهی مورد عنایت جزئیله سیه جلیله خان سعادت
 نشان عظم خان بجلالطفت یادشاه بادشاهانه سرفراز
 کشته بدانند که چون پیوسته خرابی ملک کحسرات و
 رغبت پردازختن آن عمده الملک لعرض اقدس اثرش
 اعلی رسید و مکرر اوار ابرعیت پروری و آباد آن کاری
 ارشاد فرمودند نظر بر اذعان که در باره آن عمده الملک
 ظهور آید مترصد بودیم که این معنی را از آن رکن السلطنت بفصل میرسد
 خود توفیق نیافت و آن ملک را خراب تر ساخت
 و کار را انجایی رسانید که اگر تندرک نیز پیدا ریم دیگر اصلاح
 ممکن نباشد باینکه بگوئیم آن ملک نیز حرم فرمود صاحب

مفتی محمد رفیع

تقریباً ۱۰۰ سالہ سابقہ

سید احمد رضا خان

بخیر بشیر آید و در هر روز از این دعا بخواند

بنام خداوند بخشنده مهربان

میرزا محمد علی، میرزا حسن، میرزا حسین، میرزا علی

ہستیہ جیو لیسوا انا نہ کہ ستمیہ جیو کی ہستیہ

[illegible]

وہی ہے جس نے اسے پیدا کیا اور جس نے اسے پالیا ہے۔

کشمیر، سرحد، پنجاب، اتر پردیش، اڑیسہ، بنگالہ، بہار، مہاراشٹر، گجرات، راجستھان، کرناٹک، تامل ناڈو، کیرلا، کھڑا، اڑیسہ، مہاراشٹر، گجرات، راجستھان، کرناٹک، تامل ناڈو، کیرلا، کھڑا،

[illegible]

یہ ہے جو کہ ہے، وہ کہ ہے، وہ کہ ہے

شیراز، اردیبهشت ماه، سال چهارم، روز پنجشنبه

بسم الله الرحمن الرحيم

چون از خود بخواند و از بزرگواران بخواند

مجلس شورای ملی و دولت

عدالت پناه نبود و در روز بروز صوبه راولپنڈی نهاد
گویند که سلاطین خاندان بنویسید جلال بخاری که پدر آن
ایام بار باب حضور شده بودند بپنهان کردن وطن
مالوت ایشان بود و برخی از احوال کجرات بعضی
رسانیدند لهذا سرزاعیسی ترخان حاکم اولکه سورتیه
که بار خایا سلوک پسندید نمود آن ملک را که تیر و بخرا
آورده بصوبه داری کجرات مقرر شد

صوبه داری سرزاعیسی ترخان و دیوانی میر
صابر و معز الملک

از کهن سالان ثقات که از بناکان خود نقل نمودند از اجتماع
یافت که ملاحظه منزلت و رتبت و نسبت یا بادشاهزاده
محمد شجاع بهادر کسی را خدمتش تعدی اعظم خان
نبود و این معنی بزرگواری سیادت پناه سید جلال بخاری بعضی
رسید لهذا چهارم شهر محرم الحرام سنه هزار پنجاه
و دو از تغیر اعظم خان صوبه کجرات بمبرزاعیسی ترخان

و مردارید قلبی میبگرفتند باشند و همدین سال بشکشت
 به شمش تیول دار بر دوده یک فیل و نه راس اسب
 بنظر اقدس در آمد و خو جم قلی از آن غیر الملک از حکومت
 بندرسورت مباحی کشته رسید چون معز الملک پیش
 از تفری خود بکلم اشرف اقدس جمع را که بشناسائی
 اسب موصوف بودند و چهار سر کار بر بصره و لحاد
 دیگر اما کتی که نشان حیول برق نهادست خستاده بودند
 و تیر تبارش در دست مند که در بندرسورت اقامت داشتند
 و کجاشتهای آنها با طراف و اکناف آمد و شد داشتند
 و نمایند مقرر نموده بود که یک سال خود مایه نکارند که در
 عمر بستان و هر جا اسب خوب بخرید بدست بیاید بخرند
 آنجا که در سال هفتاد و یک اسب عربی از اکنه مذکور
 بمبلغ یکک روپیه اتباع نموده به بندرسورت
 آوردند از انمیان سر خنک بود از اسپان اعلیٰ
 بادشاه بصره از نسل خیر که وصف آن بسمع اقدس

[illegible]

۳۹۳
ادبند پذیرائی پیشکش نزد اعظم خان آمد و خان حاضر
از مهم او پروا نداشت بشارت سپور مراجعت فرموده مخفی
ماند چندی دارالضرب آنجا موقوف مانده بود اما حال
بنام سلطان مظفر که محمودی میزند چون در سکه جدید
یک هندی نام جاسم نموده اند جای نیز میگویند در ضلع
برده چنکیزی میگفتند که در هنگام تغلب چنکیز خان
جشی سکو ک شده بود و آن ضلع راجح و سواد
معاملات و تشخیص بگش و جمع قسار و پرکنات نیست
و در احمد آباد تا حال معاملات روغن زرد و حساب
محمودی محسوب میشوند محمودی بوزن چهارده و نیم
مانده است کاسی لی روپیه و نیم محمودی و کاهی
محسوب می شوند و حکم مقدس معلی در باب اصدات
دارالضرب در چه نه کده بنابر گذار محمودی صادر گشت
اما حاضر خواه بعمل در نیامد و بهو پار بیان نظر میرسد
و کفایت خود یا فقره و طلا از تیار و بود و غیره که در

و از بسکه در مکاتباتی سکین کوثیان مقامات نمود
 مرز و ماست و اشجار آتینار ابا بجال می ساخت و عینکل
 بر می مینمود که تا حال تحریر در افواه و ابسته خواص عوام
 ایندیار با عظم خان لودهی که دیکم کوشند بعرض انمنه
 که در هر جا بهرسانید و خرابی حاصلات و غیبه نماید
 او مینمود اشتبار و در و چنانچه از جا و متعلقه صوبه
 احمد آباد و نانتیا کاشیها و ار که ملک حاتم و بهاره و ساحلی
 دریای شور پیوسته است صح مقیدی محال نمایند
 دست لطاول و تعدی بر ضعیفی و راز کند سفار و تجار
 بطمانیت خاطر راه نوردی فسرایش گرفت
 فوج کشی نمودن عظم خان بر ماسم زمیندار
 نوانکر و گرفتن پیشکش بر انداختن و از ضرب
 از آن روز که در مدت حکومت عظم خان از سرز
 یانان جسام اطاعتی که باید زمینداران نمودند که بفعل
 آمن بود عظم خان بعزیمت تا ویب او بر آمد چون

[illegible]

و میر اسحق بدرگاه معلی فرستاده بود بستم شهر شوال
 سنه دوازدهم بمحرم رسید و بموجب حکم آمدن در بنکال جشن
 اردواج بظهور آمد و نیز حکم شده بود که بعد از دوازده
 خفته میر اسحاق با دوازده نفر دیگر است و در جشن
 نوزدهم آنگاه شمشیر نبوت سید جلال بخاری که
 بمحرم استر بوده هزار روپیه نقد انعام مرحمت گشت
 و در شب بیلا و جناب مصطفوی سه هزار روپیه دیگر
 بسید معز الله عنایت شده و از وفای کج است
 چون خیرات حال فسر از خان فویدار بن بعرض رسید
 پسران او باضافه مناسب دیگر عوالمف با پشاهی
 نوازش یافتند و در سال هزار و چهل و نهم سید
 جلال بخاری را پنجاه هزار روپیه راه حیرتی عنایت شده بود
 رخصت کج است یافتند و مرزا عیسی انر خان فوج
 سورتنه باضافه هزار سوار بمنجه بیست هزار بذات پنج
 هزار سوار و دوا سیپه مخمر کردید و عنایت

جی

[illegible]

جہاں، خنبہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

حکیم آنوجه را متاع مناسب عرب را خرمین
 باد فرستادند چنانچه بعجل آمد و سیداله داد
 بقلعه داری بندرسوزت تعیین شد و همدارین
 سال سلطانه دودمان اصفهانی سیدجلال خلعت
 الصدق سید محمد کجراتی از پیا بر شاه عالم
 قدس سره هزار روپیه از حضور انور بسید
 دودپیران ابشان فخری و دستار و سال
 عنایت نموده رخصت کجرات فرمودند و نیز
 ادبه نشینان کجرات شش صد اشرفی مصوب
 بسید مذکور مرحمت شد و در شهر رمضان سنه
 مذکور پیشکش سرزاد عباسی نیر خان پاتروده سپ
 کچی که از جوته کلاه فرستاده بود و از نظر اقدس
 گذشت و درین سال اعظم خان صوبه بانجام
 عمارت سرامی واقع متصل دروازه نقاره
 خانه ادک که آن از نیار دست نمود چنانچه

۳۸۰
معه قبایل رفته اقامت گزید اعظم خان بدان
صوبه متوجه شد چون کهنه بختی خود را مع وجه ندید
و مفری تراشت بوقت شب از خود آویز رجوع
شد و مال مفروقه را خاطر پریشان نموده نعل
ضامن تهر و آوّه بسبلغ ده هزار روپیه پیشکش قبول
نموده از آنجا که صوبه کجرات کان شوریه
سران فادتراد مکان فتنه گران شورش
نهاد است اعظم خان استیصال شقاوت پیشگان
گانهی وگولی که از صلاّت و یغردی بر نرنی دژوی
همواره پیر غایت میسر نیند و در خرابی و ویرانی
ولایت میگویند داخل بله احمد آباد و نشتابوب
آنها دیگر سرتابان ایندیار پر داخت حضوراً
در پرگنه پهلن نزدیک مانده که محال کولیان پیشتر
است و دوفلو محکم بنا نموده یکی را با اعظم آباد و دیگری
را بخیل آباد بمناسب نام پیشتر موسوم کردند

جنتی

[illegible]

چهار سوار و واسپه سه اسپه باشند

بر فراخت و چون در شهر ذیججه بهمان سال

صوبه از تغیر سیف خان با عظم خان مفر شده است

و در سنه یک هزار و پنجاه و هجری واقع سیف خان

در احمد آباد و پیدا و ده چنانچه در سزار حضرت

شاه عالم قدس ستره که در اینجا معتقد بودند

مدفون گشته شاید بعد تغیری در احمد آباد نماند

رطت توفیق و رزیه باشد محاربت

ایوان بزرگ سیاهی عثمخانه جانب بالای

سرمنار مذکور و مرمت اندرون قبینه

از آثار سیف خان است صاحب سخنی سیف خان

مرده تارخ فوت او یافته

صوبه داری عظم خان و دیوانی رعایتخان

و سیاه پیر

چون در محل سیف خان کبابخی کولی جنوا ل

۸۱
همدر آن نور و ز تخت طاووسی که بمبلغ یک کسبه کرور روپیه
که سی هزار و سیصد تومان عمراتی سرآمده بود جلوس
فرمودند و همدر آن سال سپه دار خان ناظم صوبه سبک
محل زر بخت با سیمن کونهای طلا اندود که قریب یک لک
روپیه مهیا ساخته بود پیشش بدرگاه آسمانخانه فرستاده
بنظر انور گذاشت. به صوبه داری سیف خان در عاقلان
پانزدهم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و چهل و پنج سیف خان
که بمنصب چهار هزار بذات و چهار هزار سوار داشت بصوبه
واری کجرات از تغیر سپه دار خان و حضور انشرف
مفر گشت و لبنایات سپه بازمین طلا و فیل هر یکی
از سلطان نظر برادر سیف خان و بجای پیشتر بمنصب
هزار بذات و سه صد سوار از اصل و اضافه نواخته
بهمراهی رخصت یافتند و در همین سال حکیم شیخ الزمان
که نزیارت حرة الشیرین رفت براه بصره مراجعت
نموده بود و از آنجا به بندر لاهی رسید و روانه درگاه

کشت زیاده برین احوال و رویداد صوبه داری اسلام خان
بنظر نیامده

صوبه داری باقر خان حکم مالی و دیوانی رعایت خان
در شهر جبال هزار و چهل و دویم باقر خان
بخشم ثانی که بمنضرب هزار بذات و چهار هزار سوار
سرفرازی داشت با پسران خود از اژده آتش تقبیل
عقبه فلک رنجه رخ برافروخت و زار اشتریفه
بر سبیل نظر و جواهر مصرع آلات و طلا آلات قیمت مجموعه
و دولت و پیر باشد بطریق پیشکش کنز انید و از نعمت اسلام خان
به صوبه داری کجاست بعنایت فیل و خلعت و اسب
بازین مطلق سرفراز کردید رخصت یافته بصوبه رسید
و هبات نظم و نسق پرداخت هر ران سال مجیده راس
اسب عراقی و اقمشته نفیس و چهل راس اسب کچه
بطریق پیشکش بخور فرستاد و دیگر رویداد صوبه داری
او واضح نکشت صوبه داری سیمه دار خال او دیوانی

9

[illegible]

منه بآهسته بآهسته انقدر انقدر بفرستید که بهر
دوای اقا قاضی و بیضا جلی خان اگر اشتباه بود

دو اسپیچه سه اسپیچه بلمندی یافت و سفر آرخان
حصای از متغنیان صوبه بالپران بشرف ملازمت
رسیده بجلت نوازشش یافته کجاست خرس
گشت و در سال و چهل و یک خواجه جهان دیوان
صوبه التماس و رسواری زیارت حسین الشریفین
به درگاه معلی نموده و درجه نذیرای یافت چون از
اخرین پایه او زنگ حسانیانی نذر فرموده بودند
که پنج لک و پیه نذر اهل احتیاج حسین الشریفین
ارسال فرمایند بمقتضایان مهنام صوبه کجرات
نهران صادر شد که در احمد آباد و بندرسورت
دو لک و چهل هزار و پیه را متاع که در آن مکان
خسیر و خسارت می شود و اتبایع نموده بخواجه
جهان که بدیانت و قدم خدمت موصوفت
حواله نمایند که بعد از فرستادن و سرمایه را
بالتفاق حکیم مسیح الزمان که او نیز رخصت

۳۷۵
و در سال اینکه در خالصیات وجه از جاگیر است
تحقیق مرمت شد از دکن سالان ایندیاری که متعین
خود ما که در آن وقت ازین محنت ربائی یافت به بودند
مسموع گشت که از آنکه سال آینده تزلزل رحمت شد
چون نموده بود و خاموشی را از جانپا نیز مبلغ هفتاد
روپیچ چسبندگی بشهر آوزور که در کار پیشانی فصل
بنو و همدین سعادت دیانت برای نویسنده از قوم
ناکر کجراتی که در سر حساب بندی نامهای پاستا
الهی داشت و در رکاب سعادت بودند خدمت و فتر
داری خالص شریفه نوازش یافت همدین
سال شیرخان ناط صوم به که تعینات خواجه ابوالحسن
به مهم ناسک ترسک فیسام داشت روز کارش
سپهری شد

صوبه دار کی اسلا خان وزیر فی خواجه جهان در خدمت
خواجه سید محمد مجید از اوزور و فتر نواز اباقا خان

کے

[illegible]

باضطراب افتادند جانی نبائی پیداوند کسی نمی خرید
دستری بر مفتی میفرودختند نمی ارزید دستی که پوسه
بالغام دراز بود خنجرکدای طعام مکشود و مایه
که همیشه ساخت استغنا نمیزد و خیبر راه در لوزه
نه پیو دی گوشت سک بجای گوشت سروا نتوان
آس کرده اموات یا آرد آ میخته بفرودخت
رفت چنانچه بعد از ظهور انیمنی فرود شدند کان
لبیاست رسیدند انجام کار از هجوم اضطراب
شروع در خوردن گوشت یا یکد یک کردند و از
بسیاری جان سپردگان طریقی بر اهل تردد
تکشد واحدی تنها از بیم هلاکی که جمعی دو چهار
شده کوس را بر مانید از مامن خود حرکت نمیکرد
که هر کس از جانکندن بسیار تا جمل موعود مهلت
یافت و نیروی راه نوردی در خود دیدن بقربات
و نصبات و محالک دیگر انتقال نموده در بنو لایت

از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب
از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب
از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب
از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب
از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب

سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب

از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب

سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب

از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب

از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب

از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب

از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب

از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب

از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب

از سبوح و عروج و خلق و بقا و انوار آفتاب

دشیرخان ناظم صوبه کجرات بجهت همسری او با
لشکر کجرات فرمان رفته آمده ملحق شود و انتظاری
کند چنانچه خانم کور بال لشکر متعینه کجرات نزد خواجه
روانہ القصب شده بابت دهم ششم سوال شده کور
شیرخان بخواجه معز الیہ پیوست و او را خواجه ابوالحسن
بناخت قلعه ماثوره و احوال قلعه چاندور که در حوالی
تماسک و ترکم واقع شده فرستاد و دوست
نہشت غارت و بدان ملک کشادون و با غنیمت فراوان
مراجعت نموده بخواجه پیوست و در ہنگامیکہ شیرخان
پیش خواجه شتافت در اثنای راه مع تبرجیر
فیل با پیشکش کہ او بر زمیندار بکلانہ مقبر ساخت
برای تحصیل آن از نوکران خود فرستاده بود و در
ماہ ذیحجہ الحرام آن سال نزد خواجه ابوالحسن آورده
بدرگاہ خلائق پناہ رسانیدند و در شہر محرم الحرام
سال ہزار و سی و نہ بسید جلال بخاری کہ از احمد آباد

مکتبہ

[illegible]

۳۹۴
در مینو لا از آنجا که همگی بهمت که شاهانه و عزمیت
ملکانه خدیو سفت کشور خاقان بر و بحیر مصروف بر
رداج دین حق امین محمدی در و نق بطریقه انبغه احمد
صلوة الله و سلامه علیه و آله اجمعین و با وجود کثرت
اشتغال امور سلطنت لحظه از رعایت امر امری
نواحی ملبس بیضا تقاضای نکشته لهذا بر خاطر ثواب
ناظر بر تو افکنده که سی و دو سال شمشیر و شش
روز و هشت ساعت بخوبی و ثلثین سی و سه
سال قلمانی است و پیداست که مدت ترویج سی
و سه سال دین منین راسی و دو سال انکاشتن
فسر و مندر سعادت پیرو و دین پیوند پذیر و
بنابران مفتوح سوانح و مدار و قالع و دقانزیر جلوس
مقدس راقسار داده و مدار حفظ اوقات
احکام و ضبط هوا و ت بر سنین و شهر که گفتا
تاریخ هجری است نهاده اند اگر چه اورنگ جهانیا فی

۲۹۶
کردید شیرخان را که لصوبداری کجسرات سرفرازی
رفته بجلعت و خنجر و شمشیر مرصع باضافه دو هزار بزاز
دو هزار پالقد سوار و عنایت اسب از طویل خاصه باین
مطلوبه فیصل برنواختند و خواجه جان مخاطب جهان را
که از خدمت بمنصب دو هزار و ششصد سوار مفتخر بود
دیوان کجسرات کردانید و مسزاعلی ترخان را
بجلعت صوبه داری شته باضافه دو هزار ذوات و هزار
هفتصد سوار بمنصب چهار هزار بذات و دو هزار سوار
و جمال لوهای را بمنصب هزار و پالقد سوار رسید
مبارک را که بمنصب هزار و سیصد سوار سرفراز بودند و
احمد آبا و کذا شدند رسید و لیرخان را با چندی سوار
از بندهای دیگر تعینات احمد آبا و فرمود و بجد مقامات
یک هفته بخت و نهم شهر مذکور روانه مستقر الحلافت
گشتند و شیرخان و ستوری معاودت یافت ابده
وصول رایات عالیات بمستقر الحلافت روز شنبه

کرامت ارسال یافت و موکب معلی کوچ برگزیده
بکنار نرید آمده از کشتن ماسا و ده عبور نموده و در هر
منزل بعضی از تعیناتیان صوبه کجرات بهدایت
طالع دولت زمین بوس در یافتند سلخ ماه مذکور
طاهر قصبه شهر پور که بر کنار دریای نرید واقعست :
نزول اجلال شد و در همین روز عمر ضد اشت شیر خان
بدرگاه والا رسید معروض داشت که نوشته تهنیت
که در بار السلطنت لاهوری باشند ظاهرش شد
که بزمین الدوله آصف خان در سائر دولتمردان
بدر فتح دار السلطنت مزبور خطیه بنام ثانی خوانند
بدین مشروطه حسب کم اندکس نقاره شادیانه
نواختند و چون خدمت پرست خان بجوالی
احمد آباد رسید شیر خان به استقبال مراسم
آوازه برمان و الاشان بتقدیم رسانید سیف خان
را که در آنوقت عارضه جسمانی طاری شده بود

10

[illegible]

هجر می بپذیر که آنحضرت در آنجا رونق افزا بودند رسید
و از راه بمنزل مهابت خان که باندک روزی پیش
از او شرف تقبل لبساط عترت یافته بودند رفت و یا
او بارگاه عالم پناه شتافته حقیقت واقع را بنوع
عرض رسانید و مهربانان دولت را بنظر انور و آورند
بالتقدیم مراسم مراتب تعزیت و سوگواری که در متعارف
است همچنان که مشتارانند و ز حضور بودند فرمان شد
ما ساعتی جهت توجه موجب جلال بصوب مستقر الخلافت
اختیار کنند و فرار یافت که موجب جلال و اقبال از
راه احمد آباد و کجرات منقضت فرماید و در شب
بیش و سیوم شهر ربیع الاول سنه مذکور که مختار قبیله
شناسان فن نجوم بود از حیرت کوچ و فرودند مشهور
عنایت کجور شتمند و حصول نیارسی در سائیدن اختیار
و توجه مرکب همایان از راه احمد آباد بصوب مستقر الخلافت
میینان دولت ارسال فرودند چون باسجه رایات

জি

[illegible][illegible]

چون سلطان داد بخش بموجب حکم اقدس عازم
حضور شد خانبهان بجر است مستقر الخلافت در
اکبر آباد میسر و اخت اکثر در ستم هزار و سی و سه
بحکم انور با محمد آباد رسید و حکومت و حراست
صوبه اشغال و زریک و در سال و یک هزار و سی و چهار
بخدمت و کالت بادشاهزاده پرویز شیرازی
یافته روانه حضور که دیدن رسیدن ناظم الحکم
والا سیف خان دیوان صوبه بجر است ملک مقرر گشت
از اتفاقات در او ائل سال یک هزار و سی و سه
که مهابت خان مرضی مقدس آنحضرت را بصوب
کامل برد و بنا بر هر ج مرج صوبه داری از حضور تعیین
نیافته در ستم هزار و سی و شش بادشاهزاده
شاهجهان در شته راه کجرات بالا بصوب حیز
تلف بر دند لهند اما حین ارتحال آنحضرت که در شب
بست در شتم ماه صفر ستم یک هزار و سی و هفت

بمدرسہ سیف عمارت کمر و تاریخ تعمیر آئینہ ازین بیت
مستفاد میگرد و بیت سال اتمام زمعمار قضا بمستم
گفت مسجد و مدرسہ و دار شفا ی آبادی و بنیاد
اللہ در ستم العلماء و تاریخ است بالجمله سلطان داور بخش
بصوب کجرات رسیدہ بصوابدلیہ خان اعظم بندوبست
و نظم و نسق صوبہ می پرداخت از قضا الہی و را و اخر
سال ہزار سی و دو و خان اعظم بچار رحمت ایندوی پو
ست و در موضع سر کج قریب ہزار قدوۃ الاولیا حضر
کینچ بخش احمد کٹھود فون گشت سرد می بود و کرام
اطوار موصوف ذات جمیدہ صفات او بعد از انصاف
مائل ہر گاہ از امور حکمت فراغت می یافت بمطالعہ
کتب و تواریخ اخلاق و سیر رعیت مینمود و حبابا بنا بر
موزونی طبع و رمی از بحر فکر بسا حل بیان می افکند
از انجملہ نظم در کوی مسدود خود پسندان و گردند
و در آدمی عشق مستمند ان و گردند آنانکہ بخیر

مکتبہ اسلامیہ

[illegible]

۳۵۷
شاهزاده والا قدر خضت حاصل نموده بکام و مدد
التفات نفرموده با چهار هزار و پانصد سوار بر جناح
استیال شتافت و در عرض لبت روز از ماند و به پرو

پیوست محمد صفی و ناهر خان از شهر برآمده در کنار تال کانگریه
معسکه آراستند چون عبد الله خان از کثرت مقابل و تقو
یافت روزی چند در بروده توقف کنیز تا ملک پیر

بعد از چند روز کرده بمحود آباد لشکر آراست و مردم
هر شهر از کنار کانگریه بر خاسته بموضع بنوه فرود

آمدند عبد الله خان از محود آباد بموضع بارچه آمد محمد صفی
و ناهر خان در سه مالو منزل کردند بدین الفریقین

کرده و فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب
داوه مشوجه عصره کارزار شدند قصار اجماع عبد الله خان

معسکه آراسته بود و قوم زار ابنوه و کوچه های تنگ

دشت دینین لپت و بلند بودند با برین سلسله افواج
و نظام شایسته نیافت و بعد از زود خورد بسیار

۳۵۵
شانه را ده رسانید و گسترده اس نیز بر دله مرصع
را گرفته از پی او روانه شد اما تحت مرصع
را بجهت کمرانی نتوانست همراه بر و محمد صفی
که عرصه را خالی یافت با جمعی که اتفاق داشت
مسائلات فتراده فرار و او که هر کدام
از محال جا گیر خود با جمعی که دارند کرم و کمر اشتافته
سنگام طلوع آفتاب از دروازه که بر سمت راه
آنهاست بشهر در آید و خود با پو خان افغان
از پیر کنه کمر سحر ایلعار کرده وقت سحر بسوا و شهر
رسید و در باغ ملک شعبان لمط توقف نموده تا روز
خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان
گیرد و بعد از جهان افسر و زمی صبح صادق
چون دروازه شهر را گشوده یافت سحر بسوا و
شهر انتظاری رفق ام کشیده از دروازه سارنگ پور
بحصار احمد آباد و در آمد مقدار اینحال ناهر خان نیز

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بخشیده یک لک روپیه بصیغه مساعدت مرحمت
فرمودند چون پادشاه همراه کیتیستان از
حوالی دہلی بعد از جنگ بحنان معاودت معطوف
داشتہ متوجہ ماند و شدند صوبہ کجرات را بعد از
بہادر لطف نموده کہ کثیر و اس برادر بکنرماجیت
کہ جالفتان شد با محمد صفی دیوان صوبہ کجرات
دخترانہ مرصعی کہ مبلغ پنجا لک روپیه صرف
آن شدہ و بروکہ شمشیر کہ بد لک روپیه برآمده بود
و اینہارا بجهت پیشکش والد بزرگوار ترتیب داده بودند
نزد خود طلب نمودند عبداللہ بہادر و فادار بنام خواجہ
سرای خود را یہ بنیابت صوبہ فرستاد و او بامعد
بی سرو پایا محمد آبا و در آمدہ شہر را متصرف گشت
محمد صفی دیوان صوبہ دولت خواہی در گاہ والا
مصمم ساختہ در نگاہداشتن سپاہ فرام آرد
جمعیت بہت کماشت و روز پنجشنبہ پیشتر

آوردند و زنند ان بلا محبوبس کردیدند و محلباس
که در احمد آباد سمت جنوبی و در وازه خان پور شهر
بر در یای سائرمیتی که بجویلی شاهجهان شهرو

و معروف و اکنون بجز علامات بعضی عمارت
جبری باقی نمانده ظاهرا بموجب کس شاهی در آن
وقتها بنایانسته بود و احداث باغ شاهی بجای
بادشاهزاده اشتهار دارد

صوبه داری سلطان دار بخش شری برادر
بادشاهزاده خورشید و در یوا از آن محجر صفی و تعیین
فرمودن بادشاهزاده کتیبهستان
شاهجهان از آن محجر صفی و تعیین
را از جانب خورشید و در یوا کجی برات و در ویداد
جنگ محجر صفی دیوان بعد از آن محجر صفی و تعیین
پاخن خانه کور و احداث نمودن حیات باغ
در موضع جدید پور محله برگشته بجویلی احمد آباد و سرافرازی

15

[illegible]

شاهیجهان مولود و موعود لبرمه و جو و نهاده نام
نخبه فرجام سلطان محمد اورنگ زیب صفحه
روزگار بقیت افتاد صاحب سختی بناریخ این ؛
مولود موعود را یافته آفتاب عالمساب و در معوره
او جین بادشاهزاده جشن انیولایت ترتیب فرمود
و پیشکش لایق بنظر فرخنده اثر و الدماجد گذرانید
در هنگام عزیمت از احمد آباد رستم خان از نوآنها
بادشاهزاده که بمنصب خبیر شاه هی غراستیا زداشت
نائب صوبه مقرر شد و نه شاه محط الله بنا فرموده
خانمذکور است که تاریخ احادیث آنها را ازین مصرعه
متفاد می شود مصرع نباشد مرقد اقطاب
طاهر که بالبد از ان راجه بکبریا جیت بدین خدمت
ماسور گشت و هنگام نهضت موکب حضرت
شاهنشاهی از ماند بصوب دارالخلافت بسبب
لبعضی امونا خوشی از فتنه انگیزی نورجهان یکم

احمد آباد آمد از شدت محفونت هوا بیماری دراجده
 شالغ شد و از اهل شهر دارد و کسی نماند که
 دوه روز بجهت تب مبتلا نگشت و از اثر این دوه
 روز تب ضعیف وستی بجدی ستولی میگشت که
 مدتها نقل و حرکت لغذر داشت اما عاقبت بخیر بود
 ضرر جان بکس نرسید قضا از مزاج حضرت اقدس
 هم دوه روز این ضعیف را کشید درین اشنا
 راجه بهاره زمیندار کپه که از زمیندار معتبر
 کجرات است دولت آستان بوس دریافت
 دوه صد بهر بصیغه نذر و دونهزار روپیه بطریق شاریکصد
 اسپ بر سیم پیشکش گذرانید جام و بهاره از یک
 صد آمد در نشت بالاتر هم میرسد بحسب جمعیت
 او اعتبار بهاره از جام پشتر است و بدین، هیچ
 یک سلاطین کجرات نیامده کوسند سلطان
 محمود فوجی بر سر او فرستاده بود شکست

گذرانید و از دهر ششم شهر ربیع الثانی موضع
 شمارا مقرب خیالیم فلک احتشام کردید بعرض رسید
 که ازین منزل تا چهره آگاه فیلان یک نیم منزل مسافت
 است و از ابنوه جنگل و تراکم اشجار و راه نشیب
 و فر از عجب و بیک خیال متعذر مینماید و زرد و شبنه
 سائیز و هم ماه بامعد و می از بنده های بادشاهی
 مخصوص متوجه بشکار گاه شده ندیش ازین صعه
 کثیر از بیاد های آن سرزمین جنگل برسم
 فرجه احاطه و بیرون جنگل در اندک قضای تختی بر
 فر از درختی از چوب بجهت نشستن بادشاه
 فیل کر شیر شکار ترتیب داده بر درختنایه
 اطراف آن تارهای برای نشستن امر ساخته
 بودند و دو بست فیل نیز با کمند های مستحکم و بسیار
 از فیلان ماده آماده و بر سر هر فیلی دو فیلبانان از قوم
 جهریه که شکار فیل مخصوص بر آن طائفه است

[illegible]

در شجار باغ از سر تا پا برهنه بود و نظم و کلام
هر شجر باغ ز سر تا بنده ماند بی بر کی خود بنده
ریختنی کرد و درختان ز سر به گشت زمین پر ز درمهای زر
آن عفت سرشت برای سر نشستن باغ و آراستن
گلشن نریتب و درختان و زمینت خیابان اجرای
آب که دکار یکسر آن نادر کار و خیابان بدائع نگار
رفن صنعت که میرا کار فرموده هر نو عی
درختی که در آن باغ بود برک و کل آنرا از کاغذ رنگ
رنگ و میوه آن از موم بهمان شکل برانده ام و فرزند
و طرز آرا بستند و آن مایه از بار خ و لیمو و سیب
و انار و شفتالو و عرذک اشجار و رسپاختند
و همچنان شقائق دریا حین و کلهای کونکون رنگین
و بونه ها با برکشش کاغذی ترتیب دارند چنانچه
از کونه کونه و میوه و انما بر اشجار و رنگارنگ کلهای
منهال در عین موسم خزان جلوه بهاری بر روی کار

انفرا،

[illegible]

۴۲۶
فرموده پنجم مراجعت که هوا گرم شود موسی شکار
فیلان در رد شکار کنان متوجه مستقر الخلافت
باید شد و آخر سال یک هزار و بیست و شش
که حضرت جهانبانی از مستقر الخلافت متوجه کجرات
شدند و بموجب حکم اقدس بآباد شاهزاده شاهجهان
در ماند و لیکن داشتند آمده ملحق گشته اول
بند کنبات در باغ سلطان احمد که بر کنار دریا
دولت خانه ترتیب یافت بر عذاب سوار شده
سیر و نفرح در یای شور فرموده تا در وازه
روز آنجا توقف در زین متوجه احمد آباد شدند کنار
تالاب کانگریه محل نزول اجلال که دید روز دوم
بر و خه حضرت شاه عالم قدس سره فاتحه
خوانند و اخل شهر شدند بعد از آن روز صوبه بیاد
شاهزاده شاهجهان مرحمت شد و بآباد شاهزاده
کیتیستان سه فوج لسر داری سه سردار عمده

شدند عبد الله خان نیز تعینات گشت بعد از فسخ
در رکاب پادشاهی ز راه بحضور شتافت و در صوبه
واری خانمذکور حلت میان خوب الله که از موصدا
عارف وقت بود و دیداد عزیز می و در زبان هندی
تاریخ رحلت ایشان گفت خوب می مزار ایشان
در بلده پیش روی دروازه خا و واقع است
صوبه واری سقیر خان شیرخوار بود

و پو آرا محمد صفی

مقرب خان که بمنصب خیر از بذات سرفراز بوده
بوده از تغیر عبد الله خان بصوبه دار کجرات متفر
گشته رسید چون از عمده کار گذاری ملک و سرداری
سپاه متوانست برآمد بعد ایضا آوردن حضرت
جنت مکانی صوبه از تغیر او بپادشاهزاده شایه
مرحمت گشت بیت چه بید است در جهان باری
کار هر مرد و مرد هر کاری و محمد صفی که بمنصب

شدند عبد الله خان نیز تعینات گشت بعد از فرست
در رکاب پادشاهی ز راه بحضور شتافت و در صوبه
واری خانم که در حلت میان خوب الله که از موصدا

عارف وقت بود و دید او عزیز می در زبان هندی
تاریخ رحلت ایشان گفت خوب می مزار ایشان
در بلده پیش روی دروازه خا و اقص است
صوبه واری مقبره خان پیر محمد پیر

دیوانه محمد صفی

مقبره خان که بمنصب پیر از بذات شرف از بوده
بوده از تعین عبد الله خان بصوبه دار کجرات متفر
گشته رسید چون از عمده کارگزاری ملک سرداری
سپاه نتوانست برآمد بعد از آن آوردن حضرت
جنت مکانی صوبه از تعین او پادشاه را و شاهزاده شاهی
مرحمت گشت بیت چه بدید است در جهان باری
کار هر مرد و هر کاری و محمد صفی که بمنصب

در کمال

بنده محمد ابراهیم غفر الله عنه و آله و عترته

و اولاد و اولاد و اولاد

سپید و سبزه و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز

و مقابل بدرگاه والای بهمراهی خود بر و بموجب حکم
اقدس را قلع گویان مدتی در حبس بودند
ثانی الحال با دای معتدیه و داد و ستد ضامنی عدم
نمود خلاصی یافتند

بصوبہ داری خان اعظم رزم آفرین گشتاش
و نیامید چه انگیز فلحان پسر خان مذکور و
دو دو اونی غنای الدیر

از پیشگاه خلافت و جهان بینی صوبه کجرات از
لعین نمر تصنی خان بخاری بخان اعظم
مرحمت شد و مقرر فرمودند که خود در ملازمت باشد
و جهانگیر علی خان پسر گلان او به نیابت پدر و حررست آن ملک
پرواز و رعایت الدین از تغیر بانیر دید بویانی صوبه متغیر شد
در سال هزار و پستوده ملک غیر مدار کار نظام شاه عالم دولت آباد
بایچ به هزار سوار و سترگار سورت و بیرو و غیره آواره شد
دوست نظام دل تباخت و ماراج قصبات و قریات در از لبر و حار

کیمی

[illegible]

بتفصیل بر تفسوی که در سال هزار و شانزده ملا
 زین الدین شیرازی بنامش تالیف نموده نیز
 بنظر در آمد و عمارت مشهور بمجله بنجارا متصل
 دروازه از محذات اوست که اکنون بعضی
 علامات نامعلوم ولد و در سال هزار و هجده
 چون قلعه فوجداری نشین قدیمست اکثری خراب
 شده بود سید مرتضی خان از سربلوا احداث
 ساخته که تا حال باقیست از آنجا از سلوک دهد
 معاشی برادران سید مرتضی خان مردم گجرات
 مستعانی بودند و نیز خلل کلی در بندوبست و ضبط و
 نسق مردم نموده لهدارای کویلی ناته پسر راجه
 تو در مل را حکم شد که بدان صوبت تافته تنبیه و
 تادیب منمردان پرواز و در راجه سور و غیره خدی
 از بار یابان حضور تعینات گشته ادا از راه مالوه
 بسمت سورت آمده مبلغ از زمینداران بشکیش

[illegible]

کرمی و سبزیجات

[illegible]

خود از اعراض بشیری تریاک خورد و هلاک سازد
 از دیگری با و در یک خانه نشسته باشد خون او را از
 بطلبند و آنکه در شهر یاری کلان دار الشفا
 ساختند حکیم را نگاه دارند و از مسافر هر کس بیار
 شود بدار الشفا برند و از هر کس من خرج کرده او به شود
 بفرانغ خاطر خرچی داده رخصت نمایند و از هر کس
 آنکه در ماه تولد من ربیع الاول است از هر دو هسم ماه مذکور
 منع گوشت کرده در برابر هر سال یک روز اعتبار نموده
 منع فریج نمایند و در هفت روز پنجشنبه که روز جلوس
 است و از روز یکشنبه نیز منع گوشت باشد و چون
 روز ابتدای آفرینش عالم است جاندار را بیجان ن
 نکنند و پدر من درین روز به سجده میل گوشت
 نمیکرد و بعد از بقیاس پانزده سال بلکه زیاده هم نباشد
 که ایشان ادلا گوشت نمیخوردند و درین روز با هم
 را منع گوشت نموده بودند و از هر کس آنکه حکم

محض از برای کوارش طعام خوردن من
 منحصر بر یک وقت شده و اینهم بروز خوردن شراب
 انتها یک وقت است و چون آدمی رو سپید آید کردم
 و دیگر کمان من در سنه چهل و پنج سالگی منوته لصوح
 موفق گردیده بود با بکل شراب زنده است اما بکلیه
 موقوف نمیتوانم کرد و الا در خاطر هست و امید دارم
 از درگاه الهی توبه نصوح موفق گردیده بود ان شاء الله
 تعالی مرا هم توفیق روزی دهد امر بیکه خدا میخواست
 ازان راضی نباشد هر چند که بنده ازان امر
 کمتر گوشت موجب سنگاری عاقبت آدمی شود
 پوشیده نماند که آنحضرت در لباس لغر لفت
 شراب اگر بیدیده بصیرت و ناامل نکرند نیست
 بلیغ فرموده که اجتناب ازان لازم می آید
 ششم آنکه خانه هیچکس را نزدی نسازند که در
 شهر باره از لشکریان منی آید اگر بکبرای خانه

[illegible]

اگر چه چنین حکم کردم قافا خود شراب میل بسیار و کم
 چنانچه از شانزده سالگی شروع در شراب
 خورن نمودم و الحق اگر خوابان خاطر خواه از مونت
 و ذکر در پیش او حاضر باشند و جای خوش هوا و
 عمارت عالی در رفیع و رفرفش و در دیوار و سقف
 عمارت بوده باشند بکیف بودن و تقسیم مکانها
 اجمعی است و نشاء و کیف و جایهای تکلف خوابان
 و خواه حالتی و عالمی دیگر کدام کیف بهتر از شراب
 اگر عادت تریاک بشود لغو بالله آدمی را از مردی
 دور بسیار و اگر شکست غییر از آنکه نفخ کند
 گرفت سازد و داشتند ای کاذب بهمرساند دیگر
 خاصیت ندارد و فلو نیا برادر زاده ترک است باز اگر
 کسی کیف خود شراب قطع خیر و زکاء
 ز آب طربناک اندازد پیش از آنکه شود کاسه
 خاک اندازد ایارب آن زاهد خود بین بخود عیب ندیده

[illegible]

بهت توان انجمن یافت بیکونه نام را پیام یافت
 که هرگز به بخشش بر آورد نام را در کون نام گردد و بر خاص عام
 شنیدم که یک ائلی در گند (تمنای زهرک از زال در
 بسائل بداد و از دنیا رسد) به بدو گفت رستم که پیری خرد
 کرم کوردان در خور نامیت به هم کرم دارا در دل آرایم
 بوقت کرم آنچنان کن کرم به که ابری بهار به بیار و درم
 کرم داری از خلق مردی است کسی را که هر دو بود و آوی
 نشانه که نامی بود در جهان به کرم کن که نامت بود و نه
 کرم باو گار است در روزگار به بکن جهند نامند این باو گار
 دویم آنکه فردی در اینزلی مال بنده خلق خدای
 را هر دو مردم آن سرزمین از عهد و آنچه از کسی
 گرفته باشند بیرون آیند و از آنجا که نباشد فرمودم
 نامصیب سازند و آبادی گشت تا بخلق خدا استی
 برسد و بجا گیرد و آنرا ناکید نمودم هر جا دیران باشد
 در هر راه مسجد و سرای عالی و دریاچه آبی بسازند

شاهان سپهرش از تنبیر شمس الدین حسین
 به نیابت احمد آباد و عبدالعبد بکراست چون گداه
 سرفرازی یافتند و منصب و مان از اصل
 اضافه هزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار و عبد
 بمنصب برار بذات و هفتصد سوار فرق عزت
 برافراختند و همدین سال مبلغ یکک روپیه
 از جمله خزانة محصول بنذر کنیاست و روجه الغایم
 بادشاهزاده تسلیم سال بسال مقرر شد
 از قضای آلهی روز چهارشنبه دوازدهم
 شهر جمادی الاخر سال هزار و چهارده
 حضرت عرس آشیانی عالم فانی را پدر و
 فرمود بملک طودانی خرامیدند

سلطنت حضرت جنب مکانی نور الدین محمد جهانگیر
 پادشاه غازی موصوفه و ارانی سولیمانی عهد
 : : مذکور و موصوفه و ارانی سولیمانی عهد

41

[illegible]

سنگراتی که در این شهر است و در
در این شهر است و در این شهر
در این شهر است و در این شهر
در این شهر است و در این شهر
در این شهر است و در این شهر

پرورش یافتند و درین وقت جاگه داران گجرات
 در خدمت فتح و کهن تعیین بودند و پسر کلان
 او از کین فرصت برآمده علم شورش و فساد مرتفع
 گردانید جمعی از او با شش واقعه طلب برگرد او از
 احمد آباد شنافت و افواج طرفین در برابر یک
 صفوف آراسته دست بکار بردند هنوز جنگ
 نرازد نشده بود که عباس اقبال بیژدال مخالفان
 راه هریمیت سپردند باز خود را بر او سه کهای کشیده
 و سه هزار دشت قلع آسیر که از وقت سلطان
 بهادر کجراتی با اختیار خان و الح خان و مرجان و غیره
 پس از آن یافت سلطان خواله نمود و بود داخل ممالک
 محسوس گشت و در سه هزار و سه واقعه ناگزیر
 بادشاهزاده در دکن روی نموده صوبه گجرات
 از انتقال شانزده واقعه ثالث بنجان اعظم
 مرحمت گشت

آنچه قابل برداشتن بود بجهانزهره بار آورده بیت الحرام
 نشست بر اسباب ریاست زده و ترک لوازم دولت
 و امارت نموده سر دانه قدم در شاهراه توفیق نهاد؛
 روزیکه بکشته می نشست در کنار تمام لشکر و چشم و
 فوج صفها بسته ایستاده نقاره های نوختند و آن
 شیردل از همه دایره پراخته بچشم غربت میگردید
 چنین غرمت را کرده آلود فقره نمی ساخت بعد از آن روز
 بکشته و دیوان را از حسن آورد و عذر با خواست
 چون این خبر بمجامع جلال رسید نهایت کدورت خاطر
 آمد ششمش الدین حسین پسر کلان او که در خدمت
 او بود بمنصب هزاری سرفراز ساخته شد و مان پیر
 را بمنصب پانصدی ممتاز فرمودند و صوبه کجرات پادشاه
 زاده سلطان مراد مفرگشت صوبه داری سلطان
 و بیات بسورج سینگ و خسراج بهادر و له
 و له مطلق و دیوانی بایرید

آمده در پناه درختی رفت استواره که درون شلوار
داشت بر کلوی خود رانده از کشاکش ایام رهای یافت
ما واقف شدن تسلیم شد خان اعظم او را مصحوب
نظام الدین احمد بدرگاه شهر اشتهاء ارسال داشتند و
این واقعه در موضع دهر که پانزده کروهی از نظیر کجبه که
بجانب مورلی است در سینه هزاره جری دیداد چون فتح
قلعه حونه گده و مظفر که آواره و شست نیستی کردید تا کناره
وریانی شور تبلیغ بهمت خان اعظم صاف شد
روایت شد از خان اعظم بن کج بیت الله اعظم
را د الله عز و جل علیه ا ط

چون خیر فتح حونه گده مظفر بمساع جلال بریر
خلافت مصبر رسید فرمان عا طفت آمیز لطلب خان
اعظم شرف و ریافت داد و با وجود چنین فستج
سبب بعضی امور که ذکر آن مناسب مقام نیست
از فطر و ایهمه قرار رفتن بحضور بخود نتوانست و او

زمین شکست در نیت بسیار داشت و سواره محسن
 متعذر بود و پیاده شده با مخالفان در آوختند تا وقت
 شام آتش قتال زمانه کشید و بهادران جالفشان
 کارزار میکردند تا گاه تیری از پشت قضایه بمقتل آنکافرسید
 جان مالکمان جنم سپرد و بسیاری از آن سپاه
 بجنگان بر خاک هلاک افتادند و مظهر بحال شاه از راه
 متعارف خود را بولایت بهادر فرستاد که چهره رسانید
 او پناه خرید خان اعظم در حونه گدازین خبر اکلمی یا
 عهده اله پسر خود را با قوچی بد آنجانب تعیین فرمود
 جام از نهایت احتیاط و خود را یی با فرزند آن
 واقربا در میان راه بعبد اله خان پیوست و با طهار
 و دولتخواهی از کان دولت عهد و پیمان بست و :
 زمیندار کچم نیز و کلای فرستاده بعجز و ملائمت :
 پیش آمد و قرار داد که پسر خود را خان اعظم
 بحرف التفات نفرموده گفت اگر با طهار و دولت

بر اجه ظاهر ساخت لقطع اشجار بر بنهونی نیزم کشت
 برداخته بدان پوست بعد ملاحظه عجیب بنی بدامنی معرل
 کوه کمر مار کو هیچ که سر هیچ که سر فلک کشیده و جدارش
 را از اطراف تراشیده بر آورده اند و بر فراز آن بقدر
 کنکره بنا ساخته اند مشتمل بر دروازه یکی شریفه
 و یکی غریبی و درون دروازه مذکور دری سکر دارد
 شمال رو به که در هنگام در آمدن ازان باید که پشت
 و در وسط و و چاه عمیق واقعست یکی مسمی به نوکهن
 و دویم انگولیه و دو بادلی که اژمی و چهری نامیده راجه
 نند لیک از معبرین الوقت را نام و نشان عادل اسجا
 استفسار نموده همه بنادانی مقرر آمدند لهذا قلعه مذکور
 راجه گده گفتند چه با مطلق کجاست جواب گده که
 گویند گده قلعه از آنروز بنا بر استحکام مقرر حکام آنولایت
 گشت

گرفتار شدن منطوق حضرت بنواخیرین ^{طین} سلا

و کاشیها و ابرو کو لوار و بابر باد از شمل بر باد و درود
 خانه های کلان و قلاع قدیم و جدید معین و معین بایند و از گال
 سومات و منظر نیمه و غیره متعدده که تفصیل آنها طوله
 وارد و جوابات اسنی زیاده بر خرفنی و در کام زرع بابر
 قوت زمین محتاج بکودشی استند کندم و نخود بعد از
 انقضای ایام برسات میکارند چون زمین منگاک
 میشد و آن آبیاری میگرد و وجعات شهرم که در
 الطراف نیست شهرت نموده بمیرا و میرسد و آبی
 از حیوانات چرند که بسیار اندند و کندم کاسه
 بغایت لطیف می باشد از آنجا ملکی است سیر
 حاصل سرکار اسلام بگرد داخل ملک است سلطان
 احمد مانی احمد آباد و مکر به بنجر آن ولایت رفت
 صورت نه بستان و در سه مقصد سلطان محمود
 بکیزه از راجه را و سد لیک انتراع نموده شهر
 پناهی بنامها و موسوم مصطفی آباد ساخت

69m618

[illegible]

نورنگ خان را بر سر راهی که اودوق قلعه دادند و میر
 لعین فرمود قضا را آتش در قلعه افکند و بسیار از
 اسباب قلعه داری و آذوق سوخت و معینان هر روز
 توپ کوله یک مینی و سحر منی سر دادند و لیای دولت
 بر کو هیچ که نزد یک قلعه دافعت سر کو باخته
 نولی بر فراز آن قلعه بروند و درون قلعه محراب گرفته
 شورش عظیم در مخالفان انداختند و چون کار بر مختصلاً
 تنگ شد قول گرفته کلید قلعه را سپردند بنا بر این خان
 و غیره پنجاه کس عمده نزد خان اعظم آمده ملازمت نمودند
 و آن رکن السلطنت هر کدام را در خورشایدگی
 بر راست و چپ جاگیر خوشوقت ساخت و مجد و
 ملکی که جای یکی از سلاطین بود مفتوح و چون قلعه
 چون گدازه محیط تسخیر درآمد زمینداران آن ملک غاشبه
 اطاعت برداشتند و گفتند از اینجا که قلعه مذکور و
 اولکه سورته متصرف اولیای دولت قاهره در آمد

17. 10. 1944

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

پستچی تیر، می رسیدن تو آید، و چون رسد
 از آن دو بندیه را در شهر به فریاد می آید و در شهر
 می رسد و در شهر می رسد و در شهر می رسد
 می رسد و در شهر می رسد و در شهر می رسد
 می رسد و در شهر می رسد و در شهر می رسد
 می رسد و در شهر می رسد و در شهر می رسد

۴۰۰
شهادت یافتند و قریب پانصد کس بر خیم
برداشتند هفت صد اسپ پست افتاد و غنیمت
فرادان از نقد و جنس بصره اولیای دولت درآمد
خان اعظم بعد از ارتقاع اعلام فستج و فیه و زی
بنواکمر شرافت و غنیمت بسیار بدست افتاد و سلطان
مطفی و جام لشعاب جبل بنیاد بردند خان اعظم خود
بآنحد و متوقف ساخته نوزک خان رسید و قاسم
را با فوجی به سیخر جوته گده فرستاد و دین و فن دولت
خان سپهر این خان که زخمی از معرکه برآمده بود سلیم
شد و ال قلعه قول و امان طلبیدند که بر آید
مفاران اینحال مطفی خود را با مہارسانید و متحصنان
بنخیال دیگر افتادند و خان اعظم از آنجا بخاطر واپرداخت
خود به سیخر قلعه متوجه شد مطفی بودن خود را و قلعه
صلاح ندیده برآمده شهرت خان داد که بجانب
احمد آبا دشمنان خان اعظم خود را با فوجی

۱۰۰

[illegible]

بیش از ده هزار سوار همراه داشت نایب و مخالفان
 از سی هزار تنجاوز بودند که شش آنها را بنظر نیت و نیاورده
 به ترتیب فوج برداشت مظفر نیز عساکر او بار نموده
 با کرده ابنوه از کجراتیان و راجپوتان قدم حرات و
 دجرات پیشه او و درینوقت یاران عظیم فرم و بخت
 و مردسمان روز متصل و احد مار سه مخالفان در قضای
 نمر تع منزل و معسکر اقبال در زمین نشیب بودند
 باران رسید غله بار دوی غازیان کمتر رسید سپاه
 از عسکر آذوقه و افراط باران تنگ آمده خان عظم
 در جنگ صفت ندیده بجنگ نفع رنگ که موطن حام بود
 کوچ کرده که هم توسعه در آذوقه رسد برسد و هم سنگ
 لفرقه در هنگامه مخالفان افتد و در چهار که و بی موضع بود
 محمود را آنجا معسکر اقبال شد و غنیمت فراوان
 از جنو بات و غیره بدست سپاهی در آمده و لشکر
 مخالفان را پای استقامت از جای رفت و بسیاری

انفجیر

[illegible]

در زمانم وقت که متفق باشند و بطریق تا این
 گشته که بدون بدرقه آنقرقه از دروازه شهر بیرون
 نمیتوان رفت ناخواسته آهی چه باشد القصه
 در سال نهصد و نود و سه شکش خان اعظم از فیلیان
 نامی و نفاق و امتعه کجرات بندرهای یونان
 گشت

هنگام آرای سال سلطانی مطهر منو بامعرا می
 خامنه زینت را بر نورانی و شکسته بافتن او
 از جمله سوانحات این سال هنگامه آرای سلطان
 مطهر منو تفصیل این اجمال آنکه چون اعظم کجرات
 رسید خامنه زینت را بر عمده سوریه است پیوسته
 در کین فستنه و پر فاشش فرصت داشت و در وقت
 باز مطهر را از کجینج خمول بر آورده و در فراهم آوردن
 جمعی او با فغان و افعه طلب و تمنا احوال او بهت تبست
 و دولت خان پسر این خان غوری حاکم ملک

در زمانم وقت که متفق باشند و بطریق تا این
 گشته که بدون بدرقه آنقرقه از دروازه شهر بیرون
 نمیتوان رفت ناخواسته آبی چه باشد القصه
 در سال نهصد و نود و سه شکش خان اعظم از قزلباشان
 نامی و نفاق و امتعه کجرات بندرهای یونان
 گشت

هنگام آرای سال نهصد و نود و سه
 حاکم این شهر در توران و شش که در این شهر است
 از جمله سوانحات این سال هنگامه آرای سلطان
 مظفر بنو لطفعلی این اجمال آنکه چون اعظم کجرات
 رسید حاکم زمین در عمده سوریه است پیوسته
 در کین فستق و پرفاشش فرصت داشت و در وقت
 باز مظفر را از کجرات خمول بر آورده و در فراهم آوردن
 جمعی اربابان و افعه طلب و تمار احوال او بهت تبست
 و دولت خان پسر این خان غوری حاکم ملک

خود را متصرف نمیکشند و بر ایام فصل چینی بطریق
 اسلامی بجایگزین میدادند و بر ایام بعضی از راجیوتان
 و کولیان و غیره که اندک روزی پیدا کردند بر مواضع
 قرب جوار و در نزد یک رعیتی بنا بر برون مواشی
 یا گشتن مرغان در هنگام گشت کار هنگامه آری
 داشتند رعایای آنجا ناچار در بعضی مکان بدادن
 مبلغ نقد معین هر ساله بایکدیگر مرزعه قابل زراعت
 آنها ناچار اراضی ساختند و این ضیعه که این دو
 مانند و این شیوه درین ملک استمراری پیدا کرده
 که اکنون بنا بر ضعیف ناظران بدرجه اتم پیوسته
 الحاصل در ملک کجرات به مدت در مکان در کجرات
 بوده باشد که جمعی از راجیوتان و لوکان و سلمانان
 مسکن گزاس و ول نداشته باشد و از آنجا که شیوه
 تهمردی و قطاع الطریق و سرقه و فساد و طغیان
 القریه و تخمیر یافته پیوسته در اندک مدتی که در حین

وادوات خزینه و آلات مسبته و زر و چوب مهمه وینه
 و گاه و دیگر اسباب استیاد و امتعه و اجناس که مدار
 جمهور انام و اهلک معشت خاص و عام است سوی آب
 و فیل و کوسید و بجز و اسلحه و قماش که در تمامی ممالک
 محسوسه تمنا و باج و زکوة و صد و یک و آنچه از قلیل
 و کثیر مسکرفته اند معاف و مرفوع لعلیم بوده باشد و تا این
 زبان که متصدیان کارخانه سلطنت امثال این امور
 معمول میداشته باشند ملاحظه خبر داری بوده که دست
 تطاول اقویه به ضعیفان دراز نگردد و اکنون که دست
 تنگ و است بادشاهی در قلوب افراد نشسته و التوار
 عدالت در امت و اقطار و اکناف عالم و ممالک
 تنق لبسته بلبشکرانه الطاف متعیم حقیقی حاصلات انهمه به
 اشیا که خزینه موفرو کنجیه معمور است بغیر از آن بهفت
 چیز که بمصالح ملکی شتنی شده تمام و کمال بخشیدیم باید که
 فرزندان کامکار و امدار و مت

[illegible]

نمائی که آنجا از انبیا هم بهار دولت و اقبال و زمان پخت
 انکشاف صبح جلال است فرمان عدالت عنوان و مسخر
 افاضت بنیان مار و قمر بر و ز شمع طهور یافت که چون
 فاموس اکبر و فاطن اعظم سلطنت ابر پیروز الهی جا به
 و جلال قدسی مقتضای حکمت بالغه از لی که سلسله حبیبان
 وار و کبر عالم ایجاد بعینه پرواز و کن کن و اثره کون
 فضا و جهان اقتضا کرد که ابالت محاکم مساوت
 مد این که عبارت است از ارتباط احوال مقیم و مهمان
 و انسان مصالح اکالت و حاضر بدستاری که نشان
 حاول را و نبد بانی شهر یاران و ریاد دل جلوه خار ؛
 صورت پذیر باشد و یکی از وجود خراج که مدار علییه ؛
 نظام عساکر نصرت قرین و وجود اقبال که خارسان ؛
 اعمال و اموال و حافظان عقانده اهل خلایق اید ماح ؛
 آشیانیت که در بازار رمع و شنه او چار سوپ ؛
 چون و چرا و راقده که لکه بسجد بمیزان احمد ال ؛

بنیاد این امر بر سه پایه استوار است
 قیامت است که به طاعت و استقامت
 سوره و نوح و بنیاد و بنیاد
 ایم و حقیقت و ایم و حقیقت
 توحید و توحید و توحید

بنیاد این امر بر سه پایه استوار است
 قیامت است که به طاعت و استقامت
 سوره و نوح و بنیاد و بنیاد
 ایم و حقیقت و ایم و حقیقت
 توحید و توحید و توحید
 بنیاد این امر بر سه پایه استوار است
 قیامت است که به طاعت و استقامت
 سوره و نوح و بنیاد و بنیاد
 ایم و حقیقت و ایم و حقیقت
 توحید و توحید و توحید
 بنیاد این امر بر سه پایه استوار است
 قیامت است که به طاعت و استقامت
 سوره و نوح و بنیاد و بنیاد
 ایم و حقیقت و ایم و حقیقت
 توحید و توحید و توحید

لهویه داری کجرات سرفراز نموده رخصت فرمود و
 حکم اندکس اشرف صدور یافت که چون او بکجرات
 رسد اسماعیل قلیخان متوجه درگاه دالاشود بنابران

مصالح ملکی در همان سال

از لقب طایر مذکور صوبه بنجان اعظم مقبر گشت
 صوبه داری خان اعظم هم رزا عمر بر کوههاش
 دفعه ثانی و در جوانی حمید مایر زور و سرفراز
 مایشتاد و در ملک کواچ

خان اعظم کم در صوبه مالوه بود بایالت صوبه داریه
 کجرات در او اخسینه نهصد و نود و هفت سرفراز شده
 رسیده بمشیت اموریالی و ملکی پرداخت و در سال
 نهصد و نود و هشت ارتحال قدوه ارباب کمال قدوه
 اصحاب مقال جامع معقول و منقول شاه وجهه الدین
 لعلوی روی نمود در مکانیکه تدریس مشغول و اشغال
 داشتند بمفح قسرا یافت چنانچه از شیخ وجهه الدین

۱۲۸۰

[illegible][illegible]

اموال غایت و متوفی تحقیق نماید که اگر خویش و وارلی
 داشته باشند بآنها که از و والا باین سپار و شرح آنرا
 بدرگاه تولید تا هرگاه صاحب حق پیدا شود و باد و صول
 باید درین معامله خیر اندیشی و نکند الی بکار بر و که مبادا
 چنانچه در یوم و در دم شالعت لظهور آید و مگر
 نهایت پیروی نماید که اثر شراب در آنحد و و و و
 نبوده باشد و حوزنده و فرشته و کشته آن
 را با اتفاق حکم آن چنانچه آنرا نماید که عبت مردم
 شود و اگر در بازار تر جها ایتام نماید و نکند از و که مالد اران
 بسیار خزیده و خیره نماید و اندک فرو شدند و بگردد
 لوازم جشن نوروزی و عید با ایتام نماید عید بزرگ
 نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل نیر اعظم
 عطیه جشن عالم در برج حمل است آغاز ماه فروردین
 دین است عید و یکروز و هشتم ماه مذکور است که روز
 شرف باشد عید و یکروز و یکم ماه اردی بهشت

بالآتش افتد با امری ناخوش و بیکر سزند همسایه ویرعا
 و معاونت او نماید و همچنین صاحب محله و خبرداران اعانت
 نماید و اگر بصورت ضرورت نشوند مجرم و کهنکار و هرگاه ضا
 حانه بجای میرفته باشد همسایه را خبردار کند و او نیز بهیجر
 همسایه و میر محله و خبردار مسافرت نکنند و هر که مهمان
 می شود از خویش و بیگانه آمدن او را بمیر محله بگوید و خبر
 رسان در دفتر نویسان الغرض مکه و خبرداران همان محله
 یقین نماید که روز بروز احوال آن محله نویسانیده باشد
 از شادی و غم و آمد رفت آن محله و هرگاه شخص جدیدی در آن
 محله آید و ساعت خبرسد و بی ضامنی در آن محله نگارد
 که فردا آید و جمعی که ضامن نداشته باشد آنها را در
سرای علیجه آبادان سازند و در محله و خبرداران
سرای یقین نماید و پیوسته احوال صرح و دخل
 هر کدام از راه دور بینی و دریافته ملاحظه نماید که هر کس
 که دخل او کمتر است و صرح او بسیار یقین که نیل

میں نے

[illegible]

همواره در عشق نرا اندازی و بند و ق اندازی باشند و سپاهیان
 را در زش فرمایند و دیگر لشکار مشغول نباشند بلکه گاه گاه بجهت
 و زش سپاهگیری و لشاد که ناگزیر نشاء تلقی است بآن
 میبایخته باشند و دیگر در تربیت خانه های قدیم سمیت بکارند
 خنده و بهزل کمتر کنند و انقار و وقت طلوع نیز اعظم
 و در نیم شب که در معنی آثار طلوع از آنجا است نواخته باشند
 و دیگر در وقت نچوئل نیز اعظم از برجی به برجی از توجیان
 و بند و فچیان هر قدر که باشد آواز سر دهند تا جمهور آنان
 برای عطیه عطی اسکرانه بجا آرند یا از نزد لیکن و خدمتکاران
 خبردار باشند که بوسیله نزدیکی خود ستمی برکش نکنند
 یک کس بملا دمت گذازند که عرافین او را بنظر اشراف
 می آورده باشند و دیگر نگاهبانان قانون کونوال باشند
 وصول قانون را که همیت ذکر بد باینک نگاه داشته در تروج
 آن گوشت و مخالفت این امور بر ذمت همیت داری
 بادشاهی بچکم سلطان عقل لازم لیکن یکس باده خود

[illegible]

رازندان کینه نباید ساخت اگر موجب بیزاری است از
 کسی کردلی بهم رسد زود بر طرقت زند که نفس الامر
 فاعل حقیقی همه این دو چیز نیست این خرشته بار برای نظام
 ظاهر نحو بر فرموده اند و کار از جانب و سان خدایر باشد
 و سخن بیک جاسوس اعتماد نکند راستی و بی طمع
 بس کم بالبت پس در هرادی چند جاسوس خبردار
 شد لعین کنند که از یک دیگر خبردار نباشد و لطف
 کدام را جدا جدا نویسانند و از آن بی مقصود بربند جاسوس
 شهرت کردن را مغرول العمل ساخته از لطف اندازند
 و بگردانان دشمنان را بخود راه دهند اگر چه در کار
 بزرگ بی این مردم نیست که انجماع برای بدکاران خوب
 اند آن را سر رشته حساب از دست نهند و آن کرده
 را در دل خود تنم دارند که مبادا در لباس دوستی
 قصد یگان کنند که بزرگان را از فسادنی مشغله
 فرصت تشخیص کمتر بدست افتد چرب زبان نادانست

دیگر بر کاریکه از ملازمان او شود بغیر زندان نفرمانند
 از چیز از فرزندان شود خود متکفل آن نشوند که آنچه از تو فوت
 شود تلافی آن کمتر متشکل باشد دیگر عذر مردم کوشش
 نمودن و اغماض از نظر تقصیرات مردم کردن و عادت
 او باشد که آدمی گناه از تقصیر تنه و لهر سری شود گناه بغیرت
 افتاده آوارگی اختیار آدمی باشد که بکس گناه کن تنه او باید
 کرد و آدمی باشد که هزار گناه از وی باید بگذرانید عرض کار بسیار
 اسم ترین مهمات سلطنت است دانسته باشد که بستمند و فتمند
 تبعذیم رسانند و بگمراه های اندیاری را بگردم خدا ترس
 جدا و بسیارند و بیک بد آنرا از و بپرسند و همواره خبر گیران
 باشند که بادشاهی و سرداری عبارت از و پادشاهیست
 از بی خبرداری صورت نه پذیرد سزای و ویم هر یکی از
 طبقات فراخور حالت او باشند که عالی فطرت را نگاه بند
 برابر گشتن و پشت فطرت را سودمند نباید و دیگر
 بکیش و ندهب و دین خلق خدا متعرض نشوند که خردمند

نفدیم و تا خنایند بیست بدیوان نبایند رفیاد او
 که شاید بدیوان بود داد او و دیگر هر که بدی از کسی نقل
 کند در سرائی آن استحال نه نمایند و فحش نکنند
 که سخن ساز مهری بسیار درست گوی نیک اند و کیمیات
 و ریگام غضب برشته عقل از دست ندهند و پیوسته
 با هستیکه دریازی کار نکنند و چنین از آشنایان
 و ملازمان خود را که بغیر دنی عقل و اخلاص ممتاز باشند
 مختار گردانند که در ریگام عنبرم و غصه که عقلا دست از
 سخن باز میدارند از کلمته الحق صحت نورزند و دیگر بسیار
 سوکند خور نباشند که هر بار سوکند خوردن خود را بدافع
 گوی منہم داشتن است و مخا طبعی در آبه بد کجائی نسبت
 دادن است بدشنام عادت نکنند آن شیوه اجلات
 است و دیگر در فزون زراعت استمال در عایاد لقادی
 دادن اتمام نمایند که سال بسال فریات و دیهات
 و قصبات و اعصار فزون می شهبه باشند و طوری

و محرومان که در خروج و دخول بسته زبان بخوابش
 نمک نماند بعد رطافت خبر کنند و اگر منمردان را به نصیحت
 و تلامیت و درشتی و ثمری علی تفاوت بران بهیم رهنوی
 کنند و چون کار از نصیحت بگذرد و به بستن و زدن و
 بریدن عضوی کشتن علی بنابین المدا رج عمل نمایند
 و در کشتن و لبری نکند و قاتل فراوان بجای آرند
 دیگر هر چه که نتوان کشته پیوند کرد و ناتوانند فایلی تا
 کشتن را به رکاه فرستند و حقیقت استرا معروضه
 و حکم بر چه مقدم شود و بتقدیم رسانند و تا جواب
 نگاه داشت آن منمردان تا فرستادن موجب
 فایده باشد در آن صورت او را از بیم گذرانند
 و از پوست کردن و در نه پای فیل انداختن امثال
 آن که سلاطین کبار کنند احتراز نمایند و اگر هر کس
 را که بر عقل و دمانت او اعتماد داشته پس او را
 رحمت دهند که آنچه تا شالسته بر غم خود بیند

ماه الهی ششم خورد و ماه الهی ششم و نهم نبراه الهی ششم
 آمد و ماه الهی چهارم شهر یور ماه الهی شانزدهم
 مهر و ماه الهی دهم آبان ماه الهی ششم و پانزدهم
 و لیت و سیوم دی ماه الهی دویم سیمین ماه الهی بیستم
 اسفند یا نهم ماه الهی نهم بر آما لامه المطار
 آنکه منتظران کارگاه سلطنت و کارپردازان باگاه
 خلافت از فرزندان اقبال مند و نویسان اخلاص نشین
 و امرای عالی مقدار و سائر منصبداران و معاملان و
 و کو تو اللان باین روشن عمل نموده از انتظار امصار
 و قریات و قصبات و سائر کثرات فرمان پندیر
 باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها ارساد
 و عادات رضا الهی را جوایان باشند نیازمند درگاه
 ایزدی بوده خود را و غیره را منظورند آشته شروع
 کار کنند و بیکر آنکه خلوت درست نباشد که آن طرز
 البشای صوابترین است و پیوسته تا عامه نشستن

کشانند و از معدن دانش قرمان و ارجب الشنان
صادر شد که از باب استخراج در لغا ویم متعارفه و بار اسلام
چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلای مرقوم میسازند
این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب شهر گشاید و در
تقویم های هند بجای تواریخ مختلفه آنها خصوصاً بکبریا جیت
که اساس آن بر تلبیس بود این تاریخ مجد و قلمی نماید
و تواریخ مختلفه و صنوعه آنها بر طرف سازند چون در لغا ویم
متعارفه سالها شمشی نو ماه های قمری بود حکم فرمودند
که ماه های این مجد و تر شمشتی باشد و چون دانشوران
مطلوع نخل بحبت کمر گذاری و سپاسداری از شهپور
سین روزی چید را بمناسبت فلکی و مرام بطات
روحانی بحبت جمهور خلایق و ظالیق و خوشحالی طوائف
انام که باعث حید خیرات میرات است اعتبار
فرموده اعیان نام نهاده و در آن ایام مسرت پیرای
اساس سپاس محکم ساخته در ادای مراسم خصوصاً

١٠

[illegible]

حق اساس نیست اگر مقتضای عوام را و دست شمول
 عطوفت خود وضع تاریخ محدود شود که آسای خلایق
 در آن باشد و هم اختلاف تواریخ ندیده مرتفع کرده و
 هر آئینه برات و حسات این راجع و مال آن رفیع الارجاء
 خواهد بود در کتب معتبره و در لغات میدا و له مل ریح انحاء
 جدید کورکان مصرع است که ممدار تاریخ ظهور امر عظیم
 گردانند مثل ظهور ملنی قوتم ما حصول سلطنت عظیم و الله
 بهارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظام امور
 و جلایل و قایل از سیخربلا و عظیمه و نصیح طلاع حصیه و دیگر تائید
 القدر و در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلایل
 دارد و اما اگر آنحضرت میدا تاریخ جدید از روز جلوس
 بر سریر سلطنت خویش که اکبر نعم الهی اعظم الایمانهای
 که از شکام سعادت آثار امر و زلیست و نهم سال و ششمین و سیام
 قمری میشود فرماید بر آئینه بوسیده این امر خیر مرا شکم گردانی
 به قدیم رسانیده باشند و هم انحال مقاصد طواف عالمیا

33

[illegible]

تاریخ نیست که اوقات سمات و معاملات آشنائی
 معلوم بشود و بنوعیکه احد بر احوال منازعت نباشد مثل آنکه
 شخصی متاعف نموده با اجار که در بار فرض گرفت
 و در ادای مدت چهار سال فرار داد و نامدار معین تا
 نباشد تعیین این مدت معسر بل متعذر خواهد بود و پیداست
 که هرگاه که از ابتدای تاریخ عهد عهد گذشته باشد
 وضع تاریخ تازه نمودن ابواب بر و سهولیت بر جمهور
 عالم کشودن است و بر واقفان موافقت اخبار ظاهر
 است که از سادای احوال آداب سلاطین عظام
 و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیله تمام
 خود اساس این بنای سعادت اقتباس را محو
 دی ساخته اند و معامله گذاران روزگار را از مضائق
 حرمت محاسن می بخشیده اند و الحال چون تاریخ خبری
 که آغاز آن از روز شجاعت با عدا کلفت احباب
 است نزدیک مهرار رسید و تاریخ هندی از سزا و باطلد

مقاصد خود لقب و قطمیر ابی اصصات حجت شروع نمائید
 و ضمیر ضارت پذیر ما سنگلا و نکملا سمواره و رحقای علمی
 و دقان حکمی نظری اندازند و بعنایات و بدایات
 عینی ارعالمه بوسله الهامات و ارادات مستقید و
 متفیض است و از انار سلف و خلف نیز بمقتضای
 سیرت و صفای عقیده محفوظ و بهره مند در سیولاجون
 بر لغات معارفه اهل هند که بزبان انیطالغه پندره گویند
 لفتح بای موحده فارسی و سکون ثانی فونانی و فتح
 رای غیر منقوط و بای خقی و درین اوراق کلمه شاهده
 نموده که میدانشه و قری را بعد از استقبال زمان
 افزایش ظمت است و آنها بریان هندی و کسی نمی گویند
 سباه باطنان مجص نقید و جهالت غایت و ضلالت
 ابتدای بر ظمت نهاده اند با وجودیکه لطلان اصول
 محاصل و عدم استیاد آن بدلیل رریش سر از انت
 که با اسند لال احیاج افتد و از بهره مندین انیطالغه

و شعری سحر حلال و اوراق لیل و نهار را بدان زیب و زینت
 می بخشید این آیات که صورت تحریر پذیرفت از و
 است بیست شمار شوق ندانسته ام که تا چند است :
 جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است :
 نه زلف دامنم و نه دام این قدر دامنم که پای تاسمین هر چه هست در بند است
 خیال آفت جان گشت و خوابش منجم : بلای نیم شب است این نه مهر پیوسته است
 ادای حق محبت عنایه است اگر دیا و کره خاطر عاشق ز سرخ خورشید است
 بد دستی که بحر دوستی نمیدانم : خدای داند و انکو مر خداوند است
 ازان خوشم بسنجای آشنای حیم : که اندکی با و الم عشق مانده است
 و همد آن سال فرمان وضع تاریخ الی و منشور الاداب
 الہی که حضور اعدا ش یافته جمیع ممالک هند و ستان بکشت
 صد و سیست که بمطابق یر لیخ و منشور و الالبعی آرند
 چنانچه نقل این و پرو و بکنیه داخل این اوراق نموده شد
 نقل فرمان عالی شان در وضع تاریخ الی
 درین زمان دولت آرا می حکام سعادت افزای

اساس فرق عزت بر افراخت و خاتمان گیتیستان
 بانواع نوازش مخصوص کرده اند بعد ایام معدود از لوا
 دار السلطنت و ملی رخصت حکومت کجرات یافته معاود
 نمود و در سه نهصد و نود و چهار خان اعظم اعزیز
 کو کناش بخطاب فرزندی امتیاز یافته بسردار مهم
 و کن رفته بود بسبب مخالفت امرایان منعی که را گدشته
 جریده با حمد آباد اند که خانخان را بیک خود و خاتمان
 باستقبال شرافت مفقودم او را کرامی داشته در مقام تهیه
 کمک بود اما باز بحرف و حکایت مل ثفاق ازان عربیت
 دل برگرفت و خان اعظم بحصول مقصود مراجعت نموده
 بولایت مالوه شرافت و در سال نهصد و نود و پنج ناوبر
 شادی حسن که خدای شاهزاده سلطان مراد خان خانی
 حسب الطلب بحضور رفت و قلیح خان به نیابت خانخان
 در احمد آبادی میرد اخت خانخانان که مرزا عبد الرحیم
 از الون نام داشت در سن چهار سالگی بعد از شهادت

[illegible]

که مظهر و رفندان جاست اگر جمعی از خوش اسبهای تیره
جلو بر جناح استعجال خود را رسانید یکی که بدست افتد خانانان
خود بسرعت شتافت و چون او بکوهستان درآمده بود اثری
ظاهر نشد بجلای خانانان چهار فوج نزدیک او یکی بدراری
نورنگ خان و دیگری بکار فرمائی خواجه نظام الدین احمد
بخشی و دیگری بسرکردگی دولت خان لودی و در فوج
اصوبه نعمین فرمود که در آن ملک معمر گنبد درآمده تاخت
و تاراج نمایند و با آنکه مذکور میشد که مظهر سر خود را نیز بجام
گذاشته خود بخواب احمد آماورفته است خانانان
خاطر را غبار آلود ساخته مالش جام پیشنها و هم
ساخته بسیاری از راجپوتان را علف تیغ انتقام
ساخت و غنیمت بسیار تصرف اولیای دولت
درآمد چون به چهار گروهی نو آنکه که مسکن جام است
معسکر اقبال گردید از راه نیاز و عجز وزاری پیش آمده
رای و رکار کلیمان رای را در میان انداخت و پسر

10/10/10

[illegible]

چون از سخن او بوی صدق و راستی فی الفوز جمعی بطرف
در دوازه شتافتند بهمان دستور فتح قلعه بسبب
مسیر نشد تصویر و هر کس خان بهر زار خان کندن خود مار ابرو
انداختند آب چرخ خان در طلب نبرد افتاد و نبرد
و بدست مردم بادشاهی افتاد و روانه ملک عم کردید
و در او آخر سینه نه کور چون سلطان مظفر و ابران
شده بود بجانب جوته که شتافت اولیای دولت
قاهره خاطر از مهمم برداخته با حمد آباد مراجعت نمودند
اکثری امری گلی به نیول خود با باز گردیدند قضا را در آن
از شورش ارباب و تصرف مردم طلیلی جاگر و تصرف
سرداران در آمد و ازین رهگذر احوال سپاه رو بجا
نهاد و آن واقعه طلب در کمین فرصت بود بار دیگر
از او با نشان و بی سرو پا فرایم آورده مجدداً اعلام
فته و آسوب مرتفع گردانید خانجنان خبر یافته علیچ
را بجا است احمد آباد گذاشته و سید فاسم باریه را

[illegible]

عزت افزوده فزودند و دگر بنده های در خورشایسته
 خدمت سارنج ملک فرازی یافتند چون خانانان
 از احمد آباد آمده همت بمعموری ملک و دلاسی زیر پنا
 کمانت بر مکانیکه بر مطهر یافته بود بر کنار رود و بار سارنجی
 واقع موضع کشته پور سر کعبه از بلده سه گروه از احداث
 باغ فرمود و بفتح باغ موسوم گشت که تا حال بعضی از عمارات
 و آثار و لوازم حاصل است و در افتادن بنشین نامرور
 مینمایند و حاصل آن خارج جمع موضع مذکور محسوب میشود
 القعه مطهر شکسته بال از تنگنای کوچ راج پسیمه بر آید
 بصوب پٹن روانه شد همچنین عابد و مرک و یوسف و مرک
 افضل و عبدالله و میر حسن نزد قصبه مونده غبار شورش
 بر انگیزند خانانان فوجی لبر کرد کی سامان بیک و مقصود
 آقا بر سر مطهر فرستاد و باب مقاومت نیاورد و بجای
 ایڈر شتافت و از آنجا کاشیا دارد و از آنجا بموضع کثری
 و از آنجا پیش لوتیا کاشی رفت و فوجی دگر بسر داری

دانسته راه وفاداری پیش گرفته و مجد را هجوم عام شد
 چون اینچیز در احمد آباد بمیرزا خان رسید سید با ششم را که جمعی
 بود با چند از متصداران سمرقند شهر احمد آباد گذاشته
 غریبش دفع فساد را باب یعنی پیش نهاد همت ساخته
 و لیسر داران لشکر مالوه که در بر بوده و محاصره بهر وجه بودند
 نوشت که شما اینجا بیا سید که مخالف بازور کینایت جمعیت
 نموده است تیاریج دهم شهر صفیر المطفی بر سر مطفی بر آمده
 و نیز مخالف سید دولت و ابا جمعی بدو ملحقه فرستاد
 و لیسر آن اختیار الملک و مصطفی خان سردانی را بجانب
 معمور آباد روان ساخت چون مرزا خان بموضع بار چیه
 رسید سرداران مالوه بلشکر ملحق شدند مطفی از اجتماع
 پیوستن عساکر مالوه از کینایت بر آمده بطرف بر بوده
 روانه شدند از خان تعاقب کنان به بر بوده رسید از اینجا
 که نورنگ خان را جدا ساخته بر سر رسید دولت فرستاد
 و خود بادگیر امرا بر سر مطفی رفت و مخالفان در برابر آمده زرم

دادند چون ترتیب مانند هر کس بر طرفی افتاده بانجا
 در آویختند و بنایت جنگ سخت در پیوست منداخان
 با سه صد سوار و صد زنجیر فیلان قدم همت برداشته
 نظاره به نیرنگی اقبال شاهنشاهی مینمود و مظفر با شش
 هزار سوار در عرصه غرور و پندار ایستاده بود چون
 افواج مخالف آثار علیه و تسلط شدن گرفت بعضی
 از هواخواهان خواستند که جلو منداخان دست زد
 از عرصه بزدی آراند و اسمعیلی را از ناصیه حال کوتاه همان
 دریافته با اعتقاد اقبال بیزوال خاقان کیتیستان
 عنان وار از دست داده نوسن همت برانگیخت
 و فیلان مست صف شکن که در پیش فوج داشته بودند
 افواج مارا هم شکسته هر که ام چون کرد با و عرصه کارزار
 در آمدند مظفر عنان ثبات و اختیار از دست داد
 راه هزیمت پیش گرفت جمعی از راه برافقت از راه
 معزور آید و بصوب دریای مهنر نی شتافتند و هر گروهی

با فوجی از دلاوران عرصه نبرد استماع نموده خواجگی ظاهر
 پسر خواجه عماد الدین حسین رو پیشتر فرستاد و حقیقت
 کار اطلاع بخشیدند و او مرتبه بخدمت مرزا خان پیوسته آنچه
 گذشته بود معروض داشت مرزا خان از فرط دانای حاو شده
 قطب الدین خان را بر یکنان ظاهر بساخت و سیران سپاه را
 حاضر آورده گفتگوش طلبید هر کس در مورد سمت خویش
 سخنی گفت آخر ارباب الدین قرار گرفت با عقدا و اقبال
 بادشاهی کرم چسبان شتافته بکنک مبارزت نه نمایند
 باین عزیمت ترتیب افواج نموده قدم همت پیش نهانند
 و مظفر بالتکر بسیاری صفوف ادبار ترتیب و توپها را با دیگر
 آلات التبازی پیش را چیده در محمد نکر متصل عثمان پور
 اکطرف رود سارمتی بفاصله یک کرده بلده تباریج نهم تا
 شهر محرم الحرام سنه نهصد و نود و دو روزم طلب داشت
 مرزا خان از روی تدبیر فرمانی ظاهر ساخته که فلان تاریخ
 بذات اقدس متوجه استبصال اعدای دولت شدیم

با غلام خند و رقلعه بی روح بودند روز سوم غلامان حرام
 نکلی کرده بر آمده مظفر را دیدند و کلید قلعه را سپردند
 تمام خزانة قطب الدین خان بدست مظفر افتاد و پانزده
 روز در آنجا اقامت در زید که درین اثنا خبر رسید
 که مرزا خان خلف الصدق بیرام خان خالصکم مملکی کوچهای
 متواتر متوجه احمد آباد مظفر نیز بسبب معاودت نموده
 با احمد آباد آمد و صوبه دار کی مرزا خان خلف الصدق
 بیرام خان و در زم آراستن مظفر و نیز میست یافتن
 او و بصره و در آمدن احمد آباد بدست او لیای دولت
 قاهره و سرفراز شدن خان مشارالیه و بلاست پنج هزار
 مالت و خطاب خانخان، بنابر فرستاد و در موضع جنگ
 و دیوانی خواجه ابوالقاسم دیوان سالوار و در
 و فرمان و الا نشان و در پاس و نعم تارخ و منشور
 از ادب آئی بحالک محرم و مستحقان
 در هنگامیکه رایات عالیات بسبب محاکم محرم و شرفیه

پیش نهاد بمحاصره پرداختند فرست هزار سوار
 و پیاده کوپی و راجپوت پیش مطهر دین محاصره
 خواهم آمده بودند با وجود کثرت مخالفان تا بست
 و دور و ز قلعه را نگذاشت و چون بر مردم خود افتاد
 مست خان بذات خود خارج از طاقت بشری نرسد
 بنمود نا آنکه روز دیگر محمد مرک و جبرکس خان بومی
 از مورچال خود و مطهر پیغام فرستاد که ما مادر مورچالهای
 میکنند شما به بهانه صلاح ما ازین الدین کشور که از خلیش
 شهاب الدین ^{شهاب خان} خان کهنه بود که او را همراه اعما و خان
 و اعما و خان پیش قطب الدین محمد خان از رکاه و الا فرستاد
 بودند شکست شهاب الدین احمد خان رفته بودند
 که او را البساعت بیار و دور مراست مورچالهای نفاق
 سادت پناه سید جلال بکری و خواجه محسن و کیل
 نورنگ خان را پیش خود طلبیده بعد از آن ما را و خواجه
 بجلی را قید کنند کهنه بود و سید جلال بر آن کشید روز دیگر

[illegible]

را فراهم آورده کهنایت را بتصرف شد ز بسیار ستایش
 افتاد و قریب چهار سوار جمع نموده بمطعمه نوشت مطوع خطاب
 رستم خان تائب و خلعت فرستاده نوشت که بحال خود
 باشند هرگاه طلبیده شود سعاد و اولیای نامی غلام
 شیرخان فولادی و رقصه جهوتانه عیار سورش بخت
 بیک محمد بوقنای که در آن نزدیکی بود بجنک مردانه او را
 شکست داده شیرخان از رسیدن اینمختر حسین
 و اماند خود را با فوجی بر سر او فرستاد و اولیای دولت
 محمد حسین شیخ و خواص نظام الدین بخشی را با جمعی را
 از بهادران اخلاص نهاد بیک او تعین فرموده مخالفان
 مابین صا و منت بآورد و باز گردیدند و محمد نذر بیک
 نیز دستی نموده خود را بمخالفان رسانید و بین الغر لعین ها
 جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده راه فریت
 پیش گرفتند از سنوح سانحه شیرخان فولادی با فوج
 از اسامه خود متوجه عرصه برد شد اعماد خان با شهاب الدین احمد

[illegible]

اسیر و سبک ساخته انواع تشویش رسانیدند و زرافه
 و جنس واسپ و فیل و براق بسیار با راج رفت و بهمین
 دست برد و هنگامه مخالفان رد و نق تازه یافت و مظفر
 ما خواسته بسیار غنیمت بشمار عنان معاودت معطوف
 با احمد آباد داشته بغایت غرور ~~میداد~~ لنداره ارک
 شهر نزول نموده تکیه بر جای بزرگاز و ده بکلو مت
 کجرات کسه کلاه شقاوت کج نهاده نشست و در همین
 روز سمک حرام نمک داز اکثر از ملاقات رویشان
 شهاب الدین احمد خان بخدمت او رفته ملازم او شدند
 و آن کم فرصت کوتاه اندیش و تعیین و منصب
 و خطایات و تقسیم جاگیرات پرداخت در روز دیگر
 با جمعی از باب ضلالت بمسجد جامع رفته خطبه بنام
 خود خواندن در همین روز مسرعان بطلب شیر خان
 که در ولایت جونه کده رود کار بعسرت و فلاکت
 میگذرانید فرستاد و او مار و لبت مانو مولد و مفکرو

را مطبوع سازم تا مخالفان از آب نتوانند گذشت
 بامیرالو تراب و جمعی از کجراتیان سوار شده خود را
 بکوشه کشیده راه گزیر میدید شهاب الدین احمد خان
 با هفتصد و هشتصد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان
 برشته نخت زمین مرتفع اختیار کرده پای همت افشوده
 از آنجمله دولت کس در قول با خود داشته همه مردم
 را نمک حرام نمک دمانده سک کش و دیگر حرام نمکان
 از آب و امرای عرم فرستاد و اگر بر آن فوج با مخالفان
 زمان یکی داشتند اما و بیکران خوب تا خند و دو دفعه
 پیش قدمان مخالفان را رد و گردان ساختند بمحل بیک
 دو فادار بیک خشم تیر رسید اما نمک حرام که سردار
 فوج بود مردم را از جنگ دستگیر باز میداشت و لحظه بلحظه
 کسان خود را نزد میر عابد و دیگر مفسدان فرستاده
 تجرلین جنگ می نمود و بدر بیک ترکان از نوکران
 شهاب الدین احمد خان در کنار آب ترویات مثالیته

و میر معصوم سکر یوزین الدین کنبوه و غیره که از شهر می آمدند
 دوچار شده خبر وحشت اثر احمد آباد را ظاهر ساختند شهاب
 الدین احمد خان از استماع این سنانحه به تیر انداز لینه ذرفت
 و از دیگر دولت خواهان کنکاشش هر کسی در خوردانش
 خویش سخن کرد آخر را بهای برین قرار گرفت که یک جلوه
 با احمد آباد باید شنافت اگر مخالفان از حصار بر آمده باشند
 جنگ صف کند هر آنچه نصیب باشد بطهور خواهد پیوست
 و اگر قلعه را مضبوط سازند محاصره باید نمود که درین زودی
 ملکبان اعتماد خان تیر از درگاه خواهد رسید و کار با
 همراهِ اولیاء دولت خواهد شد اما غلطی که واقع شد
 این بود که اهل و عیال مردم را نبالستی همراهِ برد و ارباب
 حاسی مضبوط ساخته و خاطر از آن و پیرداخته قدم پیش
 ای نهاده بود الحاصل وقت صبح بود که اولیای دولت
 بعثمان پور که در ظاهر مبله واقعت رسیدند و اهل اردو
 پنجمه روز و منزل کنیزین پیرداخته مفسدان برگشته

۱۰۰

[illegible]

دروازه سوکر و هی گذاشتن و سعه کرده را طلب گفت
 رفتن کدام عقل بود معینا سر و اریکه شهر را با عتقاد و استخوان
 گذاشته نباشد هر چند صلاح اندیشان راست تدبیر است
 سکنه گفتند که این رای خطاست نشیند و شیر خان
 پسر خود را بمحافظت احمد آباد گذاشته میر معصوم بهکری را
 و فیض التک آقا و رحمن الدین کبتوه را بجر است دروازه را
 تعین نمود و مجاهد خان کجراتی را بر دروازه را مسلک گذاشت
 و با نظام الدین بخشی از شهر برآمده راه کمری پیش گرفت
 و بمجدو برآمدن را و جمعی از واقعه طلبان کجرات که باریاب
 فساد زبان یکی داشت مسرعان فرستاده برآمدن اعتماد خان
 را بعنوان کمرختن و انمودند و در وقتی که اهل دیار جرات
 زده کار خود بودند نمیدانستند که کجا باید رفت و چه باید کرد
 انقسم شده رسید و در ساعت بهرعت هر چه تمامتر روی
 جنالالت بکجرات نهادند ما رسیدن پشهر انا فانا جمعیت
 مخالفان برافرو و چون بطاهر احمد آباد رسیدند از دروازه

[illegible]

سابق بجا دارید تا آتش فتنه فرو نشیند و اگر بچشم
 جاکر نمی تواند داد در نیوقت که هنوز سر دار معتبر
 در میان آنها بهم نرسیده و آن خود را جمع ساخته و گزشت
 عام نشده فوجی از مردم با خود را بر آنها فرستاد و بنگ
 لفرقه در جمعیت ارباب و اندازند اعماد خان گفت
 بالفعل بشهر معاودت نماید بعد از آن هر چه صلاح باشد
 همین صواب خواهد و شهاب الدین احمد خان عذرا پیش
 آورد که مبلغها قرض کرده سامان سفر کرده ام و مردم
 من از نهایت پریشانی با اهل و عیال از شهر برآمده اند
 چگونه توان ماند اعماد خان تعد نمود که از خزانۀ عامره
 امداد خواهیم کرد چون رزق نقدی در میان نمود روزی
 چند بجز صورت تشخیص مهم و تعیین مبلغ و مقدار گذشت
 آخر شهاب الدین احمد خان از صفحہ احوال چنان خواند بجز
 و حکایت چند روز نگذاشت و مردم مکی ادا از درگاه برسند
 بعد از آن سر لهر خواهد داد و القصه ظاهر احمد آباد کوچ کرده

[illegible]

بخشی به پٹن رسیدند و کرم علی پسر اولی شهاب الدین
 احمد خان باستقبال فرمان عالیشان و سپ و خلعت نشانی
 با اتفاق کرم علی باز بشهر درآمد چون بر مضمون حکم اقدس
 اطلاع یافت در همان مجلس کلید دروازه های حصار را
 بولکلای اعماد خان سپرده مردم خود از آنها متانجات
 طلب فرمود از آنجا که شهاب الدین احمد خان قریب
 هشتاد قلعه از کهنه و نو تعمیر نموده تها نجات نشانیده بودند
 همین که مردم او برآمدند کوبی و لراسیه های اکثر قلعه
 را ویران ساخته سر نشورش و فساد برداشتند
 و شهاب الدین احمد خان از احمد آباد برآمده در عمان کور
 اطراف دریای سائر نشست مقارن اینحال اعماد خان با
 و غیره بشهر درآمدند و میر عابد با و یکم مفسدان که نام برده
 فریب پانصد کس فراهم آورد و بر سر مال بشو منزل
 گزیده و با اعماد خان پیغام فرستاد که پریشانی همراه
 شهاب الدین احمد خان بدرگاه نمی توانم رفت

ج

لے تہ نہ اچہ نہ معہ بن اعر، لے تہ نہ اچہ نہ معہ بن اعر،
چہ تہ نہ اچہ نہ معہ بن اعر، چہ تہ نہ اچہ نہ معہ بن اعر،

[illegible]

همه روز، لکچرهای پنجشنبه و شنبه را در مدرسه، این

بہترین ذخیرہ اور بہترین شہر ہے، گاہ

و غرض از آنست که چنانچه در این کتاب مذکور است، در این کتاب است.

چندین ایام در آنجا بگذرانید و بهر چه بخواهید،

نہ ازہر استند نہ یسیر، نم ازہر استند نہ یسیر

یسرے، جو اپنے محنت و کھیتا اٹھا، پھر ان وقت،

تبریز ۱۳۴۲ هـ، لکهنو ۱۳۴۲ هـ، ص ۱۰۰

[illegible]

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى بن جعفر

وہی ہے جس نے ان کو جو کچھ دیا ہے وہی دے گا

جس کو یہاں پر لکھا ہے کہ اس پر غم نہ ہو اور اس پر غم نہ ہو

مجلسی سید الشہداء علیہ السلام

کردانیده هنگامه شورش کرم ساختند و شهاب الدین
 احمد خان بوقت رسیده آتش فتنه آنها فرو نشانیده اکثری
 را ملازم خود کردانیده بود و حقیقت آنجما بمسابع جلال
 رسید حکم که زنیار امثال این مردم را و آن ملک بگذارند
 که هیچ درلش مضبوط سازند و گوگرمی بر طرف نموده با
 عیوض آنها مردم و فاکیش نگاه دارد و در خلل اینحال منو
 جلال بسبب کابل نهضت فرموده شهاب الدین احمد خان
 صلاح وقت و اخراج آنها نیافت بلکه بر منصب جاگیر آنجما
 افزوده اقام و لا سا فرموده و در نیوقت که اعماد خان
 حکومت ایملک اختصاص یافت مجدداً او را اخراج آنها نیافت
 حکم شده بود و این نعمه بکوشش ارباب و رسیده
 در اندیشه کار خود بودند و میر عابد که سر خلیل خلعت بود
 با یوسف یلخی و خلیل بیک بخشی و بهرام بیک و میر قمر اردا
 که پیش از رسیدن اعماد خان بکجرات کار شهاب الدین
 احمد خان را با تمام باید رسانید و مظهر را بسر داری کردند

[illegible]


کجرات خراسانیاز داشت اعتماد خان بعضی مقدمات گفت
 آمیز بعض رسانید اظهار دولتموایی و تعهد فردنی جمع کثیر
 معموری نمود آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت در او آخر
 سال نه صد و نود و هجده یک او را بکومت و حراست آنصوبه
 بلند مرتبه گردانیدند هر چند دولتموایی بعض رسانید که ضبط
 ولایت کجرات از اندازده حوصله او بیرون است اما چون
 بزبان الهام بیان گذشته و نیز امریکه رقمزده کلک
 تقدیر شده بود التفات بخردن از سال فرموده بایالت
 کجرات شرف رخصت یافت و میر ابو تراب بامنی
 غزاسنیاز پذیرفت و خواجه نظام الدین احمد بخشی مفتخر
 و خواجه ابوالقاسم را که دو صدی ذات منصب و
 دیوان ساختند و محمد حسین شیخ امیر ابوالمظفر و بیک محمد
 بوهای و میر شرف الدین و میر صالح و شاه بیک و میر هاشم
 و میر معصوم لکری و زین الدین که شو و سید جلال سکری
 و سید اسحاق او مرالشک افتاد پهلوان علی میانی بهمراهی

7

[illegible]

تمخواه بدید و باقی ولایت بشما تعلق دارد اما قلعه جوته^{۴۴۹} کده
که مسکن من است برای داشتن ناموس بمن واگذارند
مرزا جان در جواب گفت که بی گرفتن قلعه جوته کده
اینمنی قبول نیست و بگو چه ای متواتر رفته روز اول
سیر کردگی فتح خان شهر جوته کده که مسمی مصطفی آباد
است ساخته کردید امین خان قلعه را مطبوع ساخته
متحصن گشت قضا را فتح خان که باعث لشکر کشی بود بیمار
شد و مهمان بیماری در ایام معدود دور گذشت مرزا جان
محاصره گذاشته مشکور که لبست کرده جوته کده واقعت
و در محضه مذکور را قتل کرد امین خان از جام ملک
طلبید و زیر جام با چهار هزار سوار یکبار آمد امین از
قلعه فرود آمد بمشکور شنافت مرزا جان بکوریار رفت
امین نیز متعاقب با آنجا رسید مرزا جان مصاف
داد و هر نیمیت یافت مردم بسیار بقتل رسیدند نگاه
تمام بدست آنها افتاد و مرزا جان بمعدودی زخمی آمده

[illegible]

جدا گانه که بموجب حکم فریب شده رساله قدمیه اشتهار
 دارد و مندرجست مخفی نماید از آنروز تا مدت های
 ندید آن بقعه مطاف عالم بوده بعد از برپاشدن 
 هنگامه سرج مرج انید یار که آبادی اساول و غیره و بر آن شد
 در ورثه میرند کور قدم مبارک را از آنجا برداشته بشهر آورد
 اکنون نزد آنهاست را قم زیارت مشرف کشته العقه
 شاه فخر الدین از او چنین حکومت پیش شناید و نرسو مانجا
 را بدرگاه معلى فرستند و حاجی ابراهیم سرنندی بمنصب
 جدارت کجرات اختصاص گرفت و باصف خان بخشی
 گرمی کجرات مرحمت گشت و حکم شد اول سپاه مالوه
 را موافق ضابطه با دشاہی داغ نموده از آنجا بکجرات رود
 با تفاق شهاب الدین احمد خان و قلیچ خان لشکر کجرات
 را داغ رسانند و بعد از چند سلطان مظفر کجراتی که در
 رکاب با دشاہی مقید بود قرار نموده بکجرات آمده چندگاه
 در ولایت ترواری که جانشین راج پیله است ماند از آنجا


•

[illegible]

کعبه بود آورده و در بندرسورت گشت و استعداد روانگی
پایه سریر خلافت بعیر نموده مقصد و مقصد لغز حاج و قدم
آنحضرت را در عمارت عزت و احترام محفوظ ساخته
و خلافت مقام ابراهیم را پوشانیده از بسبب و رفسخ پور
که در آنوقت پای تحت قرار داشت برای که دعای
مشتمل بشارت حصول این سعادت عظمی و کبرابرگاه
معنی فرستاد و از استماع این معنی خدیوگیان شکوه شاد و میهن
فرمود فرمان والا شان بمیر حاج و تحسین و آفرین صد و ریافت
و برین شد که حسن ادب آنست که چون پیکر
پایه تحت رسید اعلام نمایند که مراسم استقبال تجدیم
رسانیم چون میرند کور بیک منزل پیوست بعرض اقدس
سرا پرده های خاص را فرستاده با تمامی ارکان دولت
باستقبال اثر قدم محترم سوار شده بزیارت فائز گشته
بارعام داده از علی ادنی بقدمبوس رسیدند و روز دیگر
بنات اقدس و در روانی خاص قدم را پیچیده اول

١٤

[illegible]

در آنجا راجه علیخان فاروق گرفته مقیدت ساحت بدرگاه
 والا فرستاد و فتنه مزرایان شنت صوبه داری شهرها
 شهاب الدین احمد خان و دیوانی بسا که اس و فرار
 نمودن مطف کجی برانی از درگاه والا آمدن به
 تیسر و پاره چون ضبط ولایت کجرات از وزیر خان
 چنانچه بایست تمشیت پذیرفته او آفرسال نهصد و هشتاد
 و دو بیخ حکم جهانمطاع ارتفاع نفاذ یافت که شهاب الدین احمد
 خان که منصب بیخ هزار بذات سرفرازی داشت از قول
 مالوه متوجه کجرات شده و قاسم خان و طاهر خان و سیف
 الملک و میر غیاث الدین و علی نقی خان و قمر خان و غازی خان
 و فرزند کامل و شیخ معظم و شیخ جنید و دیگر امرای از درگاه
 ملکی بکلیک او رخصت یافتند و مقرر شد که وزیر خان به ایتر
 آمده ضبط آخذ و در موسم سال نهصد و هشتاد و شش
 بر دو گیان سرادق بادشاهی که سابق  بیت الله روانه
 شده بودند بخیر رسیدند آنها معروض پایه سیر خلافت گردید

داده رخصت کرد که در صوبه احمد آباد نوکری مینوده باشند
 هنگام نمودن سلطان حسین مرزا اردکان و با محاصره
 نمودن احمد آباد و ارفع شورکشی و پانزده روز انزال
 بادشاهی چون راجه گودرمل متوجه آستان بوس
 شد بار دیگر جمعی از او بادشان واقعه طلب بر کرد و مقرر
 حسین مرزا فراهم آمده بخت دست یغما بر بلده کنیاپت
 که اکثر تاجار صاحب ثروت و زانجا متوطن بودند
 کشتند و مال و اسباب فراوان بنصرف در آوردند
 وزیر خان از احمد آباد بر آمده عزیمت القصب نمود و در آنجا
 راه خبر کثرت مخالفان شنیده و از صفحه پیشانی ملازمان
 خود نوشتن بیوفای خوانده عنان منازعت باز کشید
 و ناگزیر با احمد آباد و رانده متحصن شد و بسیاری از مردم او
 راه بی حقیقی سپرد و بمخالفان پیوستند و مضموران جلوس
 هر نماز مجامعه پرداختند و وزیر خان جمعی از ملازمان خود
 را که از آنها ناامین بود و مسلسل و مقید گردانیده معتمدان قدیمی

شریف خان بیوفای نموده بمخالفتان پیوستند و بعد از رسیدن بژوده آن
 فوجیان استجابی جنگ قرار نمود و مقارن اینحال وزیرخان
 باز به بهادر پیکداس دیون گجرات و جمعی از سپاهیان
 متقابل و مذاق مخالفان فرستاد و در پیرگنه سرمال تلافی فریقین
 اتفاق افتاد و باز بهادر شکست خورده باعث ظهور این
 قضایا باعث مزید جرات ارباب لمی گردید چون نوشته
 وزیرخان براجه لودر مل رسید عطف عنان نموده بسبعت
 هر چه تمامتر خود را با محمدآباد رسانیده وزیرخان از حصار برآورد
 به نیروی اقبال بادشاهی آماده مبارزت گردانیده چون
 لشکر فیروزی اثر بچار کرد و هی بژوده رسید مقصدان قهرا
 پای همت از جای رفت و روی او بار بجنب کنه پست
 نهادند و اولبای دولت قاهره بتعاقب همت گماشتند
 و در حوالی کنه پست سید هاشم حامل خالصت ترو دها
 نمایان نموده رخصهای کاری برداشت از چهار کنه پست
 درآمده متحصن شد و مخالفان پیرداختند و چون افواج قاهره

بنابران موتمن الدوله راجه لودر مل رخصت یافت
 که بر جناح استعجال شناسفته و ضبط نسق انکلیک جوهر کاروانی
 بطور رسانید چون بنوا حی جالور رسیدند سیدار سرودی بندریه
 بهار خان جالوری آمده راجه را دید و مبلغ پنجاه هزار روپیه
 و یکصد اشتر فی پیشکش نمود راجه خلعت و وضعی مرصع و یک
 زنجیر فیصل از قیل درگاه دالان بنیدار داده مقرر فرمود که جمعیت
 دو هزار سوار همراه صوبه دار گجرات نوکری مینوده باشند
 چون راجه لودر مل بصوبه رسید بسمت سورت متوجه شد
 و در مقام بهروج بمعرفت نایب خان زمیندار رام نکر آمده دوازده
 هزار روپیه و چهار اسب و دو قبضه پیشکش داده او را
 با اسب و خلعت نواخته و منصب هزار و پانصدی تجویز نموده
 مقرر کرد که با جمعیت یک هزار باناظم تقدیم کار بادشاهی حاضر
 بوده باشد ذکر هنگامه آرای مطهر حسین ولد
 ابراهیم حسین چون سابق هنگام نسج گجرات و سوجه
 راجات عالیات بفتح فقه سورت کلرخ بیگم صبه مرزا کامران

[illegible]

اعظم استغفای ظاهر ساخته معروض داشته که خود را از سپه گری
 کمرانیده میخواستیم که بعد ازین در سلک و ناگوبان باشم چون
 حراست ملک بر ذمت بادشاهان لازم و واجب است؛
 مرزا خف بر ارم خان که بمنصب چهار هزار و سربندی داشت
 برآینده بمطالع ارجمندی خان خانان بلند مرتبه خواهد شد چنانچه
 در محل خویش بنگارش میاید بحکومت و ابانت کجرات
 شرف اختصاص بخشید وزیر خان و میر علاء الدین فزونی و سید
 مظفر و پاک داس را بمرافقت او رخصت فرمودند و حکم
 شد که چون عنفوان شباب و اول خدمت او در جمیع امور اصلاح
 و موافق وزیر خان که از بندای قدیم این دو دمانست مبادرت
 نماید و ایننی انصوبه بمیر علاء الدین تفویض یافت و پورا شد؛
 و جبره الکا از بسگاه خلافت و جهانبانی منصب جلیل القدر
 دیوانی از تغیر وجه الملک پاک داس که تسلیف شده
 کاروان بود مقرر شد و سید مظفر بخدمت بخشگبری خلعت
 استیاز پوشید و در شهر ربیع الثانی سنه مذکور را بایات عالیات

بخواه با دستان سر بلندی کردید و همدان روز بجلال
 مرحوم اختصاص یافته برای انتظام مهملات گجرات؛
 مرض کشت و در سن نه صد و هشتاد و سه خود یوگیتی ستان
 نظر تفقدات بر امرای گجراتی که از گجرات در رکاب عالی بودند
 انداخته اعتماد خانرا که بعقل معاش و نور تکلیف استیاز داشت؛
 بمنصب براریات سرفراز فرموده بمرتبه ناطقت اختصاص
 بخشیده ریاست و سربراهی در یار اندس نفولین فرمودند
 خصوصاً معامله جواهر مرضع آلات بریده درمی او فراریافت
 و شیر خان و پسرش بمنصب چهار صدی متفخر کسی دالغ خان
 حبشی بموجب چهار صدی نواخته به پیول سرفراز کردید که
 مقدر شدن در جبهه الک که کجای آن بود
 همدان سال از آنجا که از ابتدای تسخیر ملک اکثر محلات؛
 در جاگیر امرای متعینه اینصوبه مرحمت شده بود و بعضی مکانات؛
 را بخاله مقهر فرمودند و جبهه الملک را بسربرای آن دیوانه
 قرار داده فرستادند و او نخستین دیوانه نیست که از پیشگاه خلافت

کلیه گجرات فارغ بشد و زیکشنبه شهر جمادی الاول
 بفرمیت مستقر الحلافت لوا برافراختند وین مرتبه سید حامد
 را با کوچ و میه در رکاب ظفر انقباب همراه بردند و در آنروز
 محمد آباد مستقر الحلافت اعلام ظفر شد روز دیگر قصبه و هلاقه
 مخیم سراوقات عبرت کردید و درین منزل یکروز مقام فرمود
 مرزا کو که را بعواطف خسروانی سرفراز فرموده رخصت ارزانی
 داشتند و خواجه غیاث الدین علی قزوینی بخشی را که درین
 یورش خدمات مستحسنه بجا آورده بود بمخاطب اصف خان
 مخاطب گشت بمشیت مهمات بخشی کرمی صوبه گذاشتند
 که ماسبضواب مرزا کو که رونق اینکار دهد و صورت اتمام
 مهمات گجرات درین منزل بمعنی اختتام پیراسته شد و
 روز دیگر کوچ فرموده بدو منزل کشری نزول اقبال شد و
 دازانجا بدو مرحله سید پور و قو و موکب حضرت شایسته
 گشت دازانجا بمساع جلال رسید که لشکر یکه بسر کردی راجه
 بهگونت داس براه ایڈر رخصت یافته بود گذر شان بقصبه

[illegible]

پای زده بود چون بنظر اقدس در آورند سالم ماند
 و در محفل جاه و جلال مذکور شد شخصی از متوطنان گجرات
 که فی الجمع سوزون تاربخ در و دموکب همایون را فہر گجرات
 آمدہ یافته حکم اقدس با حشمار او شرف نفاذ یافت
 چون در معرض ناز پس این در آمد بدیہ بعض برسانید
 کہ معاندان نسبت این کلمات بمن داوہ اند والا من تاربخ
 در و دما حضرت راستہ گجرات آمدہ گفتہ ام از حسن تقدیر
 اینمعنی بالغام سفخر کشتہ بسلامت برآمدہ بعد از ان بجانہای پو
 اعتماد خان گجراتی شرف در و دار زانی داشته و استقام
 رابطہ اینملک امین بادی جہان آرا قرار دادند در ہمان ہنگام =
 قطب الدین خان و نورنگ خان و جمعی را بصوب بہر دج
 کہ شاہ مرزایان جانب گر بخیتہ بود فرستادند و اجہ بہگونہ
 داس و شاہ قلی محرم و شکر خان و جمعی کثیر از ملازمان *
 عقبہ دولت را رخصت کردند کہ از راہ ایڈر بولایت *
 و نا در آمدہ تنبیہ نمایند و حکومت پٹن بدستور کلان خان

1954

[illegible]

۲۰۴
باش فراہی راہ او بارش گرفته گریخت کہ خیرہ چشمی دیگر
آمده نیز بجانب آنحضرت انداخت کہ حریر خم او را مقهور ساخت
درین قول بادشاہی نزدیک شد و آنحضرت متوجہ قول گشته
باد از بلند فرمودند کہ بہادران مقدس از سانحہ عبرت افزای
اختیار الملک واپس داختند توجہ پیش دشت قدری از روز
مانده بود کہ فوجی آراستہ پدید آمد آخر الامر معلوم شد کہ مرزا
کو کہ است حضرت شاہنشاہی از آمدن مرزا انبساط فرمودہ
الواع تفقدات بظہور آوردند مرزا سعادت ہوند را در کنار
عاطفت کمر فتنہ کامیاب مہربانی ساختند قطب الدین محمد خان
و سایر امرای گجرات زینبوس سر بلند یافتند درین اثنا
سہراب مذکور سر اختیار الملک را آوردہ مورد تحسین شد
واجبتان شد بجهت عبرت عوام وصیت خاص شد کہ منار
از سرباعیان مرتفع گردانند و آخر مای روز فیروزی
آنحضرت بدولت اقبال در احمد باد و نزول اجلال فرمودند
و منازل سلاطین گجرات از برکات قدوم میمنت لزوم

۲۴
یادداشت طریق همراهان ما آنست که تترزل در خاطر راه نداده
کپی یک روشندلین فوج امیر قهای شرح دارد و هر کاتب
یکبار رساند که جهان معلوم شده محمد حسین خان را بادعای سلطنت
نشان خود را شرح ساخته است و محمد حسین مرزا با مالافه از خون
گرفتارها از کمال نخوت از فوجهای خود جدا شده تیزتری آمد
شاه قلیخان محرم و حسین خان بموقف عرض رسانید که وقت شب
ناخن است باین مغرور سزا باید انکار و آن وقایع رزم را
بر زبان گذشت که هنوز بده او راست و از روی دایستگی و بیگي
و هر دل خدا مان می شافتند تا آنکه فوجهای نیز نیز و یک سو
اما آن نسق و نظام نموده بود جمعه از بیدلان بهر آغار باندک
مخاربه عیان گردانیدند و رین هنگام که مخالف نزدیک شدند
آن بهلوان عزم تا ختن داشت که با پا چارن را نیز بر زبان
گذاشت که وقت تا ختن است گفتن همان بود و ناخن همان
آن خوب گیتی با آن قدا بیان کار طلب تیغها اختا خستند و غلغله
الله اکبر و رزمین و زمان افتاد و از آنها که بطرف لشکر اقبال پناهند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

و اینها را در میان خود می‌نویسند

چه لایق اگر نظر بر اعتصام ظاهری بودی چنین نبایستی قدم درین
راه گذاشت چون ظاهر یعنی اسباب شناسی به مزاج بهادران کم
است بلا داشت در گذشتن از آب توقف کرده شهر یار گیتی ستان
بحرف نگاه داشت آن شهسوار میدان مرد آزمای بدر یافت
حقیقت حال دریای جلالت جوشش زد همعنان تا سبدایزدی
سمند جهان نور در ابا مخصوصان سعادت پیوند که در طرح هم کالی
مفر شده بودند در آن در باز ده سپ انداختن همان بود و پایان
شدن همان درین هنگام که خود مبارک فردا آورده بر آید و بچند
سپرده بودند که بدست داشته همراه این طلب فرمودن امروز
نیز آمدن در راه انداخته بود بر زبان مفیدس گذشت که سکون
ما خوب شد پیشگاه ماکشادگی پذیرفت مفران اینحال یکی از بهادران
یکی از مخالفان را بنظر اقدس در آورد آن نیز پیوند انبمقال
شد و شهنشاه جهان با اینگونه عقیدت مندیشتر نهضت
فرمود و امرای عظام از مشایده اینحال ناگزیر در گذشتن در باب شروع
گروند محمد حسین مرزا از بخت برگشتگی بچین که در سعادت

محاصره را تنگ ساخته بودند و آن شیر خان فولادی را منتظر چون
مکعب میلی نزدیک در بانی سائرس می رسید حکم مقدس شرف
نفاذ یافت که فوجها را بآیینی که ترتیب یافته از آب بکند و در آن
زانتظار شکر گجرات و پیش شتافتند ملاحظه داشتند و درین
اتاق قریب صد کس سوار گجراتی که از سر کینچ سرگشته بودند نمایان
شدند آنحضرت بند قچیان خاصه مثل شمال باس و قدر قلی و نخت
چندین و یکبار احکم شد که بجانب این تبه کاران بندوق اندازی
نمائید آنطائفه تاب نیاورد و گر نحینه بموچالهای خود شتافتند و آواز
کردند صدای تقاره و از آن سرزمین پیچیده بود بعضی از مخالفان
را کمان آنکه شیر خان فولادی است که می آمد برخی را کمان آنکه خان
کلان از پین بیک خان اعظم آمده است محمد حسین مرزا این غلظه
را شنید سر اسیمه و از برسم فراولی بر آمده سبحان قلی ترک و جندی
از بهادران پیشتر گشت از مرکب مقدس بکنار دریا رسیده تفحص
حال مخالف میکردند مرزا آذر ز بلند ساخته استفسار حال این فوج نمود
سبحان قلی باز نیشه آنکه رعب از مخالفان پدید آمد و سنگ تفرقه در

[illegible]

نموده است بنا برین ^{۱۹۸} برآمده صف آرائی میکنند همان زمان جمعی
از بهادران حکم شد که پیشتر شنافته ادب نمایند در لخطیر وستان
اقبال جمعی کثیر القتل در آور وند طبقه گریخته باندرون قلعه درآمدند
بهادران در مقام گرفتن قلعه بود که رایات اقبال بان نزدیک
رسید و در باران قصبه زمانه توقف فرمود بهادران که در صدد قلعه
گرمی بودند طلب داشته حکم شد که اکنون گرفتن اینحصار کوچک
منحصراً خواهد بود بکلی همت و لاسهمت و رتبه بیم آن تعب آنست
که شور افزایان کجرات بدست آیند اینقلعه بی مشقت گشوده خواهند
از اینجا قطع نظر فرموده پیشتر سبک خرام رفتند و گرویی گرمی را
برای آسودگی وقفه فرمودند استراحت کردند شب دیگر که مرز ابو
خان و قاسم خان و جمعی امرا که از عقب می آمدند مشعلهای
آنها را دیده فوج خاصه دانسته متحصنان ^{۱۹۹} قلعه گرمی بجنبه قلعه
گرمی چند سحر و زچهارشنبه باینی که نظام یافته بود متوجه پیش شدند
چون سه گرویی احمد آباد نزول اقبال شد صف خان را بعسر روانه
شهر ساختند که خان اعظم و غیره امرا را چتر بشارت قدوم شرف

۱۹۹
هجری و تمام تصرف بصوب گجرات جولان دادند امرای عقیدت
کیش و خاصان بساط قرب و سایر خدمتگذاران و بعضی برناقه‌های
بادسیر و برخی بر اسپان آتشین نعل التزام همراهی نمودند صبح روز شنبه
بمنزل مله‌س رسیده زمانه توقف گزید پاسی از شب گذشت بقصه معره که
آباد رسیدند و همچنان گرم رفتار بودند که روز شنبه دارالخیراجه میرکوب اقبال
شد بعد از آنکه یکم شوال زیارت خواجہ شیدیز اقبال را نیز زانند صبح روز شنبه
در حدود میرته زمانی توقف نمود متوجه پیش شدند شب پنجشنبه نیم شبی استوار
تا ظهور صبح آسایش فرموده متوجه پیش شدند آخر ماهی شب نزدیک
بقصره که از مضافات جالور است رسیده صبح روز جمعه سمنند اقبال
بجولان در آمد و پاسی روز گذشته بجالور رسید و از آنجا نیم شبی
استراحت فرمودند ویراده باکو دارسوار شدند و تا نیم روز شنبه در کرم
روی گوی سبقت از شهر سوار نظر میر بودند تا آخر روز یکشنبه استراحت
و دیده مشام و شنبه رایات جهانکشی بقصه و لیسر که بستی کرده
از بنده پنهان است در دیافت و شاه علی لشکرا از جانب خان کلان حکومت
آنجا داشت بنزدین بوس رسید رای امرایان آنکه خویو گیهان خود متوجه

[illegible]

۱۹۲
منصرف شد بم این عزیمت روانه نشدند چون روز ننگ شده بود مخالفان
مبارزت و مباورت نتوانستند که خان اعظم شب توقف نگزیده هنگام صبح
بشهر درآید و در همین شب محمد حسین مرزا از کنیهات شکست خورده
نزدیک گذشت و بعضی از پرنال او بدست درآمد چون شاه حال بود از فوج خان
اعظم دور تر گذشته با اختیار الملک و سپه ان شیرخان فولادی پیوست
و شرح انیقال آنکه قطب الدین محمد خان و سید حامد بخاری و نورنگ خان
و جمعی از ملازمان خان اعظم کنیهات رسیدند آن بدسیر با آنکه مردم
کم درست زیاده از مقدور خود تلاش نمود و بحال ماه شکست یافت
سپه سید بهار الدین کا نامه شجاعت لظهور آورده جانثار شد و آخر شکست
دادن او را فور عظیم دانسته بهت در تعاقب او بستند اگر اندک سعی
بندول میشد آن مغلوب گرفتار میشد القصه چون بان جمعی بی سعادت
ملحق شد اتهام عظیم در شناختن احمد آباد نمود و گریبان سخن در ساخته
نامه روز گفتگوی میگردد و خان اعظم درین فرصت باستحکام
مداخل و مخارج کوشش نموده و امرای کنیهات نیز رسیدند بعد از
چند روز این شور و خجالت در حد و آمدن و هر روز بهادران عرصه

١٠

[illegible]

رایات عالیات بصوب مستقر الخلافت برافراشت حکومت و عراست
 اینک را بنجان اعظم مزارع عزیز کو کلتاش که منصب پنجهزار بدات
 و پنجهزار سوار سرفرازی داشت تفویض فرمودند و او نخستین صوبه دار است
 از پیشگاه خلافت و جهان بینی و دودمان حضرت صاحبقرانی مقرر گشته
 بلده احمد آباد پیر گنه حویلی و پیر گنه پهل و با چند پیر گنه دیگر یکا گیر او در حرمیت
 و برود و بنورنگ خان و سرکار پشیر میر محمد خان که نام خان اعظم بود
 مکرمت شد هر کار بهره و ج آخند و و به قطب الدین محمد خان و دوهولقه در سینه
 بسید حامد بخاری و همچنین سائر محال گجرات بامرای عظام تقسیم فرموده
 روز و شبانه و نیم شهر و بجه الحرام از راه پشیر و جالور بصوب مستقر الخلافت
 آگره بوده فرموده و سائر امرای عظام گجرات را که حکومت و عراست
 اینک مضر فرموده بجزائل شیرفات نوازش اعظم سرفرازی است
 از حد و سید پور خصت العطاوت داشتند در حین معاودت بنجان
 اعظم خبر رسید که اختیارالک که سابق قرار نموده در حد و دایدر با اتفاق
 رای ناراین زبندار آنجا سمر شورش برداشته و پسران شیرخان فولادی
 با او یک جمیت شده اند لا جرم صلاح در رفتن احمد آباد بدالست به دفع

سورت ماند از بدیع وقایع این ایام رسیدن زخم بدست در بانو ال شیرین و انبیا

است مفضل این محل آنکه ششی در محفل بهشت این که خافان روشن چنین بهر خوش
بودند سخن شجاعت را چو تان ند کور شد که جان در پیش آنکس دره قدر و قیمتی ندارد

چنانچه بعضی را چو تان هر چه که هر دو طرف سنین دارد بدست کی میدند که مضبوط

گرفته بی البند و مردانه که چشم بیدار اند سر پای هر چه را محاذی سینه خود داشته و بدو

میدوند که ستانهای هر چه از پشت هر دو بگنجد و به بگد بگر سیده تلاش میکند

شیر دل هر چه در صورت شمشیر خاصه را به یوار تهاوند که ک تیغ را بر شکم مبارک خود داشته

فرمودند که ما خود هم لی چشم بباریم که هر کس را چو تان بعمل آوریم بهر آنکه

بهین شمشیر حمید که از طهور انیمقدمه حاضران بساط عزت را غیر جالستی دست

داوند کسی را طاق حرف گفتن نه بارای دم زدن در بنوقت راجه مانسنگه یاری

اخلص دست بردست دیده چنان دستی بهر شمشیر خاصه زد که شمشیر از جنگ آنحضرت

برآمده دور افتاد و ندربای باین انگشت سر سنا خافان ممالک ستان بریده شد

آنحضرت بچشم تمام مانسنگه را بر زمین انداختند و رسید مظهر سلطان برادر رسید

عبدالله خان کستانه خواست که مانسنگه را از جنگ شریسته شجاعت مستخلص سازد

دست مجروح آن حضرت را تاب داده خلص گردانید و درین تلاش باختم

و بهادران جنود انبال لغائب موضع بسیاری را علف تیغ آتشبار ساختند و بمیاس انبال

بیزوال پادشاهی چنین فتح قرین روزگار خجسته آثار شهر اقلیم کشاگردید چون شب دریا

جان مخالفان در آمد موکب بهالولون در فصبه سوزنال نزول فرمود و سرخ بدیشی را با فتح نامه روانه اردوی معلی ساختند و روز دیگر بهمنان فتح و نصرت متوجه اردوی ظفر فرین شدند و

قلیان محرم و صادق خاں را با فوجی از بهادران بطریق متضایر سرسورت تعیین فرمودند چون

فردصول افواج فایر و متجهندان فتنه سورت رسید کترج سلیم که صبه میرزا کامران کوچ ابراهیم بن

میرزا ظفر حسین مرزا را خود را سپهر گرفته با چند بی از مستعدان بصوب کسین شتافت و امر احمد پشی

پشتی و لغائب نمودند نتوانست رسید و آن شیر زن مردانه بدرفت چون بغرض رسید که فتنه سورت را

اسحاق کام داده بهیزبان نام قورچی با و شاه که زمره باغبان داخل شده سپرده اند لاجرم بهمت جهانشان

به بجزیر اقلعه نوحیه فرموده حکم شد که راجه نوذر مل انعام نموده موجب التماس نماید و شاه بن خاں جلد

میرا بخواست فتنه چنانچه نصرت نموده قاسم خاں میربحر برار روانه درگاه ساز و که در ساعط

ساختن و لقب نون لغایت صاحب بر به است فرمان قضا نشان بجان اعظم را عذر کوکنا

را ارسال فرمودند که در محافظت احمد آباد و سائر بلاد بهمت گشته اگر مرزبانان روی او با آن

نهند ز نادب سراسر حاصل نماید و تشریف بسراولی صوبه بالو تعیین شد و قطب بن محمد خاں مسافر

دالان آن ماجه را بملک خاں اعظم رساند و شرح قلمه بنیدر سورت و پیشینه

بدولت رسیدند و در مقام آب مهندری کنور و آنسکه با پذیری شروع
شد و ابراهیم حسین فرار از سپاهیان لشکر نه موره که فی الحقیقه شعله الوز
اقبال بود و شلوه بادشاهی دریافت بر مخصوصان خود گفت که همانا حضرت
بادشاه از که با گرمی و سرعت می آیند و از بخت سرشتگی در ساعت
باستعداد مبارزت پرداخته و با جمیع از فون گفته با بر بلندی لوب کرده
ایستاد چون موکب اقبال از آب عبور فرمودند کناره دریای جریانی
عظیم و شگفتناهی غریب که با اصطلاح اهل کجرات کوتر گویند بوزند بهاد
ران امرت طلب لبشوق پیش دستی سرشته تدبیر از دست
داده هر کدام راه شتافت و شهباز غریبه بهمت با مسدودی از محضو
رکاب دولت بجانب دروازه سرتال که مقابل دریای بود برآمد
چندی متهوران که در مقام مدافع شدند متقبل نامی غلام قلماق بالجفی از بهادر
آن تاخته انگر قهار را نیز خم تیغ صاعقه بار بر خاک لاک انداخت و محقر
باجیجی که در رکاب سعادت حضور داشتند بدرون قلعه درآمدند
و از کوچهای قصبه که هجوم عام و از نام چهار دوله سرتال معلوم بود بهزار شری
کدشته خود را بمنجا افان رسانیدند و نائره قتال اشتعال یافت با باخان

بهرای خان اعظم لقمین شده بودند اندک بار مرد لیساعت همراه
اختصاص داشتند آنحضرت با عتقاد ضو و عیسی توس اقبال برسم
اینها را نیکوخت و متوجه تنبیه و تادیب او شدند و حکم شد که شهباز فیضی بزرگ
شافت امیرای عظام را که پیشتری بدفع مرزایان لقمین شده اند گردانیده
بموبک ملحق سازد و میر محمد خان و فواجه جهان و شیخ عثمان و صادق
خان را بحر است اردوئی ظفر قرنی گذاشته رایات نصرت آیات
بودند استیصال آن شوریده حالان برافراشتند حکم شد که سیمک از مردم
اردوئی از عقب نشاند که مباد از کثرت مردم راه فرار پیش گیرد
و ممکن که قلب اولیای دولت را در نظر آورده پای شقاوت
قائم کند و کسب زائی اعمال خود برسد چون از شرب و وسه ساعت
ماند با عتقاد صبل لقمین توکل پائی بهمت در رکاب توسن دوت
نهاده سبک عنان ساختند و ملک شرق کجراپی را که در آنک
بل بود همراه گرفتند تا آخر روز هر چه تماشا کردند اصل نشانی از غنیمت ناپدید
چون از روز دوسه ساعت مانده بود بر سمتی از برابرم نمودار شد
و گفت که ابراهیم حسین مرزا از دریائی مهندری از کندیه میآید

کجرات که مجد و لطاق بنده کی بسته بودند نهید استیصال فرزایان بر دست
فولش گرفتند و محنت کشت بعد از چندی رای جهان آرای چنین
اقتضای موده که سیر دریای شور نموده کوس مراجعت بمستقر الخلافت بلند
آوازه سازند لهذا روز شنبه دویم شهر شعبان المحظرم رایات عالیات
بجانب بندر کنیهایت که برسی کروی بلده است در حرکت آمد
وامرایی کجرات بیهانه سرانجام سفر خصمت گرفته روز پنجم و شهر
مانند و حکیمین الملک را که فی الجمله رابطه با آنها درست ساخته بخت
بعضی نظرات و مراعات ضرر و احتیاط گذاشتند که عمر افتوت آنها
متوجه ملازمت کرد و در اثنای راه خبر رسید که اختیار الملک بلونا و
ره راه فرار پیش گرفت اعتماد خان و سایر کجراتیان نیز در دنب
فاخر کشته اراده کافر نعمتی دارند لاجرم حکم شد شاهباز خان بسرعت شتافت
آن ناحق شناسان را فرصت بدانیشی نداشتند و سزاوونی نموده خود
بملازمت آورد چون مسجوره بندر کنیهایت مورد رایات عالی
کشت تجار و مشوطلان آنجا بسعادت استقبال شتافته لوید
اسن و امان یافتند آن سرچشمه فتوحات الهی با مخصوصان

۱۰

[illegible]

از امرائی مستعجواله فرمودند روز دیگر مفتح حاجی پور مورد موب باده شاهی
گشت چیمه از او باستان آوازه انداختند که حکم بتاراج اردویی گجراتیان
شده و گروه انبوه از ابطال رجال بر دایره آنها ریخته دست لطاول و
تاراج دراز ساخته و فتنه عظیم قائم شد چون این حقیقت این در
اعتدال محروض قدسی بخشیا عظام و سزاواران صاحب اتمام تمین
فرمودند که آن جماعه را بسیار رسانیده ببلکه ارند که تنفسی خود را
بدراند از دو تمام مال و اشیای گجرات بتاراج رفته ضبط نموده از روی
تحقیق و تشخیص ابعاصیان مال رسانند و خود بدولت برسند علت
نشیه بارعام دادند و فیلان مست رو فاض ساخته آن جماعه را
پایمال قهرمان جلال فرمودند و در اندک فرصت از فروغ سعادت
الور را امن و امان تافت چهاردم شهر حریب الحرجب سینه فکور
که از الفاظ سینه نهصد و هشتاد و پنج النسال مستفاد میگردد نظام احمد آباد
مستقر ایات اقبال گردید و طوالت انام از خواص و عام +
فرق عبودیت سرده سریر خلافت نهاده کامیاب امن و
امان گردیدند بی جنگ و قتال ملک گجرات مفتوح گشت همچنانکه

۱۱۱

[illegible]

متوجه ملازمت است و پیش از رسیدن خود شاه فخرالدین
و میر البو تراب و وجهه الملک و مجاهد خان را روانه درگاه نموده است
که بوفور مرحم بادشاهی خاطرنا مطمئن ساخته معاودت نمایند
شاه فخرالدین در اثنای راه بآن جماعه پیوسته نزد اعتماد خان شتافت
شعاقب حکیم عین الملک نیز رسیده بجد درازی سخن جمیع امرا
گجرات و اعیان این ملک اختیار و تلخواهی نموده و جوده در اهرم و
روس ساسر را رونق بخشیدند و چون بقصبه کمری بستی گرویی +
احمد آباد رسیدند اعتماد خان شاه فخرالدین و عین الملک را با میر
البو تراب پیشتر روانه ملازمت ساخت روز دیگر حضرت خا
قانی از جهونان به کوچ فرمودند بخواجه جهان و میر البو تراب حکم شد که پیشتر
شتافته اعتماد خان را بسعادت ملازمت بیاورند و در آن روز +
خاقان گیتیستان بر فیل آسمان شکوه سوار شده و انبوهی در
سایه عظمت آنحضرت پیاده بودند که اعتماد خان بسعادت
زمین بوس فائز گشت و بجد اختیار الملک و ملک شرق
و جهوجار خان جیش و وجهه الملک و مجاهد خان آمده بسجده عبودیت

[illegible]

ان گروه شقاوت پرورده نمایند اکثری از ان مفسدان آورده دشت
 ارباب که دید بشتاب جبال پناه بردند جمیع از خون گرفتار که باصطلاح اهل
 گجرات مایه تلو گویند در کهر خانه تبنا نه خاک بر پرک افتادند یا بجز خون
 بخود پیش درود عسا که فیروز فی الفاق شد شاه فخر الدین با فرمان اسماء
 برد اعتماد خان که پیوسته عزالفیض اخلاص فرستاد التماس آمدن
 موکب جهانگشای مینمود رخست فرمودند و بعد از درو و کوانی ذلیله
 خبر رسید که شیر خان فولادی که احمد آباد را محاصره داشت از طنطنه نفست
 رایات جلال ترک محاصره نموده بولایت سوریه شتافت محمد
 خان و بدر خان پسران خود را به بتن فرستاد اهل و عیال او را بر آورده
 بجائی مستحکم رسانند الحال پسر آن او اهل و عیال او را پیش
 انداخته بجانب ایدر متوجه اند و ابراهیم حسین مرزا که بکرمک اعتماد
 خان آمده بود بمحال متعلق خویش مراجعت نمود اعتماد خان +
 اعظم لازمست است خاقان یقیستان راجه مان سنگرا
 با فوجی یقین فرمودند که خود را با فرزندان شیر خان رسانده دستگیر
 سازد اگر چه راجه با سیاب و احوال آنها رسیده دست بر دی

چنگیزخان آمدن مرزایان را غنیمت دانسته بهروج را بجا لیرالیشان
مقرر نموده چنانچه مشروطاً در مرات سکندری مندرج است و ششم
ازان درین اوراق سمت کذا شتافت بعد از آنکه جهوجارخان جمشی
و چنگیزخان را کشت خلل عظیم در ولایت گجرات رویداد مرزایان
غنیمت دانسته قلعو چابا نیر و سورت را بکنک گرفته و قلعو بهروج
را نیز تصرف شدند و قوت و مکنیت بهم رسانیدند چون اعتمادخان
مدار قار حکومت بر خود نهاده بود و مطهر تتریک شیرخان فولادی
از احمد آباد که بخت نراده و به پیش شتافت و شیرخان با فوج اراسته و
با احمد آباد نهاد اعتمادخان در حصار احمد آباد تحصن جسته بمزایان +
ملتی کشت و نیز عرض داشت به یارگاه سلطانین پناه حضرت
عرش آشیانی نموده کیفیت رویداد معروض داشته استدعائی لوجه را
یات عالیات به تسخیر گجرات نمود و آنحضرت بر حال رعایا و زیرد
ستان این ملک بخشیده اطفائی نائمه مرزایان را ملحوظ فرموده
بتاریخ بستم شهر صفرا المظفر روز شنبه منتهی به قصد و شتاد تجری را یات
اقبال به تسخیر گجرات افراتند خان کلان و سید محمود باره قلیچ

[illegible]

بنابر برانه سري در پرنه اعظم آباد سر فارس بنيل جاگير خود ميگذاشتند چون
رايات بادشاهي بسمت پنجاب نهضت فرمود مرزا يان قابو
يافته در سنبل برآمده دست بتاراج گشادند و بجفي جاگيرداران
را کشته مال و متاع آنها را تصرف شدند و بر قلعه ديلي محاصره نمودند
اينمعي باعث آزار خلایق و شورش عظيم در مملکت گردید و جهت
عرش آشياني از استماع اين سانحه از پنجاب بسمت ديلي
توجه ديلي گشتند مرزا يان از ارض غریميت موكب عالي دست
از محاصره قلعه ديلي برداشته بطرف مالوه شافتند و آن ولايت را
محمد قلي بر لاش که از مرزا يان بادشاهي بود در گرفته مانند ويه تصرف
خود در آوردند بعد نزول رايات بادشاهي در ديلي جيوش مصوره +
باستيصال مرزا يان تعيين کردند در آن زمان سلطان محمود ثاني را
بر مان آبدار کشته و امرائي واقعه طلب شل سيد مبارک و عیاد الحک
و اعتماد خان يکي از بنابر سلطان احمد بابائي احمد آباد را که هنوز لبهر تميز
نرسيدند بود اسم سماء سلطنت و سرد اطلاق نموده سلطان احمد
ثاني نامزد و مدار حکومت و کامراني از پيشش خود گرفتند و چون او +

و حکومت آنجا را به دست خود در آمدن این ملک با و نیای دولت
قادر و شایسته این ضمیمه محالک محروسه میزند تا اینکه
بلون ازین دنیا دور می آید و آنست حضرت - از اشیا جل
الدین شاه نازی انار را که بر تافته بر خائنه خود منظر اصحاب و انش
و نظار گیان ارباب بنیش محبوب و مسطور نمایند که از بد و آفرایش
در عالم کون و فساد زوال هر دولتی بنا بر تخم لغاتی که در فرعه صدر ارکان
دولت و اعیان سلطنت کشته می شود بآبباری بد طینان
واقو طلب و سخن جناب جمال الخلیف روئیده یو ما فیه و مار لیثه
کینه بهر سود و اندیشه بفران لخمای الی شمر و بار و میکشت و شکر
منعم حقیقی که موجب از و یاد آلا دست بر طاق نشینان می نه
دزد و من طوق ای وافی بدایت لئن شکرتم و لئن کفوتم لازید نکره ان
عن ابی لشدید سبب القطاء ان نعمت میشد بوده است
و بمضمون صداقت مشون ان الله لا یخفی و اما بقوم حتی یغیو
اما النفس عظمی الاهی تغیر و تبدیل یافته متغیر زوال میکشت
و انواع فتن و اقسام محن عاید حال شان میگردد و با صاحب دل و نسی دیگر

[illegible]

که آمده بر تخت ابا و اجداد خویش ممکن شود چنانچه او محمد روشن اختر این
مجد جهان از شاه بادشاه را بر جناح استیصال لبواری فیل کنیا لوب را روانه
ساخت لوب قطع منازل بتاریخ پانزدهم شهر ذی قعدة سال یک هزار و یکصد و
سی و یک بر او زک فرمانروای برآمده خود را محمد شاه موسوم ساختند و
در شهر ریج الثانی سنه یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری بر فردوس
برین خزانند و در جوار حضرت خواجه نظام الدین اولیا واقعه دار انحراف
شاهجهان آباد و قد شریف قرار یافت مدت سلطنت که در ایام
فتح الدرجات شاهجهان ثانی داخل است سال هشتی و شش و نیم
در عهد انحضرت شش کس لهو به داری انیمه صوبه مقرر شدند
جلوس ابوالنضر مجاهد الدین را به شاه ابراهیم خان ابن
فردوس در آرمه ماه خرداد در روز سه شنبه شهر جمادی الاول
سال یک هزار و شصت و یک هجری در مقام گوزره تعلق پانی پت
بنگامینکه بعد از فتح ابدانی مساودت فرموده بودند اتفاق افتاد بتاریخ
دوم شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری بنا بر عدم موافقت
صحبت وزرائی مختلف شدند مدت فرمانروای شش سال

بجاک سپردند یک نفر بمرتبه صوبه داری فائز شده بود
شاه شهید ابوالمنذر محسن زید بن محمد بن میر شاه زید بن ابی
بن فضل نزل بهار شاه اسیر و ششم شهر و آنجا سال یکبار و یکصد
بست و چهار بجری در لواحي مستقر انحرافت اکبر آباد لجه منظر شدن
جهاندار شاه عم خود خطبه و کمر بنام خود نموده و ششم شهر ریح الاول
سال یکبار و یکصد و سی و یک لجه معتکف شدن بدرجه شهادت
رسیدند و در مقبره جمالیون بادشاه واقعه دار انحرافت و بلی بجاک سپردند
مدت سلطنت تا ایام سلطنت جهاندار شاه شش سال
ولبت و پنج روز در عهد انحرافت پنجکس لجه صوبه داری این صوبه
ممتاز شدند بایستای حضرت شاه جهان در کائنات و در جوار
بارگاه حق در قریه ایشان بن فضل نزل بهار شاه اسیر و ششم
شهر ریح الاول یکبار و یکصد و سی و یک در قلع و ارک دار انحرافت
شاه جهان آباد روئی نمود و در لبت و سوم شهر ریح المرجب
سنه اله بنا بر عارضه جسمانی یعنی تب و دق و صیت به تخت
نشینی برادر مهین خود محمد رفیع الدوله نموده ازین جهان در گذشت

٥٦

[illegible]

در قلعه مستقر الخرافت اکبر آباد روی نمود و دست گهری شب دوشنبه است
و ششم شهر رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری ازین خالدران بجام
جاودانی خرامیدند و در مقبره واقعه اکبر آباد بجاک سپردند و دست سلطنت
فرمانروائی شمس و دو سال در ایام اعتکاف واقعه ارک بمقت
سال و در عید انحضرت دوازده کس لهجوبه داری اینصوبه بمقرر
شهرند جلوس ۳۰ نفر است و در وقت رجب در ایام محمد زاده
نیز به امامگیر و شاه بازار شاه بادشاه غازی جلوس اول
در باغ روز جمعه غره شهر و قعده الحرام سال یکهزار و شصت و شصت
هجری و جلوس دویم که در خطبه و سکره و لقب مقرر شد روز یکشنبه
بست و چهارم ماه مبارک رمضان سنه هزار و شصت و نه
در قلعه ارک دارالخلافه شاهجهان آباد و دویم روز دوشنبه
بست و هفتم شهر و قعده الحرام سال یکهزار و یکصد و پنجاه و مقام احمد نگر
مضاف صوبه دکن بجام دیگر رحلت فرموده و جنب فرار
برهان الدین اولیا منزل گزید و در گاه حفرت برهان الدین غریب
قدس اله سره و قلعه آباد که برهمنه اشتها دارد بر بمقت کروی

دیار شدند و از اینجا ساودت نمود و در اوسط شهر ذال الحرام سنه نهصد و شصت
و دو بار در مملکت هندوستان راز دست باغبان انتراع فرمود متیاهی
ساختند و در کورت سلطان بهادر در گذشت و سلطان محمود ثانی را
کشته و سلطان احمد نیره شکر خان را بسلطنت برداشت بود که در سیزدهم
شهر رجب الاول سال نهصد و شصت و سه در دارالملک دلی آنحضرت
بجام جاودانی برافراختند در همان خطه پاک اکنون بمقبره سالیون بادشاه
استوار دارد و خاک سپردند و سلطنت را از ابتدای جلوس
در ندرت و پنج سال و دو ماه و دو روز از سلطنت خود گذرانیدند
چهارمین پادشاه از سلسله این پادشاهان در قریب نصف
لنهار یوم الجده و دهم شهر رجب الثانی سال نهصد و شصت و سه در عیدگاه
خطبه کلانور القان افتاد و در آن وقت در گجرات سال سیوم تخت نشینی
سلطان احمد نیره شکر خان بود و بتاریخ چهاردهم شهر رجب المرجب سنه
نهصد و شصت و هجری که از حکومت مظفر ثانی سیزده سال سپری
گشته بود که مملکت گجرات بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده
ضمیمه ممالک محروسه هندوستان شد و با نچه از سوسورق کلام آمیده واضح میشود

[illegible]

درین معنی محض از فضل است اینزدی و حسن نیست اینوالاد و دمان است
منجی نماند که در آغاز سنه شصت صد و یک هجری قمری در شهر
صاحب (۱۰) دارالملک هندوستان را منجر سپاهت مدت یکسال
تمام این مملکت را در تحت و تصرف داشتند و در آخر سنه مذکور بدار السلطنت
سمنند متوجه شدند که سلطان محمود ببادشاه دلیه بود از خدمت افواج
صاحب قران نیز محبت خورده بگجرات نمر و ظفر خان که هنوز علم سلطنت
ناافراخته بمظفر شاه مخاطب نگشته بوده آمد چون از دواخیچشم داشت
ندید بصوب مالوہ خت کشیده چنانچه در مرات سکندری مندرج است
چون نوبت سلطنت و کهنی حضرت فردوسی و مقامی ظهور یافت
محمد بابر شاد شاه بنی شاه بنی سلطان از دواخیچشم در دواخیچشم
شاه بنی مندرج صاحب (۱۱) در دواخیچشم رسید از دارالملک
کابل متوجه کشمیر شدند و سال نهم صد و سی و دو در دلیه
دار السلطنت اگرچه مفتوح گشت و اکثر بلاد شرق رویه بتصرف داور
دند و بعد سلطنت انحضرت در گجرات او آخر حکومت سلطان
مظفر حلیم و بعد آن سکندر سلطان و نوبت سلطان بهادر رسیده

[illegible]

چون امر نظامت وزارت توأم است اختصار نموده کلمات علییه و
نام روز و شب و غیره قضا و قدر و احوال و غیره صاحب قریب الیقین و دور
انظار به بیان کرده اند که میسر است که در این امر دست یازد
و در بیان التماس چه سلسله علییه رفیع الشان و چه دودمان بلند مکان است
که از آبائی کرام و اجداد عظام تا حضرت ابوالبشر علیہ السلام در درجات
رفعت و معارج عظمت همه شاد و شهنشاد بادشاهی بخش با شاد
نشان آمده اند گویا خلعت فاخره و خرافت جهانیان و چاقب امیر و خطیر
سلطنت و کشورستانی بانه از قابلیت این نامداران صاحب تخت
و تاج خیاط ازل در کارخانه قضا و قدر و خفته و شنیده مرفیه لاهوت و عدالت
و محبه پسندیده جود و سخاست و اسباب علی الاطلاق در طینت
پاک نشان اند و خفته مقام حق الکریم حلال رخ نموده بنظر مامل نکر ندیده
بغزل معصود تصدیق و تحقیق بر بند سلاطین اناف و والیان اطراف
و اسبابین محالک او الیم سر و خسته چینان این خرمن و مقتبسان
این نور اند و بر خرافت مملکت آریان دیگر عالمی از دیار ایران و توران
و روم و شام و عرب و حبش روی ارادت یابین درگاه میآرد

[illegible]

محمود ثانی است مادر او جاریه که حامله بود برای اسقاط حواله من کرد چون ثبت
 حمل او از پنجاه زیاده گذشته بود سقت نگردید و این طفل زائید من این
 را به پنهانی پرورش میکردم الحال سوای این طفل وارث ملک
 نیست همه کس قبول کرده اورا بسلطنت برداشته بسلطان مظفر
 ملقب کردند اعتمد خان لاجپناه بجهت انتقام فتح خان بلوچ بر سر
 موسی خان و شیر خان که درین بودند لشکر کشیدند اما بنا بر عهد و قتل
 سلطان احمد که جمیع ارکان دولت او عالیف بر جان خود نیاورند و می بود
 چون کوالی پٹن رسید با موسی خان و شیر خان جنگ رود و در آنک
 ز دو خورد شکست برد اعتمد خان افتاد امرای جنگ بر میت خورده
 باجمه آباد آمدند باز در چند فرام آوردن لشکر شدند هر چند سعی بیشتر نمود
 لیکن از امرای نمیداد کسی به تعلقه خود رفته نشست اعتمد خان بالشکری
 که او را دست را و بار دیگر بر سر موسی خان و شیر خان رفته بر میت خورده
 باجمه آباد آمد و این واقعه در سینه نهاد و شصت و نه روی نمود الحاصل
 در میان امرالفاق و کشمکش بر افتاد اعتمد خان بالشکر سعدودی
 بیرون رفت و چیلین خان ولد عماد الملک شهرالعرف نمود

[illegible]

از آنجا که مبارک خان لویان که پدر او را در جنگ ماصوازه بسیر کرده و بی بهرام خان
بقتل رسیده بود آن دیوانه افغان در آن وقت انتقام بخاطر سید و قهر
بهرام خان کرد و نیز زن کشمیری سلیم خان پسر شیر خان که با دختر ازو بود
درین قافله همراه بهرام خان غریمیت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بهرام خان
آن دختر را برای پسر خود بگیرد و ازین رنگد نیز افغانان سرشده رش داشتند
بهرام خان درین ایام که در پشین بار اقامت گشوده بود همواره بسیر لبساتین
و منازل آن شهر میرفت روزی بسیر کول الی بزرگ که سیرگاه دلکش
است نشینی در میان دارد که بکشتی انجامید و در زنده بود درین هنگام از کشتی
برآمده سوار میشد آن جاہل باسی چهل افغان بقهر افغان بر کنار کول آب
آمد چنان نمود که بدین آمده بهرام خان آنجا را طلبید چون آن پے
سعادت مسرت و فی محابا خنجر کشیده انچنان بر پشت خان زد که
از سینہ اش برآمده و دیکه شمشیری بسیر انداخته کارش تمام ساخت
درین حال کلمه الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر جاری شد و درین عالم
در گذشت همراہان او از موقع وقوع واقعه این خبر بشنید و متوحش شده ہر کدام
بجائی شافت و بہرام خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکہ جمعی از قرا

[illegible]

تقبل سلطان سباله سیکر داعما د خان بدفع الوقت میگذرانید تا آنکه روزی
وجه الملک پنهانی لب سلطان پیغام فرستاد که امر سلطان مرا بوعده وزارت
امید دار سازند با قتل اعتماد خان میر دایم سلطان از روی نادانی باور کرده
بوعده وزارت و وفات اسمالت نمود و او اینمغنی را با اعتماد خان
گفت او جواب داد که تا من از گوش نشنوم مرا اعتمادی نیست تا آنکه
اعتماد خان را وجه الملک بنقام شب بخانه خود که قریب به در بود
برده در حجره پنهان داشت و لب سلطان پیغام فرستاد که من بسبب
خوف و هراس اعتماد خان علماست نمی توانم آمد اگر سلطان قدم
رنجه فرمایند تا عهد و میثاق بسته گردد و تختی را برای جلوس سلطان
بر در حجره که اعتماد خان را میخفت داشته بود نهاد و سلطان را که قضا
و انگیز شده بود آمده بر تخت جلوس نموده وجه الملک سخنان
را عاده کرده طالب عهد و میثاق شد سلطان از سادگی
انچه بوساطت گفته فرستاده بود با المشافه باز گفت بنوعی که اعتماد
خان تمامی را بشنید فی الحال خود را در حجره باز کرده گفت که من در
حق تو چه بیکر کرده بودم که بر قتل من عهد و میثاق می بندی بجز دیدن اعتماد خان

[illegible]

دیگری شترض ناموس نیکشت سردارده دوازده کده نهمیت خوده
کناره میگرفت و سردلشکر شهر می آمدند لجه چند روز مردم در میان آمده
کار بر مصالح می انجامید باز همان آتش در کاسه لوه حاصل سید میران
ولد سید مبارک اهل و عیال خود را بر داشت بکمر بهج رفت و سلطان
احمد را امر ایاچه آباد آورده قرار گرفتند لجه چند پی سید میران حسب الطلب
عماد الملک و اعتماد خان با احمد آباد درین اثنا باز میان عماد الملک
و اعتماد خان دانه نزاع پاشیده شد بتقریب آنکه سلطان احمد باز
مخفی لجه الملک سازش میماند عماد الملک پس خود را که چنگیز خان
نام داشت از بهروج طلبیده و عماد خان تا تارخان غوری را از جونه
گده طلبیده داشت بیرون شهر برآمده شکر از اطراف جمع نموده
لجه الملک پیغام داد که از شهر برآمده بجای خود رود و عماد الملک چون تاب
مقاومت در خود ندیده با الف خان حبشی برآمده روانه بهروج شد
و الف خان را نیزوده داد و اعتماد خان نگهبانان خود را پاسداری سلطان
تعیین نموده لغزاع بال بر سر نه حکومت تکیه زد حاجی خان را الف
پرگنه کثری جاگیر داده لوله خود نمود و موسی خان و غیره را خدمت جاگیر

نمود کرده اما اختیار تمام مملکت بدست اعتمادخان و عمادالملک که با هم دم
مساوات میزدند بود گاهی مردم اعتمادی اعتمادخان پاسدار سلطان را
میگرفتند و گاهی مردم عمادالملک را میداشتند اما مشیت این بود
به زوال دولت سلاطین کج اقیه لخلق پذیرفته بود و با وجود عهد و میثاق
مکود یا میان متعلقه در فراره و در حکم لفاق یکه گیر را میباشند و با یک
تصویر قیامان را میباشند و هم تعالی و عیدال سید مبارک در اصلاح
حال ذات البین کوشیده اطفائی نایره میفرمودند و فی بدین نهج
گذشت تا ماه لفاق میان عمادالملک و اعتمادخان سر و کار و سلطان
احمد هم بنابر خلاصی خود از دست اعتمادخان و عمادالملک در خواست
و اعتمادخان رنجیده پیش مبارک شاه رفت و او را خبر داشته
باین صوب آورد سید مبارک این واقعه نیز اعتمادخان را به قیام
دلپذیر و اعطت کوشش نفر فرمود از آن خیال یا اطل با زد داشت
و اعتمادخان آمده بامروز است به دستور سابق مشغول شد سلطان
احمد دید که از عمادالملک هم اراده اوله لفاذ امور سلطنت بوده باشد
صورت نه لیت و باز بدست اعتمادخان را اگر فشار شد و او انتقام

[illegible]

اگر نام الملک رسید و اعتماد خان سار و طائر بخوابد گذراشت لهذا
مخفی قرار آوردن سلطان و آمدن خود تا بایسد مبارک درست نموده
بنگانه هیچ که سید رسید بموجب قرارداد الفت خان و عماد الملک
سلطان را برداشته نزد سید مبارک آمدند اینمختی بایست قرار
نام الملک کردید که مفصل در تاریخ مذکور مسطور است سید مبارک
و اعتماد خان مؤسسه سلطان باجمه آباد آمدند و از آنجا بتعاقب نام الملک
که در کوهستان پال رفته بود برآمدند و اختیار الملک را اعتماد خان ازجا
خود در بلده نائب مقرر نمود و او در دوروزه غیبت سلطان رسید
و اعتماد خان با حسن خان دکنی و فتح خان بلوچ اتفاق نموده +
شاهونامی را که عمومی سلطان بود بسلطنت بر داشته بازار
فتنه گرم ساخت چون اینجنبر بمساح سید و غمزه سید از بیروج
مصاددت نموده متوجه احمد آباد شده در منزل محمود آباد رسید
از امرای باغیه شاهپور را برداشته متوجه استقبال گشتند و در
موضع ادیره چهار کروی احمد آباد مصاف واقع شد شاهپور امرای
باغیه لغز را آورد و سید سلطان را گرفته به فتح و غیر در پی در احمد آباد

[illegible]

سلطنت احمد خان بن احمد خان بن احمد خان بن احمد خان
پنج ساله از آنجا که پانزدهم شهر رجب الاول سنه نهصد و شصت و یک
هجری در مقام محمود آباد با اتفاق امر خوانین با قدر و جاه سید مبارک بازو
سلطان گرفته بر تخت سلطنت اجلاس داده بسلطان احمد بلوغ
گشت و در همان روز دست ارادت بسید مبارک داد و امر وزارت
باعتماد خان قوئلین گردید چون سلطان خور و سال بود امر اقرار داد چنین که
دند که تا بلوغ سلطان خزان ملک را با یکدگر قسمت نموده بگزیند و هر
کس سرحد خویش نشسته پاش فتنه و آشوب محافظت
بنور میکرده باشد مفصل این مجمل حواله امرات سلندری است
چون خبر اجلاس سلطان احمد و قسمت ولایت بمبارک شاه
یاد شاه آسیرو بریان پور رسید بقصد کجرات لشکر کشیده بان طرف
دریای نرید امحادی بهرچ معسکر آراست از استماع خبر ثوبه مبارک
شاه امرای گجراتی سلطان احمد شاه را بر داشته بمقابل آمدند فاصله در
میان بجزجوی نرید انبوه آمد و شد سفیر او پیام بوساطت سید مبارک
مهم ابله انجامید و مساودت نموده متوجه احمد آباد شدند اما درین آمد

[illegible]

نایاک خود را جمع نموده دست لهرف در اسواال و اسباب سلطانی
کشوده لباس فاخره سلطان در بر نخوس خود کرده و گلویند جواهر قیمتی که در
گلو سلطان بود بگلوئی نام مبارک خود بست و بکیرسی مهکلن بجا
که فاضله سلطان چون سگ بر آن بنشست سگ نشیند بجای
کمیای و افح گشت و آفتابه لگن مرصع پیش داشته لبشکل مسواک
کردن و بنیاد حکم رانی و تقلید جهانبا پی شروع کرده اسپان خاص سلطان
را سینه زین و سراف رنای لفره و طرابا صما اتفاق خود بخشید و حکم بر اطلاق
زندانیان کرد و مردم که با و متفق شده بودند زرنای و اسپان را گرفت
کناره کشید بران بد بخت با مسعودی مانده بود درین اثنا خبر وحشت
اثر در خاص و عام افتاد و انتشار یافت بگوش مجربان سلطان
مثل عماد الملک سرخیل رومیان و الف خان جشی سرکرده حبشیان
و غیره رسیده احتیاج استعجال متوجه بارگاه سلطانی شدند اول
خرائن را متغفل ساخته بمحمدان سپرده متوجه دفع بران گشتند آن
بد بخت با جماعه که با او بودند برآمده ناگاه سیردان خان بهمنی از امرایان
سلطان بودند از پیش بیده شد بران گفت که بیا سیردان خان

[illegible]

چون کوفت خدمت عارض حال شده بود سربالین استراحت +
بخواب رفت و بیدار شد شربت آبی طلب داشت بر آن نام
که شربت دار بود شربت مسموم نخوردن سلطان داد بعد از کمی سلطان
متغیر الحال از خواب بیدار شده استفراغ نمود بر آن را طلب داشته
گفت که ای بدبخت این چه شربت بود که بمن دادی بر آن گفت
که بنابر کوفت خدمت مجلس مولود شریف طبع سلطان بر هم شده
است استراحت باید فرمود تا بر طرف گردد پاسی از شب گذشته
بود که سلطان باز بخواب میل نموده چون چشمش گرم شد بر آن
بی ایمان خنجر بر آن حلق چنان راند تا صبح رستی بیدار نشود و این واقعه در شب
جمع روی نمود توله سلطان در سنه و دو بود یازده سال از عمرش گذشته
بود که بر تخت سلطنت جلوس نمود و قریب بیصده سال
پادشاهی کرده در سن لبت و شصت سالگی بر تبه شهادت
فائز گشت از محمود آباد بخش سلطان را آورده در قبه سلطان محمود
سکندره واقع سر کبچ دفن کردند از سلطان شهادت یافته تاریخ این
ماجره استفاده میگرد و العقبه بر آن تفاوت نشان با جمعی از بی باکان

[illegible]

پرستش می نمودند و می گفتند که این پروردگار من است که بار از
مهلک نجات داده صاحب مرآت سکنند ری از ثقات معاصر سلاطین
عاقبت محمود نقل نمود که سلطان یحایت فقیر دست بود لوصه
فاطمه کمال بیمار قدر داشت چنانچه جایهای تعمیر نموده و مکانها ساخته
و بر آن خدام گذارشته که از رنج و راحت قدر ایا خبر بوده مایحتاج آنها
میهن ساخته باشند و اکثر اوقات اغذیه لطیف و لذیذ که بمذاق
سلطان خوش میباید فرمود که آیا بغیر از این جنس طعام میسر می باشد
حاضران عرض کردند که قدر ایا کجا دست رس این طعام است
حکیم میگردند که این نوع طعام بسیار تحفه بخت لغو ارساوند و در هوای
زمستان قیاماتی زیبا بابل صلاح که مساجد و مدارس سکونت داشتند
میفرمود چون بجای قلانشان انرا سیفر و ختنه حکم کردند که لحافها باندازه
پوشش یک جماعه سیاه ساخته باشند تا شاید به بفرخت آن
متفق نشوند و نیزم بسیار بر سر هر کوچه و بازار و به شب می فروخت
تا که انجماء بیسایمان بیاسایند و مقرر شد که در موسم بر میوه اول
لغو ارسایند من لجه محفل سلطان می آورند چون دل سلطان

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سلطان از اطلاع اینموجی نهایت متعجب شده و آنها را بایست اینکار و بیگانه شده
بودند و التماس گرفته بپایانند و عداوت ملک استقامت بسیار کرد و مشاراً الله در
خواست خضعت زیارت صحن الشریفین نمود و سلطان پذیرفته به بند بروت
فرستاد و در اینجا البت و مفتی شهر رمضان سنه هفده و پنجاه و دو و دعو و عمر و عداوت ملک
را شکستند و بدین واقعه سلطان سید مبارک را بر سر دریا خان و عالم تعین
فرمود و بدین قتال سید منظر و منصور گشت و دریا خان و عالم خان را از سرحد ولایت
گجرات بر آورد و آنها نزد شیر شاه رفتند و اقتدار سلطان کرد و دیگر معاودت
نمود و بعد از کثرت نامی را بنحطاب اعتماد خان و جمیع دیگر را خطابهایی را چند از آن
داشت و اعتماد خان نهایت پیش آمد نموده محرم را از سلطانی
شد چنانچه در محل سر امر موجب امر سلطان در سر انجام مهام اهل ضرر که
مفصل در مراتب سندی مرقوم است می پرداخت روز بروز امر سلطنت
از سر لشکری تازه گرفت امر او سپاه را اگر سپاهان و قید و ربط ضبط
خود در آورد که یکس را بحال عدول حکم نبود در آن زمان بخاطر سلطان
و غنچه شیر فالوه راه یافت و درین باب باصفی خان وزیر مشورت
فرمود و او گفت که من تسخیر ملکی را بشما ^و دلاالت کنم که علم از فالوه

[illegible]

گرفتند اما اندک جمعه هر یک ششم سلطان رسید همان لحظه را از خوش بستان
محافظة نمودند سلطان بار دیگر بطریق سابق نظر بر گشت عالم خان
و وجه الملک و مجاهد خان و مجاهد الملک که عمده امر بودند و لو بیت
پاس سلطان را امید داشتند بعد از رسیدن به احمد آباد بهمان قمر اریاسدا
ری سلطان می نمودند تا در میان امر اتفاق پدید آمد و اریاسدا اری اظهار
ملال نموده روزی با خود کنکالیش در میان آورده گفتند تا کی سلطان را
باین قسم بگهانی باید کرد و مصالحت اینست که سلطان را سیل چشم
کشیده کودکی دیگر اجلاس باید داد بلکه چه احتیاج کودک است
مملکت را با یکدیگر قسمت کرده هر کدام بسره خود نشینند چنانچه قرار
تقسیم ملک که فلان مکان بفلان تعلق یابد تا آنکه بمیان شان لغت
واقع شد تا آنکه الملک نهانی سلطان را آگاه ساخت آخر شب سوار
کرده حکم بتاراج خانه عالم خان و وجه الملک که رئیس امر بودند نمود
و گریختن آنها و تفصیل این اجمال در مراتب سکندری مندرج است الحاق
صل مرتبه دیگر امر سلطنت بدست سلطان درآمد و امر وزارت با فضل
پنهانی که سابق وزیر سلطان بهادر بود مقرر ساخت و خداوند خان و آصف خان

15.

[illegible]

که بعضی امرا یان قدیمی را بر طرف ساخته جماعه نو و تازه را پیش باید آرد
بالفعل تا علاج دیگران کرده شود سلطان علاء الدین لودی برادر
سلطان سکندر لودی پادشاه دلی که در زمان سلطان بهادر آمده
ملازم شده بود و شجاعت خان در جنگی که با دریا خان واقع شد همراه بودند
از میان باید برداشت سلطان باینچ یک از وزیران او امر استصواب
نافرموده حکم کرد تا این دو امیر را که در زده زیر در آویختند و خود در خلوت
در آمده تاسه روز کسی را بار نداد و روز سیوم عالم خان بجماد الملک گفت
سلطان علاء الدین لودی و شجاعت راسه روز است که زیر افتاده
شمارفته بسطان عرض نموده رخصت و دفن حاصل کنند عمار الملک
بدریا آمد چرچی مخاطب بمحافظ خان از پیش سلطان بیرون آمده پرسید
که شمار رخصت جاگیر یافته از باز آمدن را باعث چیست عمار الملک گفت
بسطان عرض کن اگر حکم شود علاء الدین لودی را دفن کنند آن سفیه از
دل زهره نموده از روی اعتراف انملک امروز این دو نمک حرام را هسته
اند غریب جمع دیگر از بابیشان ملامتی خواهند ساخت از استماع این تیش
در نهاد عمار الملک افتاد عالم خان را انچه شنیده بود آگاه ساخت و گفت اگر

که رفتند دریاخان روز دیگر بود اطلاع رفتن سلطان تمیز ماند اما چون
خزانہ در دست داشت یکی از برادر سلطان احمد بانی احمد آباد را پیدا
ساخته سلطان مظفر مخاطب نموده خطبه و کلمه بنام او کرده قریب
پنجاه و شصت هزار سوار فراهم آورده بقصد سلطان و عالم خان برآمده
بعد از فی فزلقین جنگ صعب روئید و سلطان محمود شکست یافته
دریاخان مظفر و منصور و بادشاه تراشیده خود مساودت نموده بدو
لقه آمد اما چون طالع سلطان محمود قوی بود بار دیگر با وجود مخلوب
شدن مردم از چهار طرف فوج فوج و جوق جوق نزد سلطان و عالم خان
اجماع نمودند و از لشکر دریاخان هر روز برخاسته می رفتند و در اندک
فرقی بار دیگر لشکری فراهم آمد دریاخان از مشاهده این حال صلاح
در بودن دمو لقه ندیده متوجه احمد آباد شد چون بشهر رسید مردم
شهر بمحانت پیش آمدند و از قهر او حیرت بشهر درآمده با سمالت سپاه
و رعیت پرداخت با وجود آن مردم برخاسته نزد سلطان می رفتند دریاخان
از وایمانیکه مردم شهر او را گرفته نزد سلطان میزدند قبایل و ذخائر خود را
بقلمه چنانچه فرستاده خود پیش مبارک شاه بطرف برانپور

[illegible]

که رفتند دریاخان روز دیگر بود اطلاع رفتن سلطان میماند اما چون
خرانه در دست داشت یکی از برادر سلطان احمد بانی احمد آباد را پیدا
ساخته سلطان مظفر مخاطب نموده خطبه و کلمه بنام او کرده و قریب
پنجاه و شصت هزار سوار فراهم آورده بعهده سلطان و عالم خان برآمده
بود لاف میفریقین جنگ صعب رونداد سلطان محمود شکست یافته
دریاخان مظفر و منصور و باده شاه تراشیده خود مساودت نموده بدو
لقه آمد اما چون طالع سلطان محمود قوی بود بار دیگر با وجود مغلوب
شدن مردم از چهار طرف فوج فوج و جوق جوق نزد سلطان و عالم خان
اجماع نمودند و از لشکر دریاخان هر روز خبر خاسته میفرستند در اندک
فرستی بار دیگر لشکری فراهم آمد دریاخان از مشاهده این حال صلاح
در بودن دمو لقه ندیده متوجه احمد آباد شد چون بشهر رسید مردم
شهر بمخالفت پیش آمدند و از قبر او حبر البشر درآمده با سمالت سپاه
و رعیت پرداخت با وجود آن مردم برخاسته نزد سلطان میفرستند دریاخان
از وایه اینکه مردم شهر او را گرفته نزد سلطان ببرند قبایل و دخایر خود را
بقلمه چنانیز فرستاده خود پیش مبارک شاه لبطرف برانپور

[illegible]

که رفتند دریاخان روز دیگر لود اطلاع رفتن سلطان تهمیناندا چون
خرانه در دست داشت یکی از برادر سلطان احمد بانی احمد آباد را پیدا
ساخته سلطان مظفر فخر طالب نموده خطبه و کعبه بنام او کرده و قریب
پنجاه و شصت هزار سوار فراهم آورده بقصد سلطان و عالم خان برآمده
بود لاف می زد و یقین جنگ معصب روئداد سلطان محمود شکست یافته
دریاخان مظفر و مشهور شد بادشاه ترانیده خود مساودت نموده بدو
لقه آمد اما چون طالع سلطان محمود قوی بود بار دیگر با وجود مغلوب
شدن مردم از چهار طرف فوج فوج و جوق جوق نزد سلطان و عالم خان
اجماع نمودند و از لشکر دریاخان هر روز بر خاسته می رفتند در اندک
فرستی بار دیگر لشکری فراهم آمد دریاخان از مشاهده این حال صلاح
در بودن دمو لقه ندیده متوجه احمد آباد شد چون بشهر رسید مردم
شهر بمحالت پیش آمدند و از قبر او حبر البشهر در آمده با سمالت سپاه
و رعیت پرداخت با وجود آن مردم بر خاسته نزد سلطان می رفتند دریاخان
از او ایستاد و مردم شهر او را گرفته نزد سلطان بر بند قبال و ذخائر خود را
بقعه چانپانیر فرستاده خود پیش مبارک شاه لطف بر رانپور

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

میگفت که من در کار این جوان یعنی سلطان حیرانم یا غافل صاحب
کمال است یا البی بیهیال اتفاقا بجزئی عالم خان لودی از دریا خان
رضعت جاگیر حاصل نموده رفت بنا بر چیتی که مفصل در مرآت سلطنة
مندرج است از دریا خان خاطر کرانی بهم رسانیده درین اثناء فرسید که
عماد الملک در مالوه که بقادر شاه پیوسته خصوصیت بیشتر از بیشتر
بهم رسانیده است دریا خان از اطلاع اینمختی رنجیده بقادر شاه از زبان
سلطان محمود ثانی فرمان صادر کرد که عماد الملک را گرفته ارسال دارد
یا از ولایت خولیس اخراج نماید قادر شاه جواب بروفق مراد داد دریا
خان بر آشفته خیمه سلطان را بنرم لشکر کشی بر سر قادر شاه بیرون برد و محلهای
کماند و مل قریب تالاب کانگریه فرود آمد و فرمان جمع لشکر با طرف و
الکاف مملکت فرستاده و خود هر روز لوب القضای یکپاس روزی
سلطان یک ساعت نشسته معاودت در شهر بخانه خولیس نموده
بعیش و طرب اشتغال داشت تا سلطان فور و سال بود و هر
طریق گذرانیده تحمل می ورزید چون قدرت نداشت قرین غم و انهم
می بود تا آنکه روزی دریا خان سلطان با سید مبارک بخاری بجهت

[illegible]

شده بتمام دل ملک را نی نمود و سلطان خود را از فرط دانائی و تقضائی
وقت بر تجاehl زده هر چه از طب و بسی امور ظاهری و باطنی میدید
مطلبی نشیندنی کم و زیاده بود و زیر لغت چنانچه آنها در کار سلطان
حیران بودند لاجد چندین دریاخان را بخاطر رسید که عماد الملک را
اینسان برداشته ز فام اختیار مملکت را بی اغیار بد قدرت خود
در آورد و بنا بر آن سلطان را به بهانه سیر و شکار تالب آب
مهندری که برسی کر و سی بلده بدست برد و لشکر انجوسی را از اطراف
فرایم آورده لجماد الملک پیغام نمود که بکلم سلطان از احمد آباد بر آید
و بجایگزین خود رود عماد الملک ناچار لصبوب جمال و ارمال جایگزینش
رفت دریاخان سلطان را گرفته متعاقب عماد الملک بر آید
تعاقب کنان تالو احمی بر تان لپور رسیده بمبارک شاه پیغام
نمود که عماد الملک را گرفته بفرستد چون اینمغنی از مبارک شاه لجمال
نیاید قراچینگ داده در حوالی داکتری سمر که قتال آراسته شد
مبارک شاه شکست یافته پناه لقلعه اسیر برد و فیلا
نامی و اثاثه سلطنت او بدست سلطان محمود افتاد

بالثکر جز استوجبه مزا شد و در لواحق قصبه مذکور مصاف روداد و مزارا کبر
 شکست یافت رفت اما چون عرفیه امر اشتعالیه شهادت سلطان
 بمحمد شاه فاروقی رسید با همی پس اظهار این معنی نکرده و بیعت الحزن
 نشسته در مفارقت سلطان آقادر غم و اندوه قرین حال گشت که
 روز بیفتاد از شهادت سلطان رخت هستی بر لبست چون خبر احوال
 محمد شاه یا امرای گجرات رسید بالفاق گفتند که سوای محمود خان بن
 لطیف خان برادرزاده سلطان بهادر وارث ملک نیست و +
 محمود خان بموجب فرموده سلطان در حبس محمد شاه فاروق بود و او را
 در قصبه تپاول من اعمال خاندیس حواله شمس الدین کرده بودند و
 بموجب نوشته امرای گجرات شمس الدین محمود خان را بصوب
 گجرات کسبل ساخت که در ملک آبا و اجداد خویش مشغول
 شود مخفی نماند که خیر واقعه سلطان بهادر با طراف و اکناف رسید
 از آنجا که از روز شکست یافتن سلطان بهادر و نهی عظیم و فتور جیم
 در سلطنت گجرات راه یافت پیشکش شانان و کهن ساد و رفرف
 و غیره که تفصیل در صدر این اوراق در ضمن واقعه دومیم به نگارش آمده انقطاع

قلعه چتور و ملک شمشیر الملک حاکم قلعه اجمیر با اتفاق یکدیگر با فوج
قریب بیست هزار سوار بنواحی بلده پُتن رسید و عرض داشت به
سلطان بهادر نمودند که اگر کلیم بکنک یا دگاران ناصر مرزا شود اقدام نمائیم
سلطان در جواب نوشت عنقریب مرا رسیده دانند تا آنوقت
بکنک نه پردازند و خود بر جناح استعجال آمده باشند ملحق شد از
استماع رسیدن سلطان به آنخود و دگاران ناصر مرزا احترام نموده با جمیع آباد
شافت و از استماع خبر سلطانی لشکر نائی عسکری و غیره متفرق
از هر جانب آمده بسلطان پیوستند سلطان غریمیت احمد آباد
فرمود مرزای سلطان در مقام محمود آباد مصاف روداد چون در ملک
بیگانه استقامت نتواند شد روانه خدمت حضرت جنت
آشیانی شد مدت توقف مرزا عسکری و امرای دیگر مذکور در اولکه
کجرات نه ماه و چند روز بود سلطان بهادر بجا بنای تیر توقف نمود بنابر
فتنه فرنگیان و ساختن قلعه خبری ردیو سلطان نهایت تاسف
داشت و در تدبیر اخراج انسانی لود و سبب بنای قلعه فرنگیان در خبر
مذکور در تاریخ مسطور است آورده اند چون با فرنگیان از مدودی ملا

[illegible]

جنت آشیانی شد و مکرر رسل و رسائل در باب فرستادن یا اخراج کمر
 دن سرز از دار الحکمت خویش در میان آمد چنانچه سواد مراسلات مسطور
 در تاریخ مذکور ثبت است نائره عداوت فیما بین هر دو بادشاه مشتعل
 گشت بالجملة سلطان بهادر از زند و لبر نمیت فتح چیتور علم بر افراخت و +
 پیشوای این کار بر وی قان تفویض فرمود و وعده نمود که بعد فتح قلعہ باد و والہ
 خواہ شد بعد آن حین استماع یافت کہ حضرت آشیانی لبر فم محاربہ
 سلطان بہادر در مقام گوالیار رسیدہ چون سلطان بہادر بہ محاصرہ چیتور
 و محاصرہ کفار می پرداخت توقف و زریہ تشرعہ بودند تا از پردہ غیب بہ
 رونمایہ چون از ارادہ حضرت جنت آشیانی سلطان بہادر آگاہی یافت
 تا تا رضان لودھی را با سہ ہزار سوار تعین فرمود کہ براہ خط بیان عارم صوب
 دہلی شود بمخیاں اینکہ اگر حضرت جنت آشیانی متوجہ گجرات
 شوند او بہ دہلی رفتہ منفوق شود ناچار آنحضرت العود احد لو بیان
 معاودت خواہند فرمود از قمریرات آسمانی از غلط فہمی تانار
 خان لودھی اینمغی صورت نہ لبست و او از بنڈال مرزا بر او +
 آنحضرت شکست یافت الحاصل کار محاصرہ قلعہ چیتور بہر نہضان

[illegible]

انجا را لشو و سلطان متوجه دارالملک خویش گردید چون محمد آباد رسید لباد
چندی خبر آمد از بندر دیو که فرنگیان با جهازات و لردات بسیار ایگن
انجا آمده اند سلطان یلغار فرموده در یک روز بمحمد آباد لشرف برد و بمحمد شاه
اسیری فرمان فرستاد که تا از اسیر لوبیمبت تسخیر قلعو چیتور روانه گردد
و خداوند خان حکم فرمود که بصوب قلعو چیتور کوچ نماید چون آنها بمنده رسیدند
وکلای رانا آمده لوبض رسانیدند که هر قدرستی که سلطان مرا فرماید بجان منت
داریم و از سر تسخیر چیتور در گذرد التماس آنها بد رحبه قبول نیافت و افواج
سلطانی رسیده قلعو چیتور را محاصره نمودند و قاربتهی صان تنگ گردید
افراد امر بنا بر غریر التماس مادر بکر حاجیت ولد رانا سالکاله من قدیم
خدمت سلطانم جان بخشی فرموده کمز رو تاج و کلاه مرصع بابت سلطان
محمود بی که در قیمت آن جوهریان اعتراف بنادانی نموده بودند در روز
شدت سلطان محمود بدست رانا افتاده بود با پانصد لک تنگه
که مبلغ پنج لک رویه باشد با صد راس اسب و ده زنجیرین پیشکش
گرفت که کوچ فرمود و از انجا ملک سیربان الملک و مجاهد خان را بلیشکر
انبوه از برای تسخیر قلعو رسته بهر و ملک شمشیر الملک را باد و از ده هزار

که چنانچه از دست میدی بهویت پس من نذر آن گرفته رانا با چهل هزار
سوار و پیاده بیشمار یکمک می ارد تا رسیدن بجبل و حواله باید گذرانند سهند
آمده لبرض سلطان رسانند که امروز لکمی سین را خصمت شود فردا قلع
را خانی خواهد ساخت سلطان رخصت داد و روز دیگر انتر فراداد و پیروزه
ظاهر شد و خبر آمدن رانا یکمک بصبح سلطان رسید محمد شاه آسری
و عماد الملک را بر سر رانا تعیین فرمود عماد الملک کیفیت انبوهی +
لشکر را معروض سلطانی نمود بنابر آن اختیار خان را در محاصره گذاشته
خود اینبار فرمود آورده اند که در شبانه روزی سیف داد کرده راه قطع کرده
باسی سوار بلیشکر پیش محکم شد با سوسان تا خبر رسیدن سلطان
را رسانند و او بجزر استماع تاب متفاوت نیاورده یک منف
عقب نشست و متحده را نترد سلطان فرستاد و عذری چند بتر از گناه بهیما
آورد باین بهانه میخواست که معلوم نماید که سلطان خود درین لشکر آمده
باشند درین اثنا خبر رسید که الف خان از گجرات باسی و شش هزار
سوار و توپخانه و افیال بسیار رسیده رانا فی الفور طبل حیل کوفته و ولغار
نهاد سلطان نیز تعاقب او لبیرعت تمام یلغار فرموده بچنور رسید اما

[illegible]

خوانده شد سلخ شعبان سنه مذکور مراجعت فرموده بمحرم آباد باتنی چند بطریق
اینجا تشریف آورد در سنه نهصد و سی و هفت یونیمت تسخیر ولایت باکنند
کثیر و از اینجا بتوقیزی که مفصل در تاریخ مسطور است به تسخیر قلمه مند و پرداخت
بعد از مرضی چند روز محاربه جنگ و جدل لبست و نهم شهر شعبان المعظم سنه
مذکور سلطان یزیدات خود باتنی چند از خاصان از جانب دیوار خاصه
قلمه که مرتفع ترین مکانها بود برآمده قلمه مند و را مفتوح ساخت سلطان
محمود که حارس مند و بود که نخته در کوشک خود در آمد و بتاریخ دوازدهم شهر
محرم الحرام سنه نهصد و سی و هشت محمود خلجی با پسران خود آمده سلطان
را ملازمت نمود سلطان بهادر محمود خلجی را با پسران مالف خان و
اقبال خان و آصف خان نیز دیکر بگجرات بفرستاد امراء مذکور را در نذر
دیکر قصبه دهم که سرحد گجرات است بار اربعه پال و کولیان که لقبه
خلای سلطان محمود خلجی فرام آمده بودند جنگ بمیان آمد و محمود خلجی
در بین گیر و دار شته شد تمام ملک مند و در تصرف سلطان
بهادر در آمد و حارس و فوج بهادر در اینجا تعین فرموده و موسم بر شغال
آل سال را بفارغ البال بالائی قلمه مند و بعیش و عشرت گذرانید

قحط بود بموجب حکم سلطانی لشکرهای متعددی فرمود هرگاه خود سوار
شد بر قعبه کم از یک اشرفی نمیداد چون در لواحي سلطان پور و نذر بار جمعی نفعی
ران را فراهم آورده هنگام آرائی داشت لهذا فوجی بدالفوب لعین فرموده
بود جنگ و جدال لطیف خان زخمی بدست افتاد پیش سلطان +
می آوردند که منزل مرعده مرغ رخش از نفس غصری به پرواز نمود و لیکن
راموسوم ساخته دریا پنزدیم شهر بیچ الاول سنه نهصد و سی و سه سلطان بهادر
لبنم سیر و شکار متوجه بندر کنهایت شد بنابر منارعت پسر آن ملک ایاز
متوجه شورتیه دین مقام حاوودت به بندر دیو رفت و تا یک ماه توقف
نموده بندر دیو را بهمد و اهتمام مجاهد خان پهلیم سپرده باجمه آباد شد و در آن بده فافره
بکمر حاجیت پسر انا ساگارسید ملازمت نمود تا سه ماه در جمه آباد توقف
فرموده براه کنهایت محم آباد نزول نمود و تا دیب راجه نادوت کرده عنان
غرمیت بصوب بندر سورت معطوف ساخته و از سورت یک +
شبانہ روز بمح آباد آمد و پس رانا را وداع نمود در سنه نهصد و سی و چهار یار دیگر
پسیر خبره بندر دیو شریف بر چند روز توقف فرموده بکنهات
آمد و از آنجا کشتی سواره بکمره رفت و از آنجا باز به بندر دیو و از آنجا

بن سلطان مظفر نیا بر نمی جای و از نا موافقت سلطان سکنه کرد
و بعد بود در خمیده برآمده رفته بود درین اوان چون خبر آمد که سلطان
و شهادت سلطان سکنه در بهار در خان رسید اول مرا اسم نمریت
پرداخته روز چهارم از جوینپور بطریق ایمنی عازم احمد آباد شده بقیمه
میلکریج عرف محمود نکر رسید و ارکان دولت که از بیم عماد الملک
گوشه گرفته بودند ازین جانب فوج فوج و جوق جوق عازم ملزمت
شدند و بتابعیت و ششم رمضان المبارک سنه نهصد و سی
و دو با احمد آباد رسیده داخل قلعه ارک بهمد رشده و بر وزیر عید مابین
سلطین بمصل رفته خطبه بنام خود خواند و سی و دو نفر را خطاب
و مناصب سرفراز فرموده و دهم شهر شوال سنه مذکور از خبر محمد آباد
روانه گشت عماد الملک از استماع توجیه سلطان بهادرتنزل
گشته لطیف خان شانزده راکه در آن نواح بود چنانچه اشاره بان
بانشده مخفی طلب داشت که چون لقیه خان خورد سال است اگر کار
بجنگ بختی شود او را توالت استقامت نمود در مال کار خود تمیز
ماند آخر الامر از لطیف خان و لقیه خان قطع نظر نموده خانه

[illegible]

که خوش قدم نام داشت ابد سلطان بود چندی داشت امر خطیر وزارت +
سلطان داشت چون این معنی یطهر نیامده رنجیده شد مدبران ایشان خبر رسید
بود که لطیف خان بن سلطان منظم در کوستان سلطان پور و نذر بار
بحایت سپهرم راجه نشسته بالبعفی امرایان مراسلات دارد و انداخت
خان نام معتمد خود را برای اخراج او یا بدست آوردن لغین فرمود و بجهنگ
و قتال خان فدا گشته افتاد و بار دیگر قیصر خان را با لشکر انبوه به آفتاب
بسیل فرمود چون بعضی از امرایان منظمی بیدل بودند و از غبار خاطر
خوش قدم ملقب بعماد الملک اطلاع داشتند که سلطان قاصد
فانی اوست آن غلام محکم ام که اقتدار تمام داشت با سمات
بعضی از فرقه سپاه و اقوام طلبان کوشیده با خود متفق ساخت تا آنکه
روزی سلطان بقصد چوگان بازی سوار شده معاودت نموده خانه
لشیر بود و بر بستر استراحت غنوده بعد از زمانه عماد الملک که
از زمین تاختی نموده سرگوش پیچیده با چهل پنجاه سوار متوجه قدرت +
سلطان شد چون وقت نگاه اکثر مردم بعد فراغ سواری بمکان خود بازگشت
بود و وقتیکه این غلام سوار پرده قاصد پیر سر پرده دار اظهار نمود که سلطان

[illegible]

مفصل در کتاب تاریخ مسطور است چون بادشاهزاده بجد و دودنیور
رسیده بود که خبر وفات سلطان مظفر شنیده از آنجا عازم گجرات
گردید چون سلطان مظفر شنید که بهادر خان رنجیده بطرف بالگردشته
بسی آشفته فاطر شد و حکم فرمود که استمالت کرده باز گرداند و خود از سر حد
گجرات بیرون رفته بود و بدین اثنائیکسیری عارضه سلطان شد و افرال
در میان بیماری در سنه نهصد و سی و دو از شهر محمد آباد عرف پٹن به بروده
عرف دولت آباد آمده و از آنجا بوجهی استوانه و رخنهای لمانه دول
باجه آباد نزول ابرار فرمود چون مردم از خیانت سلطان نا امید شدند
و لطیف خان شاهزاده دید که ولسیه کند رخان مرانده نخواهد داشت
ازین محضره شهر حمادی الاول باضیال خواهر بهر آمد به خوب بروده روانه
شد بعضی گویند که با بشارت بادشاه رفت و دویم ماه مذکور بحداد
نمار فخر سلطان کند رخان را طلبیده نصیحتی که از مفید
سلطنت یوی گفتم بعد و داع در خواست مجلی از وضع
و شریف بروز جمعه بیگم شنبه نماز لبست و دویم شهر
حمادی الاخر سنه نهصد و سی و دو دولت فرمود بمقره سلا

[illegible]

قلعه مندوزک کفر فرستاد و بعد از تمام زخمها را تا سلطان محمود را به مندوز
رضت نمود اما پسر سلطان را بطریق کرم پیش خود نگذاشت در
سنه نهصد و بیست و شش را نا بطرف ایدر تاخت آورد و جاگیر
داران احمد نکر و غیره جنگ رویداد چشم زخمی بفرج سلطان رسید و انا
بذکر و بیلنگ تاخت و تاراج نمود چون درین بین خبر رسید که لشکر
سلطانی از صلح پش و احمد آباد برآمده اند لهذا بکوههای متواتر متوجه چیتور
شد و در ماه محرم سنه نهصد و بیست و هفت سلطان مظفر شاه بنابر
گوشتی رانائی بدشتغال که آن جرات نموده بود ملک ایاز را که
غلام خاص سلطان بود قریب لک سوار و صد سلسل فیل و بیست
هزار سوار و بیست زنجیر فیل همراه قوام الحاکم نموده رضت نمود
استوداد سرانجامی که ملک ایاز در آن سفر همراه داشت مفصل در
مرات سکندری مندرج است و افواج قاهره از ولایت باکنند
که راجه انجاد فساد کور همراه رانا بود شروع بتباحث و تاراج
و قتل کفار نموده متوجه ملک رانا شدند از اجتماع این ضیم مرغ
روح از سر رانا پسر پد سلطان محمود فلی نیز بکو ملک لشکر سلطانی آمده

[illegible]

سلطان بسترانی نمود لجه چند لوم ایلیچ یا تحف و در ایار وانه نمود در ماه
شوال سنه نهصد و پیمده هجری لبرص سلطان رسید که سلطان محمود بن
برادر سلطان محمد مذکور که مملک مالوده حکومت داشت بنابر استماع
آمدن برادر خود بالکشر بسیاری از کفار جمع آورده با سلطان محمد متقابل نموده
نهریمیت داد و عنذنی را و تاهمی در ارا نه نام سلطان محمود کمال اقتدار بهم
رسانیده بر محمد بن خیر نام سلطنت باقی نگذاشته و از سر نو کفر و بداد مالوده
شیوع یافت بنابر آن سلطان راجحیت اسلام و انگیخته شد و در
ماه مذکور از محمد آباد لبریمیت دفع کفار و حمایت مسلمانان و نیند اربو
مالوده کوچ فرموده در مقامات قصبه کوه دیر الیه بنابر فرام آوردن افواج
قاهره توقف داشت خبر شوقی راجه ایدر بسیج سلطان رسید بنابر آن
متوجه آن شده سخت حکم کرد تا خانه های و بیتخانه های ایدر را منهدم کنند
و این واقعه در سنه نهصد و نوزده هجری روی داد راجه ایدر از کرده خود نام
و پشیمان گشته پیشکش معتدیہ گذرانید سلطان مراجعت فرموده
باز بکوه دیر آمد و از آنجا سکندرفان شانزاده را بجای آباد حضرت نموده تنویر
مالوده شد چون بقصبه دهر رسید حکم لبحارت قلعه آنجا کرده کوچ فرمود

که در پایان مقبره حضرت شیخ بنیائیزده بود بحشم غیرت نگر لیست و
بعد آن در احمد آباد بیمار شد و تا سه ماه مدت بیماری امتداد کشید خلیل خان

شانزده راز برود و طلبیده است و از سفر آخرت خود خبر داد وقت

نهار عصر روز دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه نهصد و هفتده هجری این عالم

دیگر شتافت و دیگر در مقبره واقع سر کتیج بجاک سپرد و زلولد فتح ملقب

بسلطان محمود مکنده ششم شهر رمضان سنه نهصد و چهل و نه

بود مدت سلطنت پنجاه و چهار سال و یک ماه بود مدت عمر

شصت و هفت سال عمر ایزت علی شاه ملقب

بسلطان محمد علی شاه ملقب بود وقت نهار جمعه در تاریخ سیوم ماه رمضان

المبارک سنه نهصد و هفتده هجری در سنه است و هفت سالگی

خلیل خان ملقب بسلطان مظفر حلیم بر تخت محمودی جلوس کرد

بر آبا و اجداد خویش بامر اسپاه از نقد و اسب و خلعت و خورشید

الغلام فرمود و امر از زاده که در ایام شانزده گنجی اختصاص داشتند خطاب

یافتند و امر ای محمودی شاهی نیز با صافه منصب و از دیاد و قربات ممتاز

شدند و راه شوال سنه مذکور میرا بر ایتم خان ایلمی شاه اسماعیل بادشاه فراسا

20

[illegible]

بدالصبوب کشید بجز در سیدن سلطان بربلب آب سی عادل خان
 پیشکش فرستاد و عنذ خواست سلطان در حین مراجعت از دور
 ایراد نذر بار روانه کرد و خود از برای سیر قلعہ تہانپسر مراجعت نمودہ در
 مقام نذر بار باز آمدہ بارد و پیوست و بمحی آباد لشرف آورد و سنہ
 نہصد و سیزدہ بطرف چبول بندر لشکر کشید و از انجا بوالہ اسطہ خلن گلیا
 بطرف بنی غنیمت فرمود و پانزدہم محرم سنہ نہصد و چہار دہ بدال ملک
 خویش آمد و لہ آن عالم خان بن احسان متبہ دختر سلطان کہ بدراو
 حاکم اسیر بر بانیپور بوالدہ خود گفت تا بفرض سلطان رسانید کہ عادل خان
 بن مبارک ہفت سال است کہ فوت شدہ و اولاد از عالم نیتہ
 امرایی از خانہ زاد نای اولاد ملک راجا را برداشتہ ملقب بجاوہر
 خان ساختہ در قہر ف ملک متغی مینند اگر سلطان مرا از خاک
 برداشتہ بمسندہ آبائی من رساند دور از بندہ نوازی نخواہد بود چون
 والدہ عالم خان التماس اورا بفرض رسانید سلطان قبول فرمود و در چہ
 سنہ فدک و عالم خان را کونرش اسیر دادہ لہبوب نذر بار عازم گشت چون
 بمقام تہانپسر رسید لہبہ عبد الفی عالم خان ابن احسن خان را بخطاب عادی

[illegible]

شکار گران بیدار جوی و اترک که بر دوازده کمره می آید آباد باین جنوب
مشرقی واقع است بنای شهر محمود آباد نهاده پشته محلی از سنگ بساطل
رودند کور بسته و ظهور عالی به آن پشته عمارت فرموده حالت تهریر که بنیه کهرار
یکصد و سیفتا و سیجری باشد آثار و علامات آن عمارات باقیست لحد
آن بهمت و تسخیر قلعه چنانچه که در تصرف راول تبائی بود بهمت کماشت
و تباریخ شهر ذلعه بنده مشقده و مشتاد و نه فتح قلعه مذکور نمود چنانچه تاریخ فتح
قلعه مذکور از کلمه افتح و از لفظ ذلعه هم بود است القعه سلطان را
آب و هوایی چنانچه بر لبایت خوش آمد بای تحت خود قرار داد
ازین جهت شهری عظیم تر تربع یافت و مسمی بمحمد آباد گشت مسجد
عالی و حصار جهان پناه بنا فرموده و امر او وزیر او سوداگر و اهل حرفه
هر که ام برای خویش عمارت علیا ساختند و در سواد شهر طرح بنا
از اخت درازند مدت شهری در نهایت و زینت ترتیب یافته
یکی از آنها مسمی به مالول است و در بنه مشقده و لود و دو ولایت سورتیه را
با قلعه چون کده بشان زده خلیل خان نفول فی نمودیم درین سال جماعه سوداگران
استغاثه نمودند که چهار صد اسپ عراقی و تهری از ولایت عراق و ضرب می آوریم

[illegible]

لولايت سنداخت آورد و سینه شته قد و مفاد و شست اسير ليار
از سنده گرفته بگونه كرده آورد و بعد ران سال فتح هكيت سنده ديار نمود و علت
سواري سلطان به تسخير آن بنا بر نالاش ملا محمد و سمرقندي كه بر ادا كشتي
بال و عيال خود ميرفت كفار آنجا گرفته بود شدت صوبت راه و
منازل آن سفر مشروحا صاحب مرات سگندري ذكر نموده اگر خوانند
با نجا رجوع نمایند و اين فتح در سینه شته قد و مفاد و شست كه در عهد پيچ
بادشاه سلف خبره سگند ديار مفتوح نگشته بود واقع شد آورده اند
كه در هنگام شكستن بتخانه ناي و تبه ناي هكيت سلطان دور كوت
نماز شكرا نه بجا آورد و بجه و سپاس الهي رطب اللسان گشت
و اهل اسلام بر بالاي بتخانه ناي با و از بلند از آنها ميگفتند و اهل ملا محمد
سمرقندي را كه در حبس كفار بودند خلاصي يافتند ميگويند كه غنيمت فراوان
از ياقوت مرواريد و قماش بدست آمد و در آنجا سجدي بنا كرد و واژه
فراهم آورد بملك طوغان كه فرحت الملك خطاب داشت
سگند ديار و لايت هكيت را حواله نمود خود بگونه كرده معاودت كرد و در سینه شته
و مشاء دار تحال فخر الاوليا حضرت شاه عالم قدس سره روي نمود و گنبد مرقد سرف

راوند لیک و کلای خود را فرستاده عجز و نیاز فزندی نمود و سلطان مصلحت
درین دید که اسال فتح قلعه موقوف باشد مراجعت نموده دیدار اتمک
خویش در آمد و در سینه مشتقد و مفتاد و دو و لیسع سلطانی رسید که راوند لیک
وقتی که برای پرستش تجانه سوار میشو و چتر زده و پیراهن قیمتی پوشیده
میرد و سلطان را غیرت بادشاهی و جنبش آمد چهل هزار سوار فرستاد
بسیار تعین و حکم کرد که چتر و پیراهن را از و بستانند و الا و لایتش را تنبیه و
غارت و تاراج نمایند چون راوند لیک این خبر شنید همان زمان چتر و زرا
مین را مؤخر خدمت الیق بخدمت سلطان فرستاد و لشکر سلطان
معاودت نمود و سلطان آن وزیر این را بقوالان بخشید و در سینه مشتقد
و مفتاد و چهار لجرم سخیر کمر نال و جوته کده روئی آورد و راوند لیک را
و طلب پیغام در منزلت سلطان عرض نمود که هر خدمتی که سلطان
فرماید حاضر است بی حد و بریمه و استیصال مطیع خود چه باید کشید
سلطان گفت که ارم بریمه برابر کفر باشد اگر امان میخواهی کلمه لوحید بگو تا ولایت
تو را بگوئیم دارم و الا نه و ما از روزگارت بر ارم راوند لیک دید
که حال اینست شب شب گریخته در قلعه رفت و بگریه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

رسانند که لیسر فلان قابل دولت نیست سلطان گفت دولت
اورا قابل خواهد کرد لجه از ان ازین مقوله کسی صرفی نزد سرانای عالییه
و رباطهای متعالیه از برای انبای سبیل بنیاد نهاده بود و در این
بهشت آئین و مساجد مانند خلد برین ساخته و حکم کرده بود که هیچکس از
لشکریان من قرض بر پا نکند و خزانة علیحدہ مقرر کرده بود که از سپاسی هر
کس لغرض حاجت داشته باشد باو بدیده و بوعده نکند و میفرمود اگر
مسلمانان قرض بر پا بخورند از دست ایشان غراچگونه آمد و کثرت
استیجار میوه دارد در عرصه گجرات از آبیاری عهد سلطان فداوار است
و همچنان در شهر و قریه است اگر دوکان خانی یا خانه افتاده بنظر می آید
استفسار حال فرموده آباد مینمود و در سنه ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷
سال بحری بموجب استدعاء نظام شاه پادشاه دکن که سلطان
محمود خلیج حاکم مالوه لشکر بزرگ کشیده بود و غنیمت دکن فرمود
چون خبر رسیدن سلطان محمود مکتبه براه بران پور بسطان محمود خلیج
رسید دست از محاصره شهر برداشته و رولوالایت خود نهاد چون
نظام شاه ایلچیان خود را بخدمت سلطان فرستاده و قیقه از ادای لشکر

یک بوزن گجرات که سیر آن بوزن پانزده بهنویج بوده باشد و وقت شب
لنگر بهایی سنوب کی بطرف دست راست و دیگری بدست چپ
میگذاشتند تا از پهلوی پدایمی شد دست سنوب سه میزد و چندین
از آن تناول می نمود و خواب می رفت شبی چند مرتب چنین واقع
میشد و صبح بعد از ادائی صلوٰه فجر یک کانه بر از غسل و یک
کانه بر از روغن گاو با صند پنجاه کیل سونیل تناول میکرد و بارها میگفت
که اگر خدا محمود را دولت پادشاهی بنمیداد شکم او را که بر می نمود و قوت
باهم بر تبه داشت که پنج زین تابه فرانش نمی آورد مگر حسه که دراز
بالا و لوحه است بود از عمر شریف سیزده سال و دو ماه و سه
روز گذشته بود که بر تخت سلطنت جلوس نموده برسم آباؤ
اجداد خویش سپاه را با النعام و اکرام بنواخت و چون چند ماه برین
گذشت بعضی امرایم یک شرویان عماد الملک عناد پیدا کرده متعهد
زوال منصب فنای و فنای دولت او شدند و پیش سلطان
شکایت نموده عماد الملک راز بخیر کرده میفکند که در زندانها گام شب
عبد الله داروغه فیلخانه غرض امر را را السلطان عرض نمود عماد الملک

[illegible]

بولايت خود مراجعت فرمود و در سيوم ماه رجب سنه ششصد و شصت
و سه هجری پيماينه عمر سلطان رويه پری آورد و دعوت حق را بلیک
اجابت گفت و در قبئه مقبره سلطان احمد دجنیب پدرش
مدفون گشت و مدت سلطنتش ششت سال و شش ماه
و سیزده یوم بود و در وفات سلطان وجهات دیگر نیز منقول
است که در مرات سکندری اندراج یافته اگر خوانند با بجا می
نمایند عمر السلطان داؤد بن السلطان ابراهیم سلطان سنه ۱۰۶۰
روز سیوم بعد وفات سلطان قطب الدین بالفاق وزیرای
عالیشان و امرائی بلند مکان سلطان داؤد بن سلطان احمد
ششم شهر رجب سنه ششصد و سه بر تخت نشست چو هلال حیات
نداشت قریب امورات ناشائسته میشد این اعداء الملک
بنابر صلاح امرافش خان برادر علای سلطان قطب الدین را
که در ظل تربیت حضرت شاه عالم بود آورد چون داخل بهدر شد و ندائی لقه
گوش بگوش سلطان داؤد رسید و حقیقت حال را دریافت نموده از راه دریچه
لب آب سائر رفت و مدت سلطنتش و وفات یوم ۱۰۶۰ که بعد از

۱۲۸

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ذالْحِجَّةِ الْحَرَامِ ارْتِحَالِ حَفَرَتِ سِرْدِ بِرَّانِ الدِّينِ الْمَشْهُورِ لِقُطْبِ الْعَالَمِ قُدْسِ الدِّسْرَةِ
رَوْنِي نَمُودِ كَلِمِي اَزْ طَلَبِ الْعَصْرِ مَطْلَعِ يَوْمِ التَّوْبَةِ تَارِيخِ يَافَتِهِ اَبَاسِ كَسَلَةِ سُلْطَانِ

محمود خلیجی سیر حد گجرات رسید بحضرت اہل قلم کہ از نظر سلطان قطب الدین
افتاده بودند رفتہ محمود خلیجی را دیدند سلطان از ایشان تقسیم ولایت گجرات
طلبیدہ بہ نظر در آورده دید کہ دو دانگ ولایت بجاگیر سپاہی و خا

لہہ بادشاہی تعلق دارد و یک دانگ خراب است باسم
اہمہ داران سادات و غیرہ محمود گفت کہ ملک گجرات بہت

آوردن کو ارسب مشکل کہ ہم لشکر روز مرتب دارد و ہم لشکر شب

الغہ سلطان قطب الدین مسطر و منصور باجمہ آباد آمد و ہمیشہ و

کامرانی بسرب سرباب ریجانی مشغول گشت و اتمام عمارات

روندہ فتر کہ حفرت گنج بخش قدس الدیسرہ کہ سلطان محمد پیش

بنا نہادہ بود نمود و دیگر عمارات عالی نیز بنیاد نہاد مثل تالاب

کانگریہ و باغ نکیہ و عمارات کہما محمد رول مولف مرات سکند

می نویسد کہ فقیر پیش ازین ہجذ سال ہمہ را دیدہ بود و ہمہ الحال از ان

عمارت نشانی نمائندہ فتر تالاب کانگریہ و باغ مذکور سلطان

[illegible]

روز سوم بعد از وفات سلطان احمد در سنه ششصد و چهل و پنج هجری سلطان محمد شاه
بر تخت شاهی جلوس فرموده بجیش و طرب مشغول شد و برای جهانایان
نداشت بلکه بمنزله حوصله اش بدارج علیه امور بادشاهی نمیرسد لیکن از بخش بود و
درین امر افرامینمود خلق او را سلطان از بخش میگفتن و درین سال بر سر راجه ایدر
لشکر کشید و او فرار نموده در کوهستان خرنید و از انجا ایلمیان خود را بجدمت سلطان
فرستاد استغفاء تقصیرات گذشته کرد و دختر خود را بجدمت سلطان فرستاد
سلطان محمد فریفته حسن او گردید و بشفاعت او ملک ایدر رسید و او بخشید و از انجا
بولایت باکنده لشکر کشید و تاخت و تاراج آن ملک نموده بدار السلطنت
خویش مراجعت فرمود و در سال چهل و نه عارف ربانی واقف اسرار سبحانی
قطب المشایخ شیخ احمد که مشهور بکنج بخش ازین سرای فانی بمقام جاودانی
رحلت فرمودند و سلطان محمد عمارات عالی و مقبره و منار شیخ مذکور بنیاد نهاد
و در سنه شصت و هفت و پنجاه و چهار لهبوب قلع چایان بنیر شافت و در وقت معاو
دت بموضع کوشه من اعمال سالونی بیمار شد و از انجا باجمه آباد آمده +
تباریچ بستم شهر محرم الحرام سنه ششصد و پنجاه و پنج هجری از دار
فنا بدار البقار حلت نمود و در قبّه مقبره پدرش دفن یافت و در

سلطاننش گاهی شکست رفته نمود لشکر گجرات، و اما بر لشکر نهندود
 و گمن و اسیر و کفار سیوار و لواحق هاشمی غالب می آید در سنه هشتصد و پنجاه و چهل
 هجری در مقام احمد آباد بیک اهل در رسید خت اقامتش را بسمت
 دارالینقا شد و در مقبره واقعه مانک چوک پیش روی جامع مسجد
 احمد آباد مدفون گشت سلطان شب نوزدهم ماه ذالحجه سنه هشتصد و نود و سه
 بود بسمت سال از عمرش گذشته بود که بر تخت سلطنت جلوس
 فرمود و سی و دو سال و شش ماه و سبت، و دو روز پادشاهی کرد
 مدت عمر پنجاه و دو سال و چند ماه مرید حضرت قطب المشایخ شیخ بن
 الدین کائن لشکر بوده است در عدل و تقوی و سخاوت نظر گذشت
 آنکه داماد سلطان از روی تکبر و غرور جوانی و خوشی سلطانی
 خون ناحق کمر در سلطان او را بسته پیش قاضی فرستاد قاضی در شبه
 معقول دید و بسمت سمر راضی ختی پیش سلطان آورد سلطان گفت
 اگر چه در شبه معقول یکدیگر است راضی شده اما مرا قبول نیست و نباید که در این
 کار منجان اشتر از نظر بکنند و قدرت خود کرده بر خون ناحق دلیری خواهند نمود
 پس درین محکومیت قصاص اوئی باشد تا قاتل را در بازار اقصا ص رسانیده بر دار آویزند

[illegible]

از عتب رسیدن فیل بانان روی فیل بگیرد اندک پونجا برد است پونجا برید و در غار
افتاد افتادن همان بود و جان دادن همان بشکست سلطان فیل را گرفته آمدند آن
از حال پونجا که خبر داشت روز دیگر نیز هم کشی سرش را بریده بر در سر برده
سلطان آورد و بعد آن تا دو سال بر تخت گاه خود مستقر بود و عمر از ضبط و ربط و
لاست پروری فولش ملک بیگانه نکرد و در ضابطه لشکر و تدبیر ملک با حسن و
وزرای دیانت پیشه و امرای صواب اندیشه برین وجه قرار داد
که از علو قبه سپاه نصف جاگیر نخواهد نمایند و نصف نقد زیراکه اگر تمام نقد
مقرر شود علوفه نقدی صرفه ندارد و سپاه بی سامان میباشد و در حرات
ولایت بی پروایی میکنند اگر نصف جاگیر نخواهد شود از آن محل از قاه و
نیز هم تمتع میگرفتند و اگر در زراعت و عمارت بکوشد منتفع گردد
و در است حفاظت ولایت بجان و دل سعی نماید و نصفی نقد ماه بماه
بلالوقف و انتظار رسانند بجهت تحصیل الهی بر جا باشد و اگر تنگی پیش
آمد بقرض محتاج نشود چه بسفیر مسافت بعیده و چه در غریمت قریبه بر احتمال
دارد که در غریمت مسافت بعیده چرمی از جاگیری سپاهی نرسد نصفی
از خزان عامه میگرفتند باشند تا سبب مایحتاج لشکر در نماید

داده شدت یافته پناه بقلمه برد آورده اند که اگر چه این ترقیه انداز را بر فراغ
اسلام روشنی تمام نگرفت اما قلمه جوانا که که قریب دامن کوه کمر نال
واقع است بدست سلطان افناد اگر چه رعینداران سوره مطیع و شفا
گشت پیشکش قبول و بعد از آن در ماه جمادی الاول سنه شصت و
پنجاه هجری بمخانه سید سپهر راضیاب نموده در سنه شصت و نه و نوزده بقوه
قصیه و نال شکرت شیر و تبارخ غره ذلقوه سنه شصت و نه ولایت و یک
ولایت سوکر را تاخت نموده لیست و دویم شهر صفر سنه شصت و
ولایت و و حصار سما نموده عمارت بنا فرموده عمارت سید عالی
کرد و از برای اعلان شرع محمدی و دین احمدی قاضی و خطیبی نصب فرموده
رواج شتار اسلام داد بعد از آن سال حصار موضع سوکر ده مانکنی من اعمال
سوکره ایجاد یافته و جماعه را بجهت حراست القصب گشت
و بموجب شمش خان دندانی سلطان احمد که در نالور حکومت میکرد
معاودت فرمود شمش خان را دندانی سلطان بتقریب آن میگویند
که دندان رباعیه او دراز بر آمده بود در سنه شصت و نه ولایت
وسه هجری لفیط و ربط اقصای ممالک خویش توجه فرمود

[illegible]

و متاسف شد و مدت حکومتش نوزده سال و بیست سلطنت است

سال و بیست ماه شانزده از سلطنتش گنج ایشیه چهارده یا سیزده تن علی انصار

الروایتین از ابتدا تحت شاهی مظفر شاه سیزده شت صد و ده بمهری لغایت

چهاردهم شهر ربیع سیزدهم و بیستاد مدت یکصد و بیستاد سال گری

کم فرمانروای کردند و اله اعلم بالصواب به چه هر که آید بجهان اهل فنا خواهد بود

آنکه پابنده باقیست خدا خواهد بود و گریه و زاری و...

بسم الله الرحمن الرحیم پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه

مستمعین بود که اولاد خویش را خان اصفه اسم با اسمی میگرداند که

بمرتبه سلطنت میر ملقب بسلطان میشد چون سلطان مظفر

رفت به بیست و یک نیستی بر لبست بباغ چهاردهم شهر رمضان

امبارک سیزده شتصد و سیزده یوم اجماع ملقب بسلطان احمد

بر او زنگ سلطنت تکیه نمود اول فتنه که بر خاست آنکه بود و

دین فیروز خان عمراده سلطان که در الوقت بمکومت برود می

پرداخت امرای لواجمی را بخود متفق ساخته دم از ناخبرینه زده

بنگاهم از آگشت سلطان بر او لشکر کشیده بود و قتال و جدال

[illegible]

دایم جنیم خان گریان بود چون روز بروز از سلطنت و هیله در سلسله قیصر شاه
خلل پذیرفت تا آنکه کی غانده و اقبال خان در محله قتال خفخافان بقتل رسید
ارکان دولت و اعیان مملکت بنحان ظفر نشان محروم و ضداشتن در استقام
ضبط و ربط ملک نجرات بی شکوه دریده به سلطنت صورت بزرگانی
ندارد الحال سامان این امر خطیر غیر از ذات عالی ایشان دیگر نیست
بموجب استدعای سواران و اربابان در مقام شیر بود و بعد از سه سال و هفت
ماه از وفات محمد در سنه شصت و دو من النجف خان بر تخت سلطنت
جلوس نموده خود را منظر شاه خطاب مخاطب ساخته و خطبه و کلام
بنام خویش کرده احمد خان بنیره خود را ولیعهد ساخت و بولد و دادگستری
و رواج دین اسلام و نادید مفسدان مملکت پیرداخت تا آنکه
سلطان احمد ابن سلطان محمد که با نا خان نام داشت بنیره مظفر شاه
در سنه هشت و سی و سه هجری مجد خود را مسموم ساخت و در سبب
از حال منظر شاه وجوه دیگر ذکر نموده اند اما این قول را صاحب مرات
سکندری معتبر شمرده که قصبه کولیان استاول از جاده اطاعت قدم
بیرون داشته دست بقطع طریق و تاراج کشا و زده سلطان مظفر احمد خان

محمد شاه مقرر شده بود بسبب غلبه اقبال خان قرار نموده پیش پد گجرات
انظر خان او تا نا خان در استعدا فرایم آوردن لشکر برای انتقال اقبال
خان بود و بدین اثنا خبر رسید که حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان در لواحی
دلی نزول اجلال فرمودند و منور عظیم در آید تا راه یانت و خلق کثیر از بنیادش
گنجینه گجرات آمد ستاران اینحال سلطان نصیر الدین محمود شاه از دلی فرار
نموده گجرات رسید و از انجا مالوس شده بسبت مالوده رفت چون حضرت
را صاحبقران از بندوستان متوجه بمقصد شدند و اقبال خان باز به دهلی شتافته
شعرت تا نا خان بپد گرفت که بمنایت الی لشکر فراوان و استعداد
کمال و ادیم بهتر است که از اقبال خان انعام گرفته دهلی از دستخلص
گردانیم که سلطنت میراث کسی نیست ظفر خان بنابر دور اندیشی و
امور چند اینهمی را قبول نکرده بعد از مناظره بسیار ظفر خان خود را از حکومت
باز داشته عدم و حشم و اسباب حکومت را به لپ خود را سپرده
کوشه آنرا اختیار نموده اما تا بر آن قول میج آنت که تا نا خان پدش
را بمبوس ساخته خود را محمد شاه لقب داده در سنه ششصد و شش
در ماه جمادی الآخر در قبه ایاول بر تخت سلطنت جلوس نموده

[illegible]

سیربدان ناطق است و دعوی ثانی غریب او از ذات او سرسین و ملک
نامی مخاطب خانبهان نائب اختیار مطرب کچه که در آنوقت بامر نظامت
گجرات میپرداخت امیر صدکان گجرات او را غارت نمودند و ملک گجرات
تنهایی به نهر و آله آمد آمد سلطان از اسماعیل یعنی و خبر در غضب شده بگجرات لشکر کشید
و با دو سال توقف و زبیده تسخیر کرناال نمود که هزار راجه کچه دلاست بملازم
رسید مقام مراجعت نظام الملک را بامر نظامت گجرات متعذر نمود در اثناء
راه بیمار شد و در مدت چند روز بیک اجل و رسید و ختم حیات بجام
جاودانی در لبت بیت سر است از سران دیدی از رفت رفته برگردون
همه اکنون بجا که اندر تن است از سران بینی مدت سلطنت سلطان
محمد تغلق شاه بخت و هفت سال بود همه سلطنت سلطان فیروز که
بنی هم سلطان فیروز با جماع مسلمانان و استحقاق ذاتی و استخلاف
سلطان در لبت و چهارم شهر محرم الحرام سنه هفتصد و پنجاه و دو سنه هجری
سلطان فیروز بر سر سلطنت نشست و در امور ملکی و مهابه سلطنت
و مصالح جهان داری و امین پیروی ضوابط و قواعد و احکام برست و اکثر فتوحات
او را دست داد چون سلطان لود از قلع نگر کوٹ بگجرات آمد ظفر خان را ناظم مقرر

آراسته فرستاد و او بند و بست و اقامتی نمود ملک را ببارانش در آورده و بفرج
 بفسده ملک دنیا در که پیرزن سلطان بود خطاب ظفر خانی ارزانی داشت
 تا لقمه گجرات ساخت خان فکورد و دست سه چهار ماه که بدان امر اشتغال
 داشت بند و بست و اقامتی نموده سیلنهای کللی و فراراه سلطانی فرستاد تا آنکه
 سلطان او را بحدو طلب داشت خان مذکور که رکن دولت او بود بی آنکه
 جرمی از و صادر شود لقتل رسانید حسام الدین نامی که از جانب مادر برادر
 خسرو خان منظور نظر سلطان بود تمامی حشم ظفر خان را با و حواله نموده
 فرستاد چون حسام الدین نامی بگجرات رسید طایفه پربار را که بمقوم
 خسرو حسام الدین بودند هیچ کرده خواست که لقمی ورز د امر دیگر که همراه
 بودند از دریافت این امر شنج او را گرفته بمیوس ساختند و نزد سلطان
 فرستادند سلطان بمیوس حسام الدین ملک وجه الدین قرشی را که
 بوفور شجاعت و کار دانی موصوف بود بگجرات فرستاد و او گجرات
 را که خراب کرده حسام الدین بود با صلاح آورد و با و آخر عهد سلطان
 الملک وجه الدین را طلب داشت بمنصب وزارت و خطاب تاج
 الملک مرحمت فرموده خسرو خان هندو یکی از قوم سربار که سلطان عاشق

از آدابای حال همه خشت و کلوخ که نمیزارند حق انمقال است در محراب خیمه
و علایمات برج و باره قدیم در بعضی جا مانده دلالت میکنند بنابر مردارینه
تبدیل و تخریب مکرر در آبادی بعمل آمده بتدریج آثار سلف اکثر مودوم شده و
در اواخر حکومت بدرجهای بجهت عمارت تبحر نمانده و غیره اینقدر سنگ
مرمر از اجیمیه آورده بودند که زیاده آنرا تا حال از زمین کنده بر می آید تمام
سنگ مرمر که در یکه الحمد آباد و غیره معروف آمده از اینجا است الوحد
الف خان نامت بست سال بامر نظامت صوبه گجرات از
قبل سلطان علاء الدین خلجی استعمال و در زید در اواخر ایام سلطنت سلطان
الف خان را بحضور طلب داشته بنابر عداوت و سعایت ملک
نامت خواجہ سرکه در آن وقت محرم اسرار و منصب وزارت
داشت و سلطان بجهت تعقید سائید و خفر خان را باغوائی او گرفته
در قلعه گوالیار محبوس ساخت و سلطان باز یک زمانه نیز جهت مرض
استعفا بگذرانیده چون مدت بست و یک سال بر تخت سلطنت
حکم انی که در دوسنه سفتقد و سفتقه میری علم لیسف آخرت یافت داشت -
چهار چو در راه ریل آمد و در او چوب کشید و چوب پیرو و پیرو و گونید ملک

افتاد و از خواجگان کنه‌بابت مال و جواهر بسیار بدست آورده و دست سونمات
را که بعد از سلطان محمود غزنوی از سر لور است کرده بود و شکسته با السوال
خرنینه و قیلان و زنان و دختران را به کمرن بدی نزد سلطان فرستاد و
دختر را به مذکور ضابطه پیش که دیولدی رانی نام داشت چون با السوال و اسیران
دیگر بدی رسید خفر خان بن سلطان علاء الدین خلجی شیفته باجمال باکمال
اوسته سلطان بعد اطلاع حقیقت تعشق خفر خان بادیولدی رانی را باو عقد
بسته داد و مادر دیولدی را خود در حباله کفاح آورد و این خبر و دیولدی کتاب
عشقه و عشق‌بازی خفر خان بادیولدی رانی در سنگ نظم کشیده شده
آفاق است لیکن جهان مستفاد میگردد که دیولدی رانی چون خورده
سال بود و صاحب جمال الف خان در فرزندی خود نگه داشته و در
آخر بموجب امر سلطان بخفر خان عقد بسته داد و این چند ابیات
عشقه که مخبر از خفر خان و دیولدی رانی بدست ثبت افتاد
اوسته چنانچه در همه دول رانی که است اندر زمانه بنظر طاووسان هندسان
لگانه بر رسم هندوی از نام پایش در اول بود دیولدی خطابش
بنام آن پری چون دیوره داشت فسون سنده زان دیوش نگه داشت

[illegible]

مدتی سلطنت به سلطان رسید شکر بدین صوب آورد و علامت
 امر شرعی که از ساختن مسجد و مینا بود گذارشت اکثر تاجان و تالابها بهمه از سنگ
 که ذکر آنها طویله دارد از راجه مذکور است ^{راج} که کیفیت انتقال دارا
 از خالواده سونلکیان بقوم باکسل بدین پنج است که چون راجه لکهنومول دیو
 سونلکی از خن راجه مائی الفرقه پسری که شایسته و قابلیت راجنداشت
 بخالواده باکسل دارای ایندیار انتقال پذیرفت و این فرقه شش تن اند
 در مدت یکصد و بیست و شش سال و یک ماه و دو یوم حکم رانی کردند
 راجه انور ^{راج} در دوازده سال و پنج ماه راجه ^{راج} که قصبه بیل نگر آباد کرد
 اوست سی و چهار سال و شش ماه راجه ^{راج} که چهل و دو سال راجه ^{راج}
 ده سال راجه ^{راج} و بیست و یک سال راجه ^{راج} که شصت
 سال و دو نیم ماه راجه ^{راج} که سی و یک سال راجه ^{راج} که سی و یک سال راجه ^{راج}
 که در راجه ^{راج} که در راجه ^{راج} که در راجه ^{راج} که در راجه ^{راج} که در راجه ^{راج}
 که شصت از بی و اراده هم نری به ان تعلق یافته بود که درین دیار شمار
 اسلام و رواج آئین نبوی علیه السلام لبر صه ظهور آید و هکلو
 مت و قسطنطین و امثالته که منقضی گردید و در تحت و لغت هاسیا

[illegible]

مدتی سلطنت به سلطان رسید لشکر بدین صوب آورد و علامت
 امر شرعی که از ساختن مسجد و مینا بود گذاشت اکثر تاجان و تالابها همه از سنگ
 که ذکر آنها طوی دارد از راجه مذکور است ^{در این} کیفیت انتقال دارا
 از خالواده سونلکیان بقوم بالکسر بدین پنج است که چون راجه لکهنول دیو
 سونلکی آخرین راجه مایا الفرقة پسری که شایسته و قابلیت راجنداشت
 بخالواده با کمال دارائی ایندیار انتقال پذیرفت و این فرقه شش تن اند
 در مدت یکصد و بیست و شش سال و یک ماه و دو یوم حکم رانی کردند
 راجه ازون در دوازده سال و پنج ماه راجه بی که قصبه بیل نگر آباد کرد
 اوست سی و چهار سال و شش ماه راجه ^{چهل و دو سال} راجه بی
 ده سال راجه سارا ^{سی و یک سال} راجه بیست و یک سال راجه کرنا شفت
 سال و دو نیم ماه ^{سی و یک سال} راجه بیست و یک سال راجه بیست و یک سال
 سیم از این زمان است ^{در این} راجه بیست و یک سال راجه بیست و یک سال
 که مشیت از بی و اراده هم نری به ان تعلق یافت بود که درین دیار شعار
 اسلام و رواج آئین نبوی علیه السلام لبر صه ظهور آید و هکلو
 مت و قسطنطین و امثالته که منقض گردد و درخت و لهر فحاشیا

مردمان و جمعی در روزهای این روزها میروند و از آنجا که

[illegible]

و اسیر کرد و دید البشیم مترافض سپرد او گفت درین کشتن ملوک عیسی
عظیم است و تمامی سپاه از بادهشاهی که نخون بادشاه رافضی شود
منفر کردند و تمرد نمایند این این اقلیم الترت که چون بر دشمن قدرت یابند
در تحت تخت خود داشته باریک سازند و او را در انجا بر سر زند نشاند
و البواب مد اخل می شد و دوزخ کردند و الا سودای که هر روز خیالی از انجا
نه گذارند و باز استوار کنند تنها ذات جناب بادشاهی که بر تخت
من بادشمن برین نهج زندگانی کند چون در بنو لامرافوت آن نیست
که او را برین کیفیت مقید دارم بانزد من فرزند باهمین صورت میجو
دارم اگر سلطان با خودش بغزین بر دمن ضبط این ملک کرده
نمیکنیم نمایم از کرم انحضرت بدیع نمایه سلطان میر موصه فرار کرده طلب هلت
فر و کوفت و البشیم را همراه برد و و البشیم مترافض از سوغات بر تخت
لشرت و متعاقب از عقب سلطان تحف و هدایا میفرستاد و
ارکان دولت و بالوالاع خدمات خوشنود میگردانید چنانچه در ملک
متمکن شده فرانه و جواهر هبت سلطان روانه که دودشمن خود را
طلب داشت سلطان در فرستادن تشرود شده و نخواست که یگانه را

[illegible]

ران و دولت خوانان انجا استشاره فرمود لاجبی از ایشان گفتند که هیچ طائفه از
سرطین ایندیاری و الاحب و نسب بدیشان نمی رسد و امر و زاز آن دو دمان
یکه مانده در صورت بر اسم حکمت و ریاضت مشغولست اگر سلطان
این مملکت بدو بدشایستگی اندارد لاجبی بر این سخن انکار کرده ظاهر ساختند
که و ابیسم مراض که شخصی بد خلق است و بذل الهی که رفتار و اعراض و ارتباط
او نه باختیار است بل چند نوبت بدست برادران خود اسیر گشته و بجان
زنها خواسته و بنجاه بدین جائیکاه آورده اما و ابیسم دیگرست از اقارب
پس عاقل و عالم و بر اسم او را بکلمت معتقد اند و حال در فلان ولایت
یادشاه است اگر سلطان این ولایت را بدو موسوم و بنام وی مشهور
فرسته وی در اینجا آید و این ممالک را بخواججه آن حق آن باشد مضبوط و
محمور سازد بهتر است چنان صادق و هیچ الهه است که چون بایج خراج
نیده کرد با وجود لید مسافت هر ساله بخرن عاید سازد سلطان فرمود که
اگر وی بمن پیش آید و التماس میزد و سافقت و لیکن کسی که در بند
و اعلیت موسوم بسطنت باشد و تا این غایت خدمتی نکرده و دو
تخوایی نه نموده بلکه بدین عظمت چرا با و باید داد القصد و ابیسم مراض را طلب فرموده

میل به پنجاد و شش سال را چه هفتاد و دوازده سال و چهار ماه و دو لیوم را چه
بلایا سفت ماه و دو را را چه برادرزاده جانبد هشت سال را چه سه و دو
چهل و دو سال را چه برپاسی و کیال سیدالاحمدیه پنجاه سال کو پیران
ست سال و سه ماه و سه لیوم را چه ایا سه سال و یک ماه و دو لیوم که وی نعمت
خود را بر سر یک ساخته حکم رانی نمود لکن چون در پی برادر دهم دیوبست سال
در ایام حکومت جانبد سولنگی در سال چهارصد و شانزده هجری سلطان محمود
غزنوی بنوم جهاد از راه ملتان به سوی سونات علم افراشت گذارش
در لواجی نهروال پشن افتاد را چه جانبد تاب مقاومت در خود ندیده پشن را
گذاشته قرار بر فرار اختیار کرد و سلطان محمود پشن استیل یافته انچه بایحتاج
لشکر بآن بود مرتبه ساخته بر سمت سونات روانه شد تا در ماه ذیقعد سنه
فد کو بر مقصود رسید لیکن فتح سونات خبر یافت که را چه جانبد که ضابطه
نهروال که بنام توجیه شاه مظفر نمر قریب گمر نمیده بود اکنون در قلعه مستحص شده
و از نیابت احصارش چهل و پنج فرسنگ راه است سلطان محمود را پس
تسخیر قلعه مذکور پدید آمده بالقبوب فرمود چون بان لواجی رسید قلعه دید که آب
عظیم با طراف آن محیط گشته است از غواصان دو شخص به دست آورده

[illegible]

گردانید که نبرد بخانه واله داشته‌ها ریافت چون آبادی خوب و مطبوع بهم رسید
 پش گویند در زبان هندی قصبه برکننده را پش گویند نخست کاه را ترمانند در سینه‌شت
 صد و یکبرماجیت موافق سینه یکصد و سی و هجری و بعضی بر آنند که مطابق دوهصد و دو
 هجری بعد از قضای سبت و دوهجری و چهل و پنج پل روز ساک بدیهه الهام رخ که
 ممتاز ایل بنجیم و اکثر شاسان هندی بود در طالع اسد بمانده‌ها ده خانه دوم سنبه خانه
 سوم نیز آن خانه چهارم عقرب و نوب در آن واقع شده خانه ششم جدی خانه نهم
 دلو خانه ششم حوت و زهره مقام کنده خانه نهم حمل که عطارد و شمس
 سف گرفته بودند خانه دهم ثور و قمر و زحل و مریخ و راس اجتماع داشتند خانه
 یازدهم جوزا خانه دوازدهم سرطان که در مقام بنیان اساس اتفاق سبع سیار
 چنین بوده است مخفی نماز که سه قوم را بهایی درین دیار فرمانروا بودند قوم
 جادوه قوم سلنیکه قوم باکیلیه و عددی قومی و مدت حکومت آنها اختلاف
 بنظر آمده لهذا موافق آن تسخیر ائین البری که تالیف شیخ ابوالفضل است
 لکاشته ملک بیان یکصد و بیست و یک قوم ثلثه لیست و سه تن در مدت بالقد و
 هفتاد و پنج سال و چهار ماه حکومت نموده منفصل شدند و ایل اسلام استیل
 یافته از قوم جادوه را به قوم سفت تن تن راج داد نخستین کسی است که برزند

در سال کامل یک کمر در روپیه در سفوات و افیه شصت لک روپیه
سوائی پیشکش سرکار والا و ناظمین لعل آمده آنانی در وقت و در
کچل و پانیالیا و پالیه و پللی و کدری و گونیز و غیره
در این شهر آورده اند که در زمان سلف ملک گجرات در
تصرف راجپوتان و گولیان بوده و هر که امین بمکان خود را صاحب
اختیار و اطاعت و فرمانبرداری یکدیگر نمیکردند اما سال بسال قنوج
راجپه سهر دیو راجپه قنوج که در آن عصر عمده راجهای هندوستان بودند
اینصوب می آید و بعنوان پیشکش جزیری گرفته میرفت راجپه مذکور
سامت سنگه نام غلام را بسبب بدگوئی و فتنه انگیزی کشته مکنوی
نستی و مطبوره عدم فرستاد و خانمان او را غارت کرد و زش که حامل
بود بوجه قتل شوهرش خوف و هراس برداشته و بر وادی سرگردان
افتاد بحسب تقدیرات آسمانی بملک گجرات روداد و در
صحرای بیکه سپری زاندر روزی سیل دیوانمی بر و نذر کرد و بوجه توقف
سرگردشت دشت برد آمد و یکی از فلان زمان خود سپرده او را بر این پور
برده بر تمار آن پس سمت کما شت چون لبر و تمیز رسید بهم نشینی فر و مالکان

[illegible]

تسخیر شده حام اسرار آنجا قایل است جمله کلمات علی بر یک صد و
هشتاد و چهار محال است از بدلت و پرنات و پانزده بند رده
نزار و چهار صد و شصت و پنج و نیم موضع و دو پوره سوای آن بنا بر لطف
زمینداران سر رشته بد فتنه می رسد ارفی پرنات آنچه در عهد حضرت
عرش آسانی را به لودر مل بموجب حکم اقدس در وقت شش ماه
در پیمایش آورده یک کمر و ولایت و سه لک و شصت هزار و پانصد
و لود و چهار یک و نه لک و سه قایل زراعت است مابقی در آبادی و قفل
و غیره سوای سرفار سورت و سرفار لود و سه و سرفار اسلام نگر و لیت
و از سرفار و دیگر حمل و نه محال در پیمایش نیامده اند از قیش آن
از روی سر رشته ظاهر نمی شود سرفار خارج جمع تعلق زمینداران که ناظم
صوبه فوج کشتی نموده پیشکش آن میگیرند و سرفار دو نگر و پور سرفار
بالس و سرفار کچمه فحاطب بلیمان نگر سرفار شیروئی سرفار سورت
سرفار رام نگر سرفار که پیشکش آن تعلق بمتمعه دیان بند سورت دارد اگر چه
پیشین گاهی تعلق سرفار پیشین گاهی فک لورید لوانی صوبه پیشین
جمع دایمی سوای سرفار سورت و باز یافت تخفیف و افزونگی

[illegible]

دال بر آنست دیگر از آنافرینیه عالییه و فلاح و مساجد و تالاب و باوینها
بالفعل موجود اند یا وجود یکدیگر در لواح بدیده کورست همه از سنگ خاراکه از انکتیه
بعیده نقل نموده کفار برده تفصیل سرکفارت و پیش کشات مسطور است
موتی که اما من حد سرشته دار نظامت بود نقل کرده داخل نموده شد
و چون نسخه دیگر سوری بنظر نیامده بنابر آن در اکثر اسمای بناد و قطب سقم دارد
آورده اند که سندرین بملول بادشاه دلی فکر میفرمود که مدار بادشاه سحلی
برکنم و جوار است و بناد بادشاه کورت بر مر جان و مر و آری که بشاد و
چهار بند در تحت بادشاه گجرات است و الله اعلم بالصواب
در شرح و توضیح در طول و عرض حد و در آنچه صوبه و سرکفارت و دگر بنات
و بنیاد و مواضع و اراقی و جمیع آری مال و احوال حاصل قائل و سنوآت
ماضیه که بکسب خیرت عرش اشیای تعلق یافته و و حد و لود کرده طول
است مشرق رویه از بنده تا یالش بر یک حد و لب کمر و کندی
مالود غریزه از بنده ما و در کان عرف جلالت یک حد و مفتاد کرده
آئینه دریای شور غرض سه حد کرده شمایی از بنده مانده کالو متصل سرکار جالور
مضاف صوبه اجمیر بکیده و ده کرده جنوبی بکیده و لود کرده از بنده تا بنده سورت

چهار هزار سوار و چهار هزار پیاده و چهار صد و چهل و نه موضع ستمه و فتنه
با جمعیت پنج هزار سوار و لوگرمی سیکرد و جایگزین فتنه و فتح خان و تانافان
غوری نه هزار موضع تعلقه چون کده شاد و سفت محال از آنجمله بنفده محال
بنادر که علمیده نوشته شد و فتح گشته تهنه بنفده محال از آنجمله بنفده شصت
محال و قصبات ده محال و از جمیع آن یک کمر و روپیه پیدا میشود و
غیر علی تا سلطان بهادر پیشکشان میدادند یک کمر و روپیه و لبت
و پنج لک چون میباشد بنای تمام بنادر شاد و چهار محال از آنجمله
لبت و سه محال بابت تعلقه گجرات و سرکار سورت که علمیده نوشته
شد منها نموده تهنه شصت و یک محال و پیشکش آن مفضل ذیل
یک کمر و روپیه می آید بابت بندر دیو و غیره قصبات ملک ایاز
و ملک طوغان داخل سورت دیو بندر بهم بندر بادالپور بندر کاجس چهار
محال دو لک ابراهیمی و بندر دمن تعلقه سورت بنفده موضع چهل
و سه لک ابراهیمی بابت بنادر فرنگ که لبت و سه محال استند
لبت لک ابراهیمی میدادند رستم بنادر تائی تعلقه فرنگ بندر چول
بندر داسول بندر بلادل بندر سیح بندر مال بندر دلی بندر سرآب بندر بندر

سوروده لبست و چهار موضع ده لک چنگیزی برگشته کوهانانه لبست و چهار موضع
دولک چنگیزی برگشته دنا سود و دوازده موضع دولک چنگیزی مقرر بود و گایک

غزلوی خان پسر ملک خانجی هالوری که با سفت هزار سوار در لوزکری حاضر
می بود در وضع آن جاگیرات مفصل ذیل بجمع ده لک و پنجاه و ده لک روپیه

باشد خان فکورد لهرف داشت از جالور و دارالفرب و حاصل کند

و برگشته که یازده محال شش صد موضع از ده لک و پنجاه روپیه ارتباط

جود سپورت بند در سرکار خواجه سلطان چهارم حصه تعلقه زمینداران که با

جمعیت سه هزار سوار در خدمت غزلوی خان حاضری بودند پیدایش

آن دولک و پنجاه و پنج روپیه بود در تعلقه شهر ناکور که از صد سال

ویران بود بموجب التماس ملک خانجی افغان قلعه افتاده را از سر نو

احداث و آباد نمود لصف زمین دیهات و پیرکناات در وطن دا

ری را چوتان مقرر ساخته و آنها بجمعیت دو هزار سوار در خدمت غزلوی

خان لوزکری میگردند و پیدایش آن دولک و پنجاه و پنجاه روپیه بود

و از تعلقه میرته سرکار ناکور لصف برگشته در تعلقه زمینداران از نیم دیهات

چهارم حصه زمین از سیخوردن و بجمعیت دو هزار سوار در خدمت غزلوی خان حاضر میماند

[illegible]

موضع دو لک چنگیزی جمل شش محال چهار صد و شصت موضع پنج
 شصت لک چنگیزی سرکار نادوت دوازده محال پنج لبت
 و پنج لک چنگیزی سرکار بروج برگنه حویلی بروج مؤلده سوای میذر
 یک صد و شصت و یک موضع پنجاه لک چنگیزی برگنه نانتوت
 سی و شش موضع چهار لک چنگیزی برگنه پنج باره دوازده موضع
 یک لک و پنجاه هزار چنگیزی برگنه کور لپارد دوازده موضع دو لک چنگیزی
 برگنه اورباریک صد و سی و شش موضع دوازده لک چنگیزی برگنه
 جبر و مندوسی و یک موضع پنجاه هزار چنگیزی برگنه کلسی و شش موضع
 چهار لک چنگیزی برگنه جموسر پنجاه و شش موضع شصت لک محمودی
 چنگیزی برگنه اقلیسر پنجاه و پنج موضع شش لک چنگیزی برگنه ایلیر
 سی و شش موضع دو لک چنگیزی برگنه ترکسیر دوازده لک چنگیزی
 برگنه آمود و مقبول آباد سی و شش موضع چهار لک چنگیزی جمل دوا
 زده محال چهار صد و شصت موضع پنج سفتاد و پنج لک چنگیزی برگنه
 حویلی چپانیا نیر شتاد و شصت موضع برگنه سالوی محال پنجاه و چهار موضع
 برگنه نموده با سیه محال یکصد و شش موضع برگنه رالود محال لبت پنج

[illegible]

چهار لک روپہ پر گنتہ پور یکھد و شصت و پنج موضع چار لک روپہ پر گنتہ پور یکھد
و شصت موضع دہ لک روپہ چار دہ محال ایسی کم ورننگی کجراتی تنخواہ بود جاگیر آباد
آن نموده به شصت کم ورننگی شصت لک روپہ باشد رسانیده ابدن جاگیر
سیّد میران ولد سید حامد سیران سید مبارک خان کم با چهار هزار سوار لوگ میگردند
پر گنتہ و مولقہ محال سہ صد و پانزدہ موضع پنج شانزدہ کم ورننگی بود جاگیر شیرخان
فولادی با ہفت ہزار سوار و حسن جمال پنج ہزار سوار و موگن خان سہ ورنی با
پنج ہزار و تنخواہ شنزادہ با پنج ہزار سوار و راجپوتان با سہ ہزار در لوگ حاضر میبودند
بلکہ پٹن دراعت قصبہ مواد مذکور و سائر وگولوا لیک لک و شصت ہزار
روپہ و حویلی پٹن چار صد و نوزدہ موضع سبت و سہ لک و پنجاہ ہزار روپہ پر گنتہ
بتنگر موگن سیزدہ پورہ شتاد و پنج لک روپہ پر گنتہ بتنگر یک قصبہ چل و پنج ہزار
روپہ پر گنتہ سیمال پور و شصت موضع شش لک و سقفا د ہزار روپہ پر گنتہ
کم موگن یکصد و دہ موضع پنج لک و شتاد ہزار روپہ پر گنتہ پالن پور یکھد و شتاد
موضع پنج لک و سب و پنج ہزار روپہ پر گنتہ دلپہ سبت و سہ موضع دو
لک و شتاد و پنج ہزار پر گنتہ جہالاوار چار صد موضع سبت و شش لک
روپہ پر گنتہ کیری دو صد و نود و نہنہ موضع سبت و شصت لک روپہ

۱۰۰

[illegible]

سائر مازنی ده کمر و تنگی دار بقرب سه کمر و تنگی حمل سینه ده کمر و پنجاه پنجاه لک
ننگی و یاست لوازم کوتوالی یا نژده هزار و سیر یک پنجاه هزار نخاس و سی و پنجاه هزار
روپیہ و لاکم و پنجاه روپیہ تارکش و ده هزار روپیہ افیون و پنج هزار روپیہ ابریشم
پنجاه هزار کمرایه بارکشی پنجاه هزار روپیہ نرس یک هزار و پانصد ریاست محاسب پنجاه
کمرایه و کالین یا نژده هزار حاصل دروازده پورجات سه هزار و پانصد دروازده
شهر سینه ده هزار پورجات چهارده هزار و پانصد دروازده نای شهر و سینه ده هزار
پورجات چهارده هزار حاصل می و چوکنی و غیره کمرایه پنجاه هزار از حمل دو کمر و تنگی
که دو لاکم روپیہ وصول می آید حاصل پرنات که در خاصه سلطان و غیره
منقر بود از انجمله پرنه نیلاد و دو سبت موضع سفادوشش موضع سبت کور
ننگی که سبت لکم روپیہ باشد پرنه کنهات شش موضع چهار لک
و پنجاه هزار از انجمله زراعت قصبه دموآن و محمود پور و غیره پنجاه هزار روپیہ
و بل دمنوی قرصه و نیز مخری و غیره چهار لک روپیہ و پرنه مونده جاگیر
جهو بارخان شتاد و چهار موضع پنج لک روپیہ پرنه محمود اباد و غیره
سفاد و پنج موضع هفت لک روپیہ پرنه نریاد سی و شش موضع
چهار لک روپیہ حمل پنج لک و پنجاه هزار روپیہ لو حاصل بناد سبت و سه

سائر مازنی ده کمر و تنگی دار لب ب سه کمر و تنگی حمل سینه ده کمر و تنگی پنجاه لک
تنگی و بابت لوازم کولوا یی پانزده هزار و سیر کیه پنجاه هزار نخاس و سی و پنجاه
روپیة و لاکه و پنجاه روپیة تارکش و ده هزار روپیة افیون و پنج هزار روپیة ابریشم
پنجاه هزار کمرایه بارشی پنجاه روپیة برسل یکم هزار و پانصد ریاست محتسب پنجاه
کمرایه و کالین پانزده هزار حاصل دروازه پورجیات سه هزار و پانصد دروازه
شهر سینه هزار و پورجیات چهارده هزار و پانصد دروازه ثانی شهر و سینه هزار
پورجیات چهارده هزار حاصل سی و چوکی و غیره کمرایه پنجاه هزار از حمل دو کمر و تنگی
که دو لاکه روپیة وصول می آید حاصل برکات که در خاصه سلطان و غیره
مقرر بود از انجمن پانزده هزار و دو سبت موفع سفاد و شش موفع سبت کمر
تنگی که سبت لکه روپیة باشد برکات شش موفع چهار لک
و پنجاه هزار از انجمن زراعت قصبه و مودان و محمود پور و غیره پنجاه هزار روپیة
و بل مازنی و قرضه و نیز مخزن و غیره چهار لک روپیة و برکات موند و جاکیر
جهو بارخان ششاد و چهار موفع پنج لک روپیة برکات محمود اباد و غیره
سفاد و پنج موفع هفت لک روپیة برکات نریاد سی و شش موفع
چهار لک روپیة مجله مجمع چهل لک و پنجاه هزار روپیة حاصل بناد بریت و سه

یکم از شش و سیست و هفت راجه کهنه بخت ما بود
و دو کرب و پی و سه هزار سوار باقی ارب و شش و چهار هزار و
پنجاه و یک تن که گنبرائی در پی همه تن که چنانچه در زمان
روپیور را بهیچ راست در وقت که بهیچول بوده که بحساب
حال بهیچ پنج و دو چهل و هفت کرب و پی و سه و دو هزار و شصت و
پنجاه تن و پنج کرب و یک هزار و بیست و یک تن که بهیچ پنج
کرب و شصت و دو کرب و پنج هزار و سیصد و بیست و سه سال در شان دان
و نماید در فرنگ و هرگز بهیچ پنج و شصت و دو کرب و شصت و دو تن
چون سلطان اباد در سنه نهصد و پنجاه و پنج بمی فتوح قلمه حقیق نموده از حضرت
خاقان نصیر الدین بمالیون بادشاه قمر از نموده براه کشتی در بندر دیو که در میان
دریا مستحکم ترین قلعه واقع است پناه برده و هر دست اهل فرنگ با
کشته افتادند و مذکور معروف فرنگیان رفت و نالادارند و چنانچه در ذیل عهد
سلطنت سلطان مذکور بمیشین سیکرد و منی تمام بسلطنت گجرات
عاید گشت پیشکشات مذکور موقوف گشت چون افتد او استقلال
سلطنت گجرات روز بروز از دیاد پذیرفته لجه اکثر سرفراز است و بنادر

و اما این که در میان ایشان است و از آنست که در میان ایشان است
و از آنست که در میان ایشان است و از آنست که در میان ایشان است

اشنای در قالب کتبی می شود و اطراف و انصاف از براری و بکاری می
برند و نیکی که در موضع نمکسار خجوده عمل بر مقام که از دریا فاصله دینون آن نیز
از آب چاه بهمان پنج لعل می آرند مثل حب نبات و سفید لون و ملجیت
بلخ و نافع بملک مالوده و غیره می برند مبلغ کله از محصول داخل و صبح بر گننه
نذکور میشود و دیگر کارخانه قوطاس هر چند که کاغذ دولت آبادی و شمشیری
خوش قماش نیل و دار اما بسفیدی و بیاض ساخت احمد آباد نمیرسد
و چندین انواع از آن لعل می آرند از آنجا که ایندیا ریلک بوم واقع شده در
نظام ساختن وزارت پیله کنه نمیشد در می آید وقت مهره شپه برون
میرود سوراخهایی نامحموس بهم رسد میو بست و هر ساله بنا بر سفیدی لولیس
مبتهاد در اطراف بلارند و عرب و روم و غیره چون کاغذ زر می برند
و چوب سلی که پوشش سقف و سمون و غیره عمارت و ساخت
جہارات منجم بر آن و چوب شیشم که مانند و شباهت تمام بچوب
آبتوس دارد از ساخت رتبه و غیره صرف می شود و سمون سنگ
بیشای که در کوستان آید بهم میرسد جایی دیگر نیست بنا بر سفید کاغذ
جبر و سقف عمارات و آئینه عالیه عایت و مقابر و غیره آهنگ

[illegible]

بدان تیش نمایند در زبان سلف برنج خوب نمیشد اکنون بوفور وینکو
 بعن می آید و در بعضی کمالات محالات جنس خرفی در اینمخی مخلوط و
 در برخی منجم بر اجناس خرف یا سیج صای و یارایه وید و مرر و عات
 و آیادی دیهات رقوم بر نشانند و مرور ایام چهار می گردد و از سر حد
 یتیم تا برود که قریب یکصد کرده سیافت دارد فراوان اشعار این
 و کذایه و غیره در زمان شمر و غیر شمر خرف صلح ملک شور شته خرفه
 ناشیای از قسم اعلی است و کرمه بند وانه و غیره که بر کنار رود بارما
 کارند نیزستان و تابستان و در هر فصل دو ماه بوفور می شود و اقسام راجح
 و انواع اشمار و بقولات که ذکر آنها طویله دارد بعن می آید حد و دخانه از
 خشت پخته و پوشش شقق از چوب سیاج و سفال و از سوره
 بجای خشت سنگ بقا بریزد اسبان کچی یا مون نوزد باد سماله در حله
 و چاکپی و جسامت و قامت و حسن ظاهری یا سپیان عزیزی و عراقی
 دعوائی همسری و سمعنا یه رت همه تمام دارند و گاوان گجر ایت
 را سوار در غایت سفیدی لون و خوش منظری که با صدق لونها
 تَسْبُ النِّطَاطِ شِئَانُ زِلْزَلِیَّاتِی هِیْ اَفْکُنْ کَیْ فَرْدَاعِی و گاومیش درین

[illegible]

سوانح است حدود سال حضرت خلد مکان چون کتابی که مخیر احوالات باقی ایام
 سلطنت آنحضرت تا الان بوده باشد لویو دنیا فده و منظر نرسیده انچه از کهن
 سالان اصفا نموده بود و مکمل تواند رسیده شست نمودار اتفاقات حسنہ آنکه از
 مدد عهد سلطنت حضرت خلد مکان که مطابق سنہ ہزار و صد و بیست و پنج
 ہجری بود مسوده اوراق رئیس شست ہ سالگی از دار البیرو بریانپور وارد
 این ملک شدہ اکثر وقایع و روداد ناکہ از عنقوان شباب و استکشاف
 صبح و سحر و ابتسام از بار قلم در صفحہ خاطر مرسم و منطبع و جبہ استعلا و اقبال
 شقامت بوضع پیوست علی سبیل الاختصار خوفناک اقلنا بضمن
 صوبہ داری ہر یک از ناظران مرقوم قلم وقایع الفار سیکرد و چون اصل دعاء
 از الفار شد احوالات ہر سرگزشت بعضی حوادث ویرانی و ہر آنگذگے
 ایندیار است چنانچہ در سبب تسلیم نسخہ مرآت احمدی اشارہ فرستہ
 بتامی آنہا بداختہ شود موجب طول کلام ملال خاطر ناست و اگر
 ازین معنی کہ اتفاق تحریر نسخہ شدہ بخاطر امید اشت در ضبط وقایع بواقعی
 از ان ہنگام بہت میگذشت و با وجود آن بعضی وقایع بقدر سنن و
 مشہور بقدر تیسر القیاط بدیر فرستہ و اپس از ان در باقی احوال اعتنائی النیاب

سرالطین دھلے و فرمان رویان کیرا تیبہ و ناظمان الجہد تسخیر حضرت عرش آشتیا
 اِنی یومنا انہ اذ خلی السور مای و ملک نہ ارد و جد و سیت ازان بحر زخار و گوہر
 سیت از جواہر خانہ ابدار بر اسلوب کتب تواریح علی در سلک تشریح
 نسک شود تا عوام الناس بہرہ ببرند و بہر احوال گذشتگان بدیدہ اعتبار گیرند
 و حصول آن بہر فردی سہل و آسان باشد و یاد گاری بہر صفحہ روزگار پائیدہ
 و باقی ماند و ہر چند کہ این اوراق آن لیاقت نہ ارد کہ در زمرہ کتب شمرہ
 شود اما بنا بر خواہش ایشان اجابتہ تسم انگشت قبول بردیدہ
 شد نہادہ چون مدت دہ سال از نسویدہ اوراق مسودات سپر
 شدہ بود در آن مدت بنا بر افسردگی خاطر روئید اذ قلم بند گشتہ
 و ترتیب این مقدمہ در آن نسخہ بوضوح دیگری موضوع شدہ بود در این
 ایام خمستہ انجام کہ سنہ تہرار و ہمد و ہفتاد ہجری مرادفت آغاز سال چہارم
 از جلوس ہمالیون حضرت قدر قدرت قضاہ مولت کیوان قوت
 فلک زینت گہ دون قبات مالک الرقاب قبلہ عالم و عالمیان
 النخاعان ابن الخاعان السلطان ابن السلطان ابو العادل غفرلہ این
 مجمع المگیر بادشاہ غاری فلک اللہ ملکہ و دولتہ در عین پراگندگی خاطر بنا بر ہنگام

[illegible]

حقیقت بمبادا از مخرج ران و اهل سیاق ایند بار استعلام نمود و نیز مهدیان دفتر خانه
دیوان اعلیٰ استفسار و انکشاف کرد معلوم گشت و باین عقده را نکشود
و در کتب تاریخ نایب سلف نامی و نشانی نیافت بجز حد و جهد موفوره و سعی
تلاش مشکوره که شبهای دراز درین اندیشه بروز آورد منطق من طلب
شبها جهد و جهد مفهوم و معلوم گردید و شرح و تبیض تمام کیفیت حدوث و مبادا
از روح و تفاوت آنرا بنابرانده ملحق به نسخه مذکور ساخت و بخاطر داشت
و امید دارد اگر خواستش اینزدی متعلق شده باشد و حیات مستحار و فائد
فی الجمله فرایخته و جمیع ظاهری و باطنی که از مخرج سرح اینصوبه روز داده
حاصل گردد و وقتیه و آشوب فرو نشیند و قواعد آنرا در رساله جداگانه
ثبت کند و دفتر خانه روزگار بر صفحه لیل و نهار یادگار گذارد و اقدارین زمان
روزگار را بنهار و گردش فلک کج رفتار کجا فرصت کار و وقت قرار
متقاصی است که را اینقسم اموری است کسی نتواند پرداخت و لو قدر
دانی که قدر اینمعنی شناسد و کو خریداری که متاع کمال را خریداری نماید
کمال و بال که دن صاحب کمالان شده گفته اند هر کجا راز واپس دزدی دارد
الاحمال هنگام زوال کمال است قطعه بر اهل فضل چنان روزگار تنگ گرفت

[illegible]

گنبد سبقت گشت الحاصل اکثر مجربات کار آمدنی به صرف هاید خان بهادر رفت
و الباقی در حفاظت و صراست واقعی و بمضمون ملک الایام نذر او ایامین الناس
بنابر تقریب که در آخر ایام سلطنت حضرت فردوس آرا نگاه است سمت
گذشتن خواهد یافت انشا الله تعالی نام لوبت دیوانی صوبه بسودا و اوراق رسید
چون امریکه باعث اشتغال شغل باشد در آن کار ندرید بحقیقت دفتر کیه انهم مثل دیوان
خبر نام نموده بود مطلع گردید و در نتیجه احمد سلطنت احمد شاه بهادر بادشاه که مطابق
سال هزار و صد و شصت و یک هجری لوزنجست و جوئی تمام و سعی مالاکلام بقدر
مقدور مسیر شده امورات خردی و کلیه صوبه را از بدات و بدکلات و سرکارت
و مواضعات بقدر رفته و دام و حاکم اصل و پیشکش و غیره باستصواب بنهایی
قوم کایت که صوبه لوسی انصوب از آبا و اجداد خود در تعلق داشت بنابر
غیرت دست از ان قادر داشتن و بدکثر التاجیردن رای بنده داشت و همیشه با وجود
عسرت باز بادلیوانیان می بود الحق لوبنده قابل و مستعد و لیاقت این کار داشت
و محمد و معاون اسمع امر بود از ناتوان بنی دوران قریب یک و نیم سال است
که دفتر عمر او تیر پاشیده باشد در یک جلد به دستور کتاب جمع نموده مدون و خلقت
و چندینی در ترتیب و ترکیب آن همت گماشت که لوبت تکمیل از نسوید

[illegible]

و طریقه فرمان پذیری بجای آورده شکر این مونسیت عظمی و عطیه کبریٰ بقصدیم سنانیه
و عهد سعادت مهد زیر سایه خلک رتبه مرفقه الحال و فارغ الدبال آسوده بیدار
این دولت ابد مدت صبح و شام بلکه علی الدوام پردازند و از امر اشرف
اعلی که عنقریب برین قضای تبلیغ است تخلف و بخی نورزند و ازین باب تا کید
اکید شناسند ای پیش از آن که در قلم آید ثنائی تو واجب بر اهل مشرق و مغرب
دعائی تو بر مرآت خاطر ناظم آن سخن در پی و سنجی قلوب سر رشته داران و دفتر بخوا
صورت جلوه این معنی کرد مبرین و دعا ظاهر و روشن باد که بنابر مروریام
و دیور و نصارم سنین و شهر و لجه در حال جفرت خلده مکان محمد اوزنگ زیب
عالمگیر بادشاه ازین جهان فانی و خالک آن ظلمانی اختلالی دریند و بسبت و نظم
نسق ممالک محروسه هندوستان بالیغ صفت ظهور نهاده و آشوب و حوادث
که بر لبتر سنجری غنوده بود از لوم غفلت بیدار گردید و فتن و محن در چار بازار
ممالک بی باکانه بر سر سود و دین آغاز نهاد و راحت و جمعیت و امنیت
بگوشه مطبوره عدم طوعا و کرها محجوب گشت از انجاشیت ممالک آرای
حقیقی برین تعلق گرفته بود یوما فیوم و فاروق بازار شهریان اختلال فراوانی افزود و
خلل عظیم در تنظیم و تنسیق امور وای و ملکی روداد و فتنه جویان در سرول تمنائی و در

[illegible]

پرداخته نگذارد که در شاهزاده داریت شیوه نامرغیه قطاع السطریق اختیار کند
و اجرائی طریق اسبق متابعت شرکیت غر الوشیده از آن منصرف نگردد
بیت خراف پیغمبر ^ص که نزدیک به گزین منزل خواهد رسید پیوسته مواریه بگویند
شما محصول کنی و دستور الحبل بر داری گند را لکن نیا مزرعه الاضیحة فاعقبوا
معا ولا تحبوا و هاهنا حظه نموده حال حاصل را بنظر آورده کمی وافر و فی خزینه
خیرات میرات ان الحنات به همین استات مرکز فاطره داشته محاسبه
سهمی و متاخره خود را میگیرفته باشند ویر آن خود را از معزولان الکفاشته
منتظر فرمان طلب حضور بوده در منصفی طریق مسالوات مغز و بی مولوا
اقبل ان تمولوا را شعار خود سازد تا در باز پرس حساب یوم لا ینفع مال
ولا ینتوت در مانده نگردد مسطوق آیه وافی به آیه اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ
سُؤْل وَاُولُوا الْأَنْفِ مِنْكُمْ طریقه اطاعت و لوازم متابعت مغرض الطاعة
که منور سلطنت دارائی و توقع حکومت و فرمانروائی از دارالانشالوح محفوظ
ممنون بنفس اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً اِنْ شَکَا هَ مَا لَکَ اِنْ شَکَا
لَوْ تِی الْمُلْکَ مِنْ تَشَاءُ مُسْجِلٌ بِأَمْرِهَا ی پیغمبری بنام نامی و القاب
سامی خدایو جهان قبل عالم و عالمیان بادشاه جمجاه شاهی شاه فلک بارگاه

[illegible]

نجات قلمی شد و لا حظ شد و مطلع شد و اطلع یافت و قفیت علیه و اطلعت
علیه و موافق سیاه است و مطابق و قبالج کل است و نشاد فائز مکران و
حضور لولیان دارالعدالت العالیه شهمده المقر بون کجری موافق علمای
استی کانبیائی بنی اسرائیل موافق سیاه احکام است و داخل چوکی نموده شد
و تیاریج یوم المشهود و سنه بمقداره خمین الف سنه تحریر یافت و سنه داده شد
و نقل شرح صدر سنه فذلورید فقر دیوان اعلی رسید و یادداشت قلمی شد
بخشیان عظام و نقل مطابق با قبل نمبر افضی القضا اولو العالم قائم بالعسط و الاله
حاصل کشته تا بالو الاربیه پایه شربت هزار بذات شربت بشت و العالم
صوبه داری مملکت فالهیه بی آفت ارضی و سماوی بموجب تجویر امنائی
صوبه جنبت آباد تجوئی من تحتها الانصار بطریق التماسه
مفتی و بیئت الاقدار ان کشته انیشگاه عرصه عرصات رخصت یافته
ببرقه مائیدات فضل و کرم ارحم الراحمین از عقبات نیران و آن مسلم الا
وارد ها گشته لبیر حد سراسر امن و امان در آید و لبنا سلام علیکم طیم قاذ
خُلُوها خالوئیت شادیانه لوازان لهوبه متعلقه درآمده بر سزایالت
علی الاذائک مشکوئت تکیه زنده ضوان قالونو با عمل و قله غلمان

حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب دہلی

عاجلایم که در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْقُرْبَىٰ وَأَوْرَثْنَاهُ قَارُونَ

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْحِجَّةِ فَالْحُمَّى يَوْمَ لَا يُصَلِّيهِ إِلَّا الْغَائِلُ فِي الْأَشْجَى

بسم الله الرحمن الرحيم

چند روز بعد از آنکه از آنجا بازگشتیم

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْحِجَّةِ فَالْحُمَّى يَوْمَ لَا يُصَلِّيهِ إِلَّا الْغُلَامُ الْهَجْلُ وَالْكَبِيرُ الْمُجَنَّبُ يَوْمَ لَا يُصَلِّيهِ إِلَّا الْغُلَامُ الْهَجْلُ وَالْكَبِيرُ الْمُجَنَّبُ يَوْمَ لَا يُصَلِّيهِ إِلَّا الْغُلَامُ الْهَجْلُ وَالْكَبِيرُ الْمُجَنَّبُ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام

ببین و زبان سحر است سحره آنست و طاعتش بر سر خدای عز و جل است

والله اعلم بالصواب

میں نے اپنے دل سے جو کچھ کہنا چاہا تھا اسے کہہ دیا ہے۔

تو ای که از این عالم بگریزی و از این دنیا بگریزی و از این دنیا بگریزی

اِسْمُكَ مِمَّا كَسَبْتَ اِنِّي نَهَيْتُ بِالْمَوَاجِبِ لَوْ شِئْتُ بِرَسَبِلٍ وَقَالَتْ وَسَوَاءٌ بِرُكَاكٍ
 جَوَّيْ دَوَاسِيَهٗ مَيَا وَمَسَامِجُوبٍ بِهَرَّاهِ نَائِي سِرِّيْجِ الشَّيْرِ اَنَاءِ اَلَيْسَ وَاَطْرَافُ
 اَلشَّهَادِ عَرْضٍ دَقَقَرَانِهٖ اَعْلَى عَلَيَّيْنِ كُنْدِيَا اَلنَّجْمِ بِرُكْنِهٖ نِيْلُوِيْ مَيَالِ خَالِهِيْهِ شَرْفِيْهِ وَاللّٰهُ
 يَصْعَدُ اَلْقَلَمُ اَلطَّيِّبُ بَاثِدٌ دَرْمَقَرْدِهٖ مَتَّ جَاءَ بِاَلْاَحْسَنَةِ فَلَا عَشْيَ مِثْلُهَا
 بَدَهٗ خِدَهٗ اَضَافَهٗ نَحْوِ اِلَهِ دَرِ اَلْبَوَابِ جَمِيْعٍ قَبُوْلِ شَيْبَتِ غَايِزِ دَر مَن ذَا لِكَ مَنظُوْر
 بِرِ اِيَا فِتْنَهٗ بِمُجَوَّبِ بَاقِي بِالْاَلْمِخْرَدِ خِلَافِيْ خِرَازِنِهٖ خِرَازِدِ سَتَكِ عِبُوْرُ كَزِ صِرَاطِ بِيْضِ
 وَهَرِ اَوْرَنَكِ نَبُوْتِ وَزِيْرِ اَلْمَمَالِكِ كُوْنِ وَبُكَانِ سِرْ كَرُوْدِهٖ وَرَ اَيِّ دِلْشَانِ
 پِيْشُوَايِ لَوْ سَيَّانِ وَالْاَدُوْدِ مَانِ نَايِجِ مَنَاجِ اَحْكَامِ شَرْعِيْهِ رَاثِقِ وَفَالَتِ بِهَامِ
 اَلطَّرِيقَةِ وَاَقَفِ اِسْرَارِ خَفِيْهِ مَنظَرِ اِسْرَارِ اَلْحَمِيْلَةِ قَدُوْدِهٖ اَرِيَابِ هِدَايَتِ
 مَاجِيْ كُفُوْرِ جِهَاتِ حَامِيْ بَلْبِ بِرْضَا سِرْ اَوْ فَرْقَهٗ اَنْبِيَا پِيْشِ خِرَامِ كَرُوْدِهٖ اَوَّلِيَا
 وَاَصْفِيَا مَوْرُوْجَلِيَّاتِ سَبْحَايِ فِيْ مَحَلِّ نَزُوْلِ اَيَّاتِ فَرْقَايِ فِيْ مَتَرَقِيْ بِمَسْرَاجِ
 سُبْحَانَ الَّذِيْ اَسْرَى مَقْرَبِ اَلْقُرْبِ دُنَى فِتْنَتِيْ فُكَاَنْ قَابِ قَوْسَيْنِ
 اُوْا دُنَى صَاحِبِ السَّيْفِ وَاللَّوَا مَوْرِيَّاهُ قُلْ لِّفِيْ بَتَاجِ وَبَاجِ لَوْلَا كِ
 لِمَا خَلَقْتُ اَلْاَفْلَاكُ فَمَحَلِّ نَجَاحَتِ هِدَايَتِ سَاكِنَانِ كَرْنَرِ فَاكِ مَحْرَمِ
 خَلُوْ تَجَانِهٖ سِرَادِقَاتِ غُرْتِ وَجَلَالِ زَبْدِهٖ بَارِيَا قَتَكَاَنْ بَارِكَا دَانِرِ وَشَحَالِ

[illegible]

بتدبیر و لایزال تدبیر که از ابواب ممنوعه بارگاه کبریائی است بموجب حبشی
رضا کلوداشتی جو اولاشتی قوایل قدی اسمی معوله اولاد و احفاد لبطنا لبطن
یومانیو مایلانامه و قطع نیل تموت بدیل و سیکار و متعارف و محصلات
وضبطی و در خواست سز مجد در سال و باز یافت دیده و دانسته که امر کرده
که صرف مایحتاج خود را نموده لعبادات مغرور و موقوفه مواظبت اشتغال
ورزند بیت خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو مستحق که لیکن از بهر ضرورت
رزاقی که هر آنچه روزی تنخواه از کیمبر ای علایم و الله یشوق من الی شاء لیجئ
حساب من ابتدای ملازمتی که در دفعه داری و اسم نویسی الله ینعم ما تمیل
کل و استعفی و تالفیف الازحام و ما تود و الی بعد و نگه داشت
و نصیحه ملاطفتش نهد سی موجودات بلا شک بر طرفی سنی چهره بسته بجای
پذیرفته بموجب تعهدات و قرار داد تعلق روح در اجسام شریک تو حیه الهیات
تن کرده چون لبرض مکرر سفر از یزید داری موضع میل در سید بنقدی و دینی
فهرستگاه التجدین شیرین کام ساخته برات علی التحیات حوّل کاملین
جاری گردانید و از نهنگام کام زدن لقدم تردد حسب الالتماس قوت نایب باقاع
داشت و نابینان هر ساله میترشید نخوت خود و انا هم میگیرم و واقع

[illegible]

بتفصیل ذیل منازل لبست و شنگانه سیر قمریه بنا بر تعلیم تمدن و شهر
 و حساب در گوشه یادداشت است اقساط هندی سال تمام حشوتها نموده بازار
 کلام در روشن باقی ماسوار در تاریخ نسخ لشرح صدر بر آورده میوید اساخت
 تالوج انسان به شریف شرافت اشرف مخلوقات خلوت فاخره
 تو خلقا الانسان في احسن تقويمه مخلص شده و مقصدی خدمت سرلویه
 و امانت داری اِنَّا عَرَفْنَا الْاَصَافَتِ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ
 فابنن ان کلمات در شفقت منها و جملها الانسان میرات نموده
 از تاریخ یوم التیاق است بربکم عا لوبکی قبولیت مشقاری
 بضمیمه تجوید اری تا وقت معین اهل مسمی بجمده خویش گرفته فاعل مختار
 کشته منتقل به تنظیم و منسب و سرانجام بهام حال و استقیال محال مذکور دیده
 مجبزی حواس پنجگانه قرار واقعی نموده از لفرق فریق الجنه و فریق فی السعیر
 اندیشده چون تمیزه سرگردان وادی حیرانی لا الی هو لاء ولا الی هو لاء
 نگردد و بمضمون اِنَّ سَخِکُمْ لَشَتَّى مانده نبات النخس خاطر براننده خسته
 بیرون مثال بگردآوری نفس شماریه اعداد و عشرات و بآب رقی و مدهی
 صرف ایام السبوع و ساعات شبانه روزی خود را بدینجه بدینجه میوراست

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم آية في كتابه
والقرآن الكريم نور يهدي بالحق إلى هداه
والتوفيق من الله تعالى على ما يشاء
والله اعلم بالصواب

